عبدالرحمان بن الجوزی رحمه‌الله

شکار اندیشه

ترجمه:
ابوخالد شعیب علی خواجه

ویژه اهل سنّت

نگارِ اندیشہ

مؤلف:

علامہ عبدالرحمان بن الجوزی رحمہ اللہ

اختصار:

دکتر احمد بن عثمان المزید

مترجم:

ابوخالد شعیب علی خواجه

سر شناسه : ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي ۵۰۸/۵۹۷ق.
عنوان قراردادي: : صيدالخاطر. فارسي. برگزيده
عنوان و نام پدید آورنده : شکار انديشه / عبدالرحمان بن الجوزي/ اختصار احمد بن عثمان المزيد مترجم ابوخالد شعيب علي خواجه.
مشخصات نشر : مشهد: حافظ ابرو، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری :۱۹۵ص. ۵/۱۴*۵/۲۱س م.
شابک : ۳ - ۷۷ - ۵۸۳۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فيپا
شناسه افزوده : مزيد ــ احمدعثمان .
شناسه افزوده : علي خواجه شعيب ۱۳۶۲ مترجم.
موضوع : خودسازي ــ جنبه هاي مذهبي. اسلام .
موضوع : آداب طريقت.
موضوع : تصوف ــ عقايد.
ردهبندی کنگره : BP۲۵۰/الف۲۳ص۹۰۴۲۱۸ ۱۳۹۳
ردهبندی دیویی : ۲۹۷/۶۳
شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۴۹۴۵۴

شکار اندیشه

اثر: عبدالرحمان بن الجوزی رحمه الله

مترجم: ابوخالد شعیب علی خواجه

ناشر: حافظ ابرو

نوبت چاپ: اول۱۳۹۴

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

صفحه: رقعی۱۹۵

شابک: ۳ـ ۷۷ ـ ۵۸۳۷ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸

مرکز پخش:

تایباد ـ خیابان جامی - کتابفروشی سنت

تلفن: ۰۵۱ ـ ۵۴۵۳۵۳۱۰

همراه: ۰۹۱۵۱۲۶۱۳۹۹

فهرست

مقدمه مترجم

الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالَمِينَ وَالصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ عَلَى أَشْرَفِ الخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَخَاتَمِ الأَنْبِيَاءِ وَالمُرْسَلِينَ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِه وَأَصْحَابِهِ وَالتَّابِعِينَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، أمّا بعد...

مفسّر، فقیه، مورّخ و واعظ معروف، اِبنِ‌جَوزی ابوالفرج جمال‌الدّین عبدالرّحمان بن علی بن محمّد بن علی بن عبدالله بن حُمادی بن محمّد بن جعفر جوزی قرشی تیمی بکری بغدادی رحمه الله در محلّهٔ «باب حبیب» بغداد در سال (۵۰۸ -۵۱۲ ه./۱۱۱٤- ۱۱۱۸م.) متولّد شد. شهرت وی به ابن جوزی به سبب نسبت جدّش به «فرضة[1] الجوزة» یا محلّهٔ «الجوز» در بصره است. بالاخره تقدیر چنین بود که ابن‌جوزی در شب جمعه، دوازدهم رمضانِ سال ۵۹۷ ه. و در بغداد از دنیا برود.

این دانشمند بزرگ در زمان وزارت ابن هُبَیره (٥٤٤ – ٥٦٠ ه.) با سخنرانی‌هایش، به شهرت رسید. محور اصلی این سخنرانی‌ها، موضوعاتی

---

[1] - فرضه؛ یعنی محلّی از رودخانه که از آنجا آب برمی‌دارند و سرچشمه هم می گویند.

مانند احیای قدرتِ خلافت، دفاع محکم از سنّت و ردّ بدعت بود. وی شدیدترین انتقادات را از صوفیّه به عمل می‌آورد و بیشترین بدعت‌ها را به آنان نسبت می‌داد تا آنجا که مفصّل‌ترین باب کتاب «تلبیس ابلیس» وی، در رابطهٔ با «تلبیس ابلیس بر صوفیان» است. در بسیاری از موارد به مجالس خویش اشاره می‌کند که در آنها خلیفه، وزیران، دولت‌مردان، عالمان، فقیهان، قاضیان و دیگر طبقات مردم شرکت داشتند. افزون بر خطابه و وعظ، بخش مهمّی از زندگی اجتماعی این عالم ربّانی به تدریس می‌گذشت و چنان که خود می‌گوید در ۵ مدرسه تدریس می‌کرد.

ابن جوزی ؒ از ۱۳ سالگی به تألیف پرداخت و آثار بسیاری از او برجای مانده که از مهم‌ترین آنها می‌توان «أسبابُ النُّزول»، «صفةالصَّفوة»، «تلبیس ابلیس»، «المنتظم في تاريخ الملوك والأمم» و «أخبار الحمقى والمغفّلين» را نام برد. کتاب پیش‌رو، ترجمهٔ یکی دیگر از تألیفات این فقیه معتقد با عنوان «صیدالخاطر» است که دکتر احمد بن عثمان المزید آن را مختصر کرده است. در این کتاب، اندیشه‌هایی حکیمانه، افکاری ناب و سودمند با اسلوبی زیبا و دلایلی قاطع و رسا مطرح شده و در لابلای مطالب، از تجربیات و دیدگاه ویژهٔ مولّف دربارهٔ جهان هستی، زندگی و مردم سخن به میان آمده و از این رهگذر، توصیه‌هایی ارائه شده است.

و للهّ الحَمدُ أوَّلاً و آخراً عَلى مَا أنعَمَ بِهِ عَلينا مِنَ التَّوفيقِ فِي جَمعِ هذَا الرَّطبِ و اليابِسِ و إخرَاجِهِ، فإن أحسَنَّا فَهوَ فَضلُ الله مِن حَيثُ لَم نَحتَسِب، و إن أسَأنا فَهوَ مِن أنفُسِنا عالِمِينَ بِأنَّهُ لَيس أوّلُ خَطإٍ وَقَعَ فِيهِ الإنسانُ، لِأنَّ الكمالَ للهّ وَحدَهُ.

مقدمه مختصر

الحمدُ للهّ وحدَه، والصَّلاةُ و السَّلامُ عَلى مَن لانَبیَّ بَعدَه، أمّا بعد...

بدون تردید خانواده، کانون اصلی هر جامعه و قلب تپندۀ آن است که اگر خوب تربیت شود، پایۀ شکوفایی و پیشرفت جامعه و گر نه سبب عقب-ماندگی و فروپاشی آن خواهد بود. از این رو همۀ تلاش‌های رسمی و غیر رسمی در راستای حلّ مشکلات خانواده و برطرف ساختن موانع پیش روی آن است.

ما نیز به نوبۀ خود به منظور مهیّاسازی خانواده‌ای با ایمان، یکپارچه و توانا در برابر مشکلات، اقدام به نشر این مجموعه نمودیم.

آنچه باعث شد در انتشار این مجموعه عجله کنیم، رضایت و پذیرش خوانندگان از اوّلین مجموعه بود. با توجّه به نامه‌های بسیار و درخواست‌های مکرّر که بیانگر اشتیاق فراوان خوانندگان و داوطلبان به ادامۀ این شیوه بود. این مجموعه شامل کتاب‌های زیر است:

۱. مختصر «**الفصول في سيرة الرّسول**» اثر ابن کثیر رحمه الله

۲. مختصر «**الوابل الصيّب و رافع الكلم الطّيّب**» از ابن قیّم رحمه الله

۳. مختصر «**جامع العلوم و الحكم**» تالیف ابن رجب رحمه الله

۴. مختصر «**صید الخاطر**» اثر ابن الجوزی رحمه الله
۵. مختصر «**لطائف المعارف**» از ابن رجب رحمه الله
۶. مختصر «**کتاب الکبائر**» تالیف ذهبی رحمه الله

هدف از نشر این مجَموعه و همچنین مجموعهٔ قبلی، تقویت انگیزهٔ دینی در افراد خانواده برای رسیدن به تعظیم و محبّت الله ﷻ، تلاش در راه رضایت او و دوری از گناهان است. شکّی نیست که این هدف تاثیرات فراوانی برای حلّ بسیاری از مشکلات خانواده و جامعه در همهٔ زمینه‌ها دارد؛ از جمله جنبهٔ اعتقادی و عبادی، امنیتی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی، زیرا اگر ایمان تقویت گردد و عقاید مردم تصحیح شود، روی به توحید در عبادت خواهند آورد و از شرک اکبر و اصغر و همچنین از بدعت‌ها و خرافاتِ بی‌اساس دور خواهند شد.

از ناحیهٔ امنیتی نیز مشاهده می‌نماییم افراد خانواده‌ای که دل‌هایشان از محبت الله پُر شده، بیشتر از دیگران برای امنیّت شهروندان تلاش می‌کنند و از ترور و فساد در زمین و ترساندن مردم به دورند؛ از این رو در ریختن خون مسلمانان و اهل ذمّه – هم‌پیمانان و امان‌خواهان- جسور نبوده و مرتکب گناهانی که به شرافت و جوانمردی خلل وارد می‌کند و سبب تجاوز از حدود الهی است، نمی‌شوند.

از لحاظ اجتماعی و اخلاقی نیز تقویت انگیزهٔ دینی در اصلاح اوضاع جامعه سهم به سزایی دارد؛ افرادش برای ادای حقوقی که بر دوش آنان است، تلاش می‌کنند و در نتیجه، نافرمانی والدین و قطع صله رحم صورت نمی‌گیرد، بلکه رابطه‌ای نیک میان همسران برقرار خواهد شد، مردم به نیکی با

یکدیگر رفتار نموده و در نهادهایی که باعث دوام جامعه می‌شود، فعالیت می‌کنند؛ مانند توجّه به یتیمان، بیوه‌زنان، معلولان، سالخوردگان و افراد نیازمند.

در زمینهٔ اقتصادی نیز هرگاه ایمان تقویت گردد و تعظیم الله ﷻ در دل‌ها تثبیت شود، در صداقت رفتار میان مردم، درست کارکردن، نخوردن ربا، عدم انحصارطلبی و بالانبردن قیمت‌ها بدون دلیل، نمود پیدا خواهد کرد. علاوه بر این، میانه‌روی در مصرف، دوری از اسراف و ولخرجی و تلاش برای حفظ حقوق مسلمانان و دیگران را مشاهده خواهیم کرد.

در پایان از خوانندگان گرامی، برادران نیکوکار و همهٔ کسانی که در این کار سهمی داشتند، بسیار سپاسگزارم و از الله ﷻ می‌خواهم که این مجموعه را مفید و مقبول بگرداند. همانا او بهترین جوابگو، برای ما کافی و برترین سرپرست است.

دکتر احمد بن عثمان المزید

مقدمه مؤلف

سپاس الله متعال را به گونه‌ای که باعث رضایتش شود و درود و سلام بی‌پایان او بر بهترین انسانی که برگزید و بر یاران و دوستدارانش باد.

افکار مشغول بررسی اموری است که به وقوع می‌پیوندند و از بین می‌روند. یکی از مهم‌ترین کارها، ثبت اندیشه‌های ذهن است تا فراموش نشوند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

قَيِّدُوا العِلمَ بِالكِتابَةِ.[1]

علم را با نوشتن به بند کشید.

چه بسیار اموری که به ذهنم رسیده و آنها را ثبت نکرده‌ام، امّا پس از آن، افسوس فراوانی خوردم!

از آنجا که دانستم هر گاه دیدهٔ تفکّر را بگشایم، شگفتی‌های بی‌شماری از امور نهان برایم هویدا می گردد و علاوه بر این، توده‌ای از تجربه‌ها و دریافت-

---

[1] - الدارمی، ٤٩٧.

ها بر ذهنم گِرد آمده که کوتاهی در ثبت آنها روا نیست، این کتاب را به رشتهٔ تحریر درآوردم.

الله ﷻ فایده‌رسان و بسیار نزدیک و پاسخگوست.

غفلت و آگاهی

گاهی هنگام شنیدن موعظه‌ها، هوشیاری و توجّهی برای شنونده حاصل می‌شود، امّا به محض جدایی از مجلسِ موعظه، سنگدلی و غفلتش بر می‌گردد!

سبب این مسئله را جویا شدم و آن را دریافتم. سپس دانستم که مردم در این باره با یکدیگر تفاوت دارند.

عمومًا به دو دلیل، هوشیاری دل پس از شنیدن موعظه مانند زمان شنیدن آن نیست:

أ. موعظه‌ها همچون تازیانه‌ها هستند که دردِ بعد از [ضربهٔ] آنها مانند درد زمان وقوعشان نیست.

ب. معمولا فکر و روان انسان هنگام شنیدن موعظه، آزاد و آرام است؛ به عبارتی دیگر جسم و فکرش، اسباب دنیا را رها نموده و با حضور دل گوش

فرا می‌دهد، ولی با بازگشت به مشغله‌ها، دوباره آفتشان وی را جذب می کند.
پس چگونه امکان دارد مانند گذشته باشد؟!

همهٔ مردم چنین حالتی دارند، امّا بقای اثر هوشیاری در افراد آگاه متفاوت است.

• برخی بی‌درنگ تصمیم می گیرند و بدون رویگردانی به راه ادامه می‌دهند. هر گاه قافلهٔ سرشت آنان را از رفتن باز دارد، با وحشت بسیار فریاد می‌زنند. چنانچه حنظله رضی الله عنه دربارهٔ خود گفت: حنظله منافق شده است.[1]

• گروهی را نیز گاهی اوقات سرشتشان به سوی غفلت می‌برد و در برخی موارد، موعظه‌های گذشته، آنان را برای عمل فرا می‌خواند. آنان همچون خوشه‌ای هستند که توسّط باد کج می‌شود.

• افرادی نیز فقط در وقت شنیدن موعظه، تاثیر می‌پذیرند؛ همچون آبی که آن را بر سنگی صاف بغلتانی.

فواید توجّه به عواقب

هر کس از ابتدا با دقّت به پایان کارها فکر کند، خیرشان را خواهد دید و از شرّ آنها در امان خواهد ماند.

امّا کسی که به عواقب امور نیندیشد، احساس بر وی چیره می‌شود. در نتیجه از آنچه امید سلامتی و آسایش داشته، درد و رنج خواهد دید.

می‌توان با توجّه به گذشته، آینده را سنجید؛ در گذشته یا نافرمانی الله ﷻ را کرده‌ای و یا از او فرمان برده‌ای؛ پس لذّت گناهت کجاست؟! و کجاست سختی فرمانبرداری؟! هیهات؛ هر دو تمام شدند!

---

[1] - صحیح مسلم، ۲۷۵۰.

امّا ای کاش گناهان با رفتن، تمام می‌شدند و به کلّی از بین می‌رفتند!

برای تبیین بیشتر این موضوع، لحظهٔ مرگ را در نظر بگیر و به تلخی حسرت و افسوس بر کوتاهی، دقّت کن. شیرینی لذّت‌ها نیز کارساز نیست، زیرا بسیار تلخ شده و فقط تلخیِ افسوس مانده است.

آیا دانستی که هر کاری در گروِ پایانش است؟

پس مواظب عواقب باش تا سالم بمانی و با خواهشات احساس مأنوس مشو که پشیمان می‌گردی.

عجیب ترین کار

هر کس به پایان دنیا بیندیشد، احتیاط را رعایت می‌کند و کسی که از طولانی‌بودن راه باخبر باشد، برای سفر آماده می‌شود.

چقدر عجیب است کار تو ای کسی که علی‌رغم باور به امری، آن را فراموش می‌کنی، زیان کاری را می‌دانی، ولی مرتکب آن می‌شوی، و از مردم می‌ترسی، در حالی که سزاوار است از [خشم و عذاب] الله ﷻ ترس داشته باشی!

نفست با گمانش بر تو چیره می‌شود، امّا تو با یقینت بر آن مسلّط نمی‌گردی!

عجیب‌ترین کار این است که به فریب‌خوردن و بیهودگی‌ات خوشحال باشی و از آنچه برایت پنهان است، غافل شوی! به سلامتی‌ات مغرور گردی و نزدیک‌بودن بیماری را فراموش کنی، به عافیتت خوشحال باشی و از نزدیک‌بودن درد و رنج غافل گردی! همانا مرگ دیگران، مرگت را قبل از

مردن، به تو نشان داده، امّا آرزوی رسیدن به خوشی‌ها، تو را از یاد مرگ غافل کرده است!

كَأَنَّكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخبارِ مَنْ مَضَى
وَلَمْ تَرَ فِي الباقِينَ ما يَصنَعُ الدَّهرُ
فَإن كُنتَ لاتَدرِي فَتِلكَ دِيارُهُم
مَحاها مَجالُ الرِّيحِ بَعدَكَ و القَبرُ

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده‌ای و ندیدی که حوادث زمانه با بقیّه چه کرد؟! اگر نمی‌دانی، این سرزمینشان است که گسترهٔ باد و قبر، آن را پس از تو نابود نمود.

فاصله گرفتن از محلّ فتنه

هرکس به فتنه نزدیک شود، از سلامتی دور گشته و کسی که ادّعای حفاظت از خویش کند، به خود واگذار می‌شود. چه بسیارند اموری که مهلت داده نشده و صاحبش فوراً کیفر دیده است. سزاوارترین اشیا برای حفاظت، زبان و چشم است.

بر حذر باش از این که به تصمیمت بر ترک خواهشات در حالی که نزدیک فتنه هستی، مغرور شوی، زیرا خواهش نفس، نیرنگ‌باز است و چه بسا افراد شجاعی که در میدان جنگ، به ناگاه از بین رفته‌اند و توسّط کسی که از نگاه به وی سر باز می‌زدند، ضربات غیرقابل باوری متحمّل شدند!

بزرگترین کیفر

بزرگترین کیفر این است که انسانِ مجازات‌شونده، مجازات را احساس نکند!

و بدتر از آن، حالتی است که کیفر باعث خوشحالی فرد شود؛ مانند خوشحالی با مال حرام و قدرت بر انجام گناه!

هر کس چنین باشد، هرگز برای انجام عبادت و اطاعت موفّق نخواهد شد.

نشانهٔ کمال عقل

یکی از نشانه‌های کمال عقل، داشتنِ همّتی بلند است. راضی‌بودن به کمتر از کمال، نشانهٔ پستی و زبونی است.

وَلَمْ أَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ عَيْبًا
كَنَقْصِ القَادِرِينَ عَلَى التَّمَامِ

در میان عیوب مردم، هیچ عیبی را بدتر از نقصان کار کسانی که بر اتمام [کار] توانا هستند، ندیدم.

وجوب آمادگی برای رفتن

بر فرد عاقل واجب است برای رفتن آماده شود، زیرا نمی‌داند چه زمانی امر پروردگارش او را غافلگیر می کند و فراخوانده می‌شود.

افراد فراوانی را دیدم که فریب جوانی را خوردند، رفتن همنوعان را فراموش کرده و آرزوهای طولانی، آنان را غافل ساخته بود.

از این رو فرد عاقل کسی است که برای هر لحظه‌ای، آنچه لازم است، انجام دهد. اگر مَرگ، ناگهان به سراغش آید، آماده باشد و چنانچه مهلت داده شود، بر اعمال نیکش بیفزاید.

دلایل سختی ها

دربارهٔ مصیبت‌ها و مشکلات سخت بسیاری از مردم تفکّر نمودم؛ مشکلاتی که بیش از اندازه سختند.

گفتم: سبحان‌الله! همانا الله ﷻ بخشنده‌تر و گرامی‌تر از همه است و بخشندگی نیز باعث بخشش و گذشت می‌شود، پس دلیل این همه مجازات چیست؟! اندیشیدم...

آموختم که بود و نبود بسیاری از مردم یکسان است؛ دلایل یگانگی الله متعال را بررسی نمی‌کنند و به دستورات الهی توجّهی ندارند، بلکه همچون چهارپایان بر عاداتشان روانند؛ اگر موافق با شریعت بود که خوب و گر نه بر اهداف و اغراض خود تکیه می‌کنند! برای رسیدن به درهم و دینار، باکی ندارند که از راه حلال باشد یا از طریق حرام. اگر نماز برایشان آسان باشد، انجام می‌دهند و گر نه ترکش می‌کنند! برخی نیز گناهان بزرگ را آشکارا انجام می‌دهند و در برخی موارد، مرتکب گناهان بی‌شماری می‌شوند!!

در نتیجه، یقین کردم که کیفرها – هر اندازه هم که بزرگ و سخت باشد– کمتر و پایین‌تر از گناهان است.

هر گاه مجازاتی حاصل شود تا گناهی را از بین ببرد، فرد گنهکار فریاد می‌زند: این مجازات به سبب کدامین گناه است؟! امّا گناهان گذشته را فراموش می‌کند، گناهانی که زمین از شدّتشان به خود می‌لرزد!

گاهی فردی سالخورده به گونه‌ای خوار می‌شود که دل انسان به وی می‌سوزد، ولی غافل از این که شاید کیفر گناهی باشد که در جوانی حقّی از حقوق الله ﷻ را رعایت نکرده است!.

پس هر گاه فردی را دیدی مجازات می‌شود، بدان به سبب لغزش‌هایی است که مرتکب شده است.

تصفیهٔ اعمال

هر کس مشتاق تصفیهٔ احوال است، باید برای تصفیهٔ اعمال تلاش کند. الله ﷻ می‌فرماید:

وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا. [1]

واگر[مردم] در راه درست پایداری ورزند، قطعًا آب گوارایی به ایشان خواهیم نوشاند.

ابوسلیمان دارانی رحمه الله می‌گوید: هر کس اعمالش پاک و شفّاف باشد، با او به پاکی و شفّافیّت رفتار خواهد شد و کسی که کردارش تیره و تار گردد، با وی به تیرگی برخورد خواهد شد. هر کس در شب نیکی کند، در روز حمایت می‌شود و بالعکس.

نصیحتگری به مجالس می‌رفت و می‌گفت: هر کس دوست دارد که عافیت برایش استمرار داشته باشد، باید تقوای الهی را رعایت کند.

---

[1] - الجن/١٦.

فضیل بن عیاض رحمه الله می گفت: هر وقت نافرمانی الله ﷻ را می کنم، تاثیر آن را در اخلاق مرکب و کنیزم [یا همسرم] می‌بینم.

آگاه باش که این کار با ضربه‌ای بیهوش کننده احساس نمی‌شود، بلکه کسی آگاه به کِمی یا زیادی [مجازات و پاداش‌ها] است که نفسش را محاسبه کند.

هر گاه به سختی و مشکلی برخوردی، نعمتی که شکر نشده یا لغزشی که صورت گرفته است را به یاد آور.

بترس از رفتنِ نعمت‌ها و ناگهان‌آمدن مصیبت‌ها. فریبِ فراخی و گسترهٔ مهلت را نخور که چه بسیارند کیفرهای ناگهانی که به سراغ افراد آمده‌اند. الله ﷻ می فرماید:

إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ.[1]

در حقیقت الله ﷻ حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حالشان را تغییر دهند.

ابوعلی روذباری رحمه الله می گفت: یکی از انواع فریب‌خوردن و مغرورشدن این است که بدی کنی، امّا به تو نیکی شود، در نتیجه به گمان این که لغزش-هایت بخشیده می‌شود، توبه را رها نمایی.

ارزش وقت

شایسته است که انسان، شرافت و ارزش وقتش را بشناسد و لحظه‌ای از آن را در اموری غیر از نزدیکی به الله متعال تباه نسازد و برترین اقوال و اعمال را مقدّم دارد.

[1] - الرعد/ ۱۱.

و نیز لازم است که نیّت و ارادهٔ انسان همیشه بر خیر و نیکی و بدون سستی در آنچه بدن توان انجام آن را دارد، استوار باشد.

افرادی از پیشینان از لحظه‌ها سبقت می گرفتند:

روایت شده که مردی به عامر بن عبد قیس رحمه الله گفت: با من سخن بگو! در جوابش گفت: خورشید را نگه دار!

ابن ثابت بُنانی رحمه الله می گوید: رفتم تا پدرم را [هنگام مرگ] تلقین کلمه دهم. به من گفت: ای فرزندم! مرا رها کن، زیرا در وِرد ششم هستم.

گروهی نزد یکی از پیشینیان هنگام مرگش در حالی که نماز می‌خواند، رفتند، به او [حرف] گفتند [وی را ملامت کردند و از او خواستند که استراحت کند] در جواب گفت: الان نامهٔ اعمالم پیچیده می‌شود.

اگر انسان بداند – هر اندازه تلاش کند- بالاخره مرگ او را از عمل بازمی‌دارد، در زندگی خویش اعمالی را انجام خواهد داد که پاداشش را پس از مرگ دریابد. اگر هنوز عمرش به دنیا باقی باشد، وقفی می کند، درختی می کارد، رودی جاری می‌سازد، فرزندانش را نصیحت می کند که پس از وی، به یاد الله ﷻ باشند تا او ثواب بَرَد یا این که کتابی مفید می‌نویسد،چرا که تصنیف فرد عالم، فرزند جاویدش است. و یا این که اولادش را امر می کند تا عامِل به خیر و عالِم به آن باشند و از اعمالش آنچه را شایسته است، نقل نمایند تا دیگران از آن پیروی کنند. چنین فردی همیشه زنده است.

گروهی مرده‌اند، ولی بدون تردید در میان مردم، زنده‌اند.

پاداش از جنس عمل

اگر کسی به افعال الله ﷻ توجّه کند، آن را بر اساس قانون عدالت خواهد دید و درخواهد یافت که مجازات – هر چند پس از مدّتی- در کمین فرد

گنهکار است. از این رو نباید انسانی که مهلت داده می‌شود، فریب خورد، زیرا گاهی اوقات کیفر به تاخیر می‌افتد.

یکی از زشت‌ترین گناهانی که مجازات بزرگی برای آن در نظر گرفته شده، اصرار بر گناه به همراه استغفار، نماز و عبادت است، به گمان این که این همراهی فایده دارد.

مغرورترین و فریب‌خورنده‌ترین انسان، فردی است که مرتکب آنچه از دیدگاه الله ﷻ ناپسند است، می‌شود، ولی از الله متعال چیزی را می‌خواهد که خود دوست دارد. چنانچه در حدیث آمده است:

الكَيِّس مَنْ دَانَ نَفْسَه، وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْت، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَه هَواهَا، وتَمَنَّى عَلَى اللهِ الأمانِي.[۱]

زیرک کسی است که نفس خود را محاسبه [کنترل] کند و برای پس از مرگ، عمل نماید، و ناتوان کسی است که نفسش را به دنبال خواهشات خویش کشاند و آرزوهای [بیجا] از الله ﷻ داشته باشد.

برای انسان عاقل شایسته است که بداند مجازات در انتظار اوست.

ابن سیرین رحمه الله می‌گوید: مردی را تحقیر نمودم و گفتم: ای مفلس! چهل سال بعد، مفلس شدم.

ابن جلّاء رحمه الله نیز می‌گوید: در حالی که به پسربچه‌ای نگاه می‌کردم، فرد پیری مرا دید و گفت: این چه کاری است؟! به زودی عاقبت آن را خواهی دید. چهل سال بعد، قرآن کریم را فراموش کردم.

بر عکس، هر کس کار نیکی انجام دهد یا نیّت درستی داشته باشد، باید که منتظر پاداش نیک آن – هر چند به درازا کشد– باشد. الله متعال می‌فرماید:

---

[۱] -احمد، ۱٦٦۷٤؛ ترمذی، ۲٤٥۹؛ ابن ماجه، ٤۲٦۰.

إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.[1]

بدون تردید هر کس تقوا و صبر پیشه کند، الله ﷻ پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

بنابراین بر فرد عاقل لازم است که بداند ترازوی عدالت، بی‌عدالتی نمی‌کند.

حوادث دنیا و آخرت

دربارهٔ امور دنیا و آخرت فکر کردم، فهمیدم که اتّفاقات دنیا، حسّی و طبیعی، ولی حوادث آخرت، ایمانی و یقینی است. و نیز امور حسّی کسی را که دارای علم و یقینی قوی نباشد، بیشتر جذب می کند.

همچنین حوادث بر اثر فراوانی اسبابشان باقی می‌مانند. از این رو نشست و برخاست با مردم، دیدن اشیایِ مورد پسند و پرداختن به لذّت‌ها و خوشی‌ها، حوادث حسّی را تقویت می کند، ولی گوشه گیریِ مشروع، تفکّر و توجّه به علم باعث تقویّت اعمال آخرت می‌شود.

به عنوان مثال: اگر انسان وارد بازار شود و زینت دنیا را بنگرد، سپس وارد قبرستان شده، تفکّر کند و دلش نرم گردد، تفاوت بسیاری میان این دو حالت احساس خواهد کرد که علّتش اسباب موجود است.

پس باید که گوشه گیریِ مشروع، ذکر و توجّه به علم را برگزینی، زیرا تنهاییِ صحیح باعث حفاظت از گناه می‌شود و تفکّر و علم نیز همچون دارو هستند و دارو نیز با مخلوط کردن [همهٔ داروها را با هم خوردن]، فایده‌ای ندارد. همچنین برخی از روابط با مردم بر انسان تاثیر بد می گذارد. از این رو درمان، همان چیزی است که بیان شد.

---

[1] - یوسف/ ۹۰.

امّا اگر با هر فردی نشست و برخاست کنی و به خواهشات نفسانی بپردازی، سپس بخواهی که قلبت را اصلاح نمایی، بدان که این کاری است ناممکن.

پرهیز از بدی؛ و نه از نیکی

همیشه نفسم مرا وسوسه می‌کرد که از مجالس موعظه و توبهٔ با توبه-کنندگان و دیدن پرهیزگاران دوری کنم و به بریدن از مردم و گوشه‌گیریِ محض روی آورم.

پس از تامّل دریافتم که بیشتر این افکار، وسوسهٔ شیطان است.

شیطان می‌دید که همیشه جمع بسیاری از مردم نزد من به سبب گناهانشان گریه می‌کردند و غالبًا گروهی از آنان توبه نموده و خواهشات منفی را رها می‌کردند. در برخی روزها بیش از صد نفر نزدم توبه کرده و اکثرشان جوانانی غرق در گناهان بودند.

گویا شیطان —از بس که زیرک است و توان انجام بدی دارد– دید افرادی که از او دور می‌شوند، جذب من می گردند. بنابراین خواست مرا با این نوع آراستن، فریب دهد تا او را با آنان تنها گذارم.

از این رو بریدنِ از مجالس را برایم آراست و گفت: رفتن در مجالس، خالی از تظاهر نیست [سبب ریا می‌شود]!

گفتم: آراستن الفاظ و آوردن معنا در بهترین صورت، فضیلت است و نه رذیلت، و پناه بر الله از این که با مردم به گونه‌ای که در شریعت اسلام جایز نیست، رفتار کنم.

علاوه بر این، گوشه گیری و پرهیز از شرّ و بدی؛ و نه از خیر و نیکی، لازم است. و بریدنِ از بدی در هر حالتی واجب است.

امّا آموزش دانشجویان و راهنماییِ پیروان، عبادتِ فرد عالِم است.

گرایش نفس به آنچه شیطان زینت می‌دهد، دو دلیل دارد:

أ. علاقهٔ به بیکاری، چون جدایی و گوشه‌گیری برای نفس آسانتر است.

ب. دوست‌داشتن تعریف و تمجید، زیرا هر گاه نفس مشهور به زهد و گوشه‌گیری شود، انسان‌های عام بیشتر به او تمایل پیدا می‌کنند.

علم و عمل

دربارهٔ هدف از آفرینش اندیشیدم؛ آموختم که هدفش، خواری و باور به کوتاهی و ناتوانی است.

عالمان و پرهیزگاران را به دو گروه تقسیم کردم: در صف عالمان، مالک، سفیان، ابوحنیفه، شافعی و احمد رحمهم الله را قرار دادم و در ردیف پرهیزگاران، مالک بن دینار، رابعه، معروف کَرخی و بِشر بن حارث را نهادم.

دیدم که هر گاه افراد زاهد برای عبادت تلاش کنند، زبان حال بر آنان فریاد می‌زند: عبادتتان سودی نداشته، بلکه کار عالمان فایده دارد، زیرا آنان وارثان پیامبران علیهم السلام و جانشینان الله تعالی در زمین هستند. تکیه و اعتماد بر آنان است و هنگامی که سر فرو اندازند و ساکت شوند و حقیقت را بدانند، دارای فضیلتند ... مالک بن دینار رحمه الله نزد حسن رحمه الله آمد تا از وی علم بیاموزد و گفت: حسن رحمه الله استاد ماست.

و هر وقت عالمان فکر کنند که علم باعث برتری آنانَ شده، زبان حال بر آنان فریاد زند: آیا هدف از علم، چیزی غیر از عمل است؟!

احمد بن حنبل رحمه الله می‌گوید: آیا مراد از علم، غیر از چیزی است که معروف رحمه الله به آن دست یافت؟!

أمّدردا ء﷛ به مردی گفت: آیا به آنچه دانستی، عمل کردی؟ آن مرد گفت: نه. أمّدردا ء﷛ گفت: پس چرا حجّتِ الله را بر خود زیاد می کنی؟!

آیهٔ زیر بیانگر تمامی این سخنان است:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ.[1]

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!.

چنانچه سفیان نزد رابعه رحمهما الله آمد و روبرویش نشست تا از سخنانش استفاده کند.

بنابراین علم برای عالمان نشان داد که هدف از علم، عمل بوده و علم، وسیله است. بنابراین عالمان نیز سر فروانداخته و به کوتاهی خویش اعتراف کردند.

در نتیجه، همگی [عالمان و عابدان] به کوتاهی و خواری خویش اعتراف نمودند و شناخت آنان، حقیقت بندگی را با اعترافشان آشکار ساخت که هدف از تکلیف نیز همین است.

اهداف ازدواج

در مورد فواید ازدواج و هدف و مفاهیمش فکر کردم، دریافتم که هدف اصلی آن، پیدایش و استمرار نسل آدمی است، زیرا انسان همیشه نیرویش تحلیل می‌رود و سپس تغذیه می‌شود، امّا با از بین رفتن اجزای اصلی انسان، چیزی نیست که جایگزین شود. از این رو انسان نابود می گردد و از سویی دیگر باید دنیا ادامه یابد. در نتیجه، نسل انسان جایگزینی برای اصل آن قرار داده شد.

[1] - الزمر/ ۹.

و از آنجا که شکل ازدواج به گونه‌ای بود که انسان‌های شریف از انجامش شرم داشتند؛ از جمله کشف عورت و روبروشدن با چیزی که برای انسان ناپسند است، شهوت برای تحریک انسان قرار داده شد تا هدف حاصل شود.

همچنین دانستم که علاوه بر هدف اصلی، هدفی دیگر نیز در ازدواج وجود دارد؛ یعنی تخلیهٔ آبی که جمع‌شدنش باعث بیماری و اذیّت می‌شود، زیرا اگر آب منی زیاد گردد، همچون ادرار، بر فرد فشار وارد می‌کند، با این تفاوت که فشار آب منی از لحاظ باطنی بیشتر از فشار ادرار از لحاظ ظاهری است. بنابراین زیادجمع‌شدن و طولانی‌شدنِ نگهداری آن، سبب بیماری‌های سختی خواهد شد.

هر کس فرزندی اصیل و نجیب می‌خواهد و به دنبال برآورده‌شدن نیازش است، باید که همسری انتخاب کند.

اگر گزینهٔ مورد انتخاب، زن است، باید به وی نگاه کند، چنانچه در دلش نشست، او را به همسری برگزیند. بنا بر دیدگاه امام احمد رحمه الله جایز است که مرد- علاوه بر صورت- به عورت زنی که ارادهٔ نکاح با او را دارد، نگاه کند.

همچنین شایسته است دربارهٔ اخلاق زن تحقیق شود، چون اخلاق به نوعی از امور مخفی است. اگر صورت زیبا خالی از معنویت و اخلاق باشد، همچون گیاه سبز و زیبایی است که در مزبله‌ای - زمین آغشته با پلیدی- روییده باشد. و نیز هدف، اصیل‌بودن و نجابت فرزند است.

هر کس همسری نیک از لحاظ صورت و اخلاق انتخاب کرد، باید از عیوبش چشم‌پوشی کند و آن زن نیز برای تحصیل رضایت شوهر تلاش نماید؛ نه زیاد نزدیک شود که باعث خستگی شوهر گردد و نه زیاد دور شود که وی را فراموش کند. لازم است که زن خود را برای شوهرش بیاراید که

هر دو هدف – فرزند و برآورده‌ساختن نیاز- حاصل شود. اگر شوهر توانست، همسری دیگر نیز انتخاب کند و [باید] بداند که این کار، بیشتر باعث آرامش دل می‌شود و برایش بهتر است.

امّا اگر ترسید که ازدواج مجدّد دلش را مشغول می‌سازد- دلی که باید آرام و جمع باشد- یا از این ترسید که ویژگی خوبِ زن، او را از یاد آخرت غافل سازد و یا پرهیزگاری‌اش را از بین ببرد، یک زن برایش کافی است.

نکاح زن دوست‌داشتنی، آب جمع شده را خالی می‌کند و در نتیجه فرزندی اصیل و نجیب شکل می‌گیرد و نیاز انسان نیز به طور کامل برآورده می‌شود.

شیرینی اطاعت و شومی معصیت

هر چه الله ﷻ در دنیا آفریده، نمونه‌ای از موارد آخرت است؛ به عبارتی دیگر در هر چیز دنیایی، نمونهٔ آنچه در آخرت است، وجود دارد.

مثلًا یکی از نمونه‌های جاری در دنیا این است که هر ستمکاری به سبب ستمی که قبلًا انجام داده، فوراً مجازات می‌شود و همچنین هر کسی که مرتکب گناهی شود. آیهٔ زیر نیز به همین معناست:

مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ[1]

هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر می‌بیند.

گاهی اوقات فرد گنهکار، سلامتی و صحّت خود و مالش را می‌بیند و گمان می‌کند به عذابی دچار نشده، غافل از این که این خود عقوبت است.

[1] - النسا، ۱۲۳/.

حکیمان گفته‌اند: گناهِ پس از گناه، مجازاتِ گناه، و نیکی بعد از نیکی، پاداشِ نیکی است.

گاهی اوقات عذاب زودهنگام و دنیوی، معنوی است. چنانچه یکی از دانشمندان صالح بنی‌اسرائیل گفت: پروردگارا! چقدر نافرمانیِ تو را کردم و تو مرا مجازات ننمودی! خطاب به وی گفته شد: چه بسا تو را مجازات نمودم و ندانستی! مگر تو را از شیرینی مناجاتم محروم نساختم؟

هر کس به این نوع کیفر و عقوبت فکر کند، آن را در کمین خواهد یافت. چه بسیارند افرادی که چشمشان را آزاد گذاشته‌اند و در نتیجه، الله ﷻ بصیرت و آگاهی را از آنان گرفته است. یا زبانشان را رها نموده و الله ﷻ آنان را از صفای دل محروم ساخته است و یا این که شبهه‌ای را در خوراکش ترجیح داده و سبب شده باطنش تاریک گردد و نماز شب و شیرینی مناجات با پروردگار را از دست دهد... و امثال آن. این مسئله را کسانی درک می کنند که نفسشان را محاسبه نمایند.

و بالعکس، کسی که تقوای الهی را رعایت می‌کند، نتیجهٔ دنیایی و زودهنگام آن را می‌یابد. همچنین انسان در برخی موارد، پیامد گناه خویش را در همین دنیا می‌بیند. سخن پیامبر ﷺ نیز اشاره به این موضوع دارد:

إنَّ العَبدَ لَيُحرَمُ الرِّزقَ بالذَّنبِ يُصيبُهُ.[1]

همانا بنده با گناهی که انجام می‌دهد، از روزی محروم می‌شود.

اگر انسانِ بابصیرت به امثال این امور توجّه کند، به این مسائل پی خواهد بُرد.

فضیل رحمه الله می گوید: هر گاه نافرمانی الله ﷻ را می کنم، تاثیر آن را در اخلاق مرکب و کنیزم [یا همسرم] می‌بینم.

---

[1] - احمد، ۲۱۸۸۱؛ ابن ماجه، ۴۰۲۲.

دربارهٔ ابوعثمان نیشابوری رحمه‌الله نقل شده که هنگام رفتن به نماز جمعه، بند کفشش قطع شد و لحظه‌ای تاخیر کرد، سپس گفت: چون غسل جمعه را انجام ندادم، بند کفشم قطع شد.[1]

اگر انسان، گناه را برای به دست‌آوردن رضایت الله متعال ترک کند و یا کار نیکی انجام دهد، نتیجهٔ آن را خواهد دید.

امور نهفتهٔ نفس

دلایل اثبات الله متعال را بررسی کردم و آنها را بیشتر از ماسه‌های بی‌شمار یافتم. عجیب‌تر از همه، این است:

گاهی اوقات انسان چیزی که باعث خشم الله جل جلاله می‌شود را پنهان می‌کند، امّا الله تعالی هر چند بعد از مدّتی باشد، آن را بر وی آشکار نموده و زبان‌ها از آن سخن می‌گویند، هر چند مردم آن را ندیده باشند. بسا اوقات نیز آن فرد به مصیبتی دچار می‌شود که باعث رسوایی‌اش در میان مردم می‌گردد. در نتیجه، کیفری برای تمام گناهانی که مخفی نموده، است تا مردم بدانند، کسی هست که جواب لغزش‌ها را می‌دهد و هیچ پرده و پوششی در برابر تقدیر و قدرت او فایده ندارد و هیچ عملی نزد او تباه نمی‌شود.

و یا انسان کار نیکی را مخفیانه انجام می‌دهد، ولی آشکار می‌شود و حتّی مردم زیاد از آن سخن می‌گویند. به گونه‌ای که هیچ گناهی را از وی سراغ ندارند و تنها با نیکی از او یاد می‌کنند تا بدانیم پروردگاری هست که عمل هیچ فردی را نابود نمی‌کند. دل‌های مردم، حالت فرد را می‌شناسند؛ بر اساس

---

[1] - امروزه افراد کمی چنین می‌کنند و بیشتر مردم بدون این که به اعمال و گناهان خویش توجّه کنند، می‌گویند: فلانی با من حسادت کرد، یا فلانی مرا چشم زد.

آنچه فرد میان خود و پروردگارش برقرار ساخته، او را دوست یا دشمن می‌دارند و وی را ستایش یا نکوهش می‌کنند. تنها الله ﷻ است که برای زدودن هر اندوه و رنجی کافی است و هر آفتی را از انسان دور می‌کند.

اگر فردی بدون توجّه به رضایت الله ﷻ کار نیکی انجام دهد، نتیجهٔ عکس می‌گیرد و ستایشگرانش وی را نکوهش خواهند کرد.

لذّت غلبه بر تمایلات نفسانی

دانستم که گرایش نفس به خواهشات نفسانی بیش از اندازه است. به گونه‌ای که با دل، عقل و ذهن گرایش پیدا می‌کند و نصیحت تاثیری برای فرد ندارد.

روزی بر نفس - در حالی که با تمام وجود علاقه‌مند به خواهشات شده بود- فریاد زدم: وای بر تو! لحظه‌ای بایست تا با تو سخن گویم، سپس هر چه خواستی، بکن!

نفسم گفت: بگو؛ می‌شنوم.

گفتم: کمتر به امور مباح گرایش داری و بیشتر به محرّمات علاقه پیدا کرده‌ای. من هر دو مورد را برایت روشن می‌سازم، شاید هر دو امرِ شیرین را تلخ بیابی.

امّا خواهشات مباح؛ انجامشان برایت آزاد، ولی راهش سخت و دشوار است، زیرا بسا اوقات سرمایه برای تحصیلِ آنها کافی نیست و تلاش انسان نیز نمی‌تواند بیشترشان را به دست آورد و وقت گرانبهای آدمی نیز هدر می‌رود. بعلاوه، دل انسان برای دستیابی به آن و ترس از رفتنش، مشغول و آشفته است. همچنین عیوب و نواقصی آنها را تیره و تار می‌کند که بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست؛ اگر شیء مورد علاقهٔ انسان، خوراکی باشد،

گاهی اوقات سیری باعث بیماری‌هایی می‌شود و اگر فردی مورد علاقهٔ انسان باشد، بسا اوقات خستگی، جدایی و یا بداخلاقی باعث تلخی می گردد. حتّی بهترین و لذیذترین ازدواج، ازدواجی است که بیشتر باعث ضعف و سستی بدن شود... و امثال آن که امکان بیان همه نیست.

امّا محرّمات؛ علاوه بر داشتن پیامدهایِ امور مباحی که بیان شد، باعث پیدایش آفت آبرو، عقوبت دنیوی و عذابِ آخروی می گردد. و هر گاه انسان توبه‌کننده آن را به یاد آورد، اندوهگین می‌شود.

توان تسلّط بر هوی و هوس، لذّتی فراتر از هر نوع لذّت دارد. مگر نمی‌بینی که انسان شکست‌خورده در برابر خواهشات نفس، چقدر خوار و ذلیل است؛ بر خلاف فردی که بر هوای نفس خویش چیره شده و دارای دلی نیرومند و باعزّت است؟!

پس مواظب باش! مبادا خواهشات نفسانی را نیک پنداری؛ همچون انسان دزد که به لذّت برداشتن مال توجّه دارد، ولی به قطع دست فکر نمی کند!

باید که آدمی چشم بصیرتش را باز کند تا عواقب و تبدیل لذّت به تلخی را بنگرد و همچنین به از بین‌رفتن لذّت بر اثر خستگی، آفت‌های دیگر و سرباززدن محبوب توجّه نماید. در نتیجه، اوّلین گناه همچون لقمه‌ای باشد که فرد گرسنه می‌خورد و علی‌رغم این که سیرش نمی کند، بیشتر سبب گرسنگی می‌شود.

بر انسان لازم است که علاوه بر اندیشیدن به فوایدِ دوری از خواهشات، لذّت تسلّط بر آن را نیز به یاد آورد. هر کس در این راه موفّق شود، رستگاری و سلامتی‌اش نزدیک و حتمی است.

حالات نفس

روزی در حالی که مجلس، خوش، دلها حاضر، چشمان از اشک جاری، سرها افتاده، نفس‌ها پشیمان از تقصیر و تصمیم‌ها آماده برای اصلاح امور بودند و زبان‌های نکوهش، باطن را بر تباه‌کردن اراده و احتیاط‌نکردن سرزنش می‌کردند [همهٔ شرایط مهیّا بود]، فکری به خاطرم رسید و به خویش گفتم: چرا این آگاهی و هوشیاری ادامه نمی‌یابد؟! بسا اوقات نفس و آگاهی را در مجلسی همراه و صادقانه با یکدیگر می‌بینم، امّا به محض رفتن از آن مجلس، دوباره غربت و وحشت پیدا می‌شود.

در این باره تفکّر کردم و دانستم که نفس انسان همیشه هوشیار و دل دائماً آگاه است، امّا موانع بسیارند و فکری که شایسته است در راه شناخت الله ﷻ به کار رود، از تحصیل دنیا و نیازهای نفس خسته شده، دل در آن غوطه‌ور و بدن، اسیر و در این راه به کار گرفته شده است.

فکر انسان همزمان که برای کسب خوراک، نوشیدنی و پوشاک تلاش می‌کند و به فکر فردا و سالش است، متوجّه خارج‌ساختن پلیدی و زواید و اشتغال به پاکی نیز هست؛ از جمله آب منی که برای خروج آن نیاز به ازدواج است و فرد می‌داند که باید برای تحصیل آن، به فکر ثروت و مال باشد. سپس فرزند به دنیا می‌آید و باید متوجّه او گردد. از این رو فکر مشغول اصول و فروع دنیاست.

هنگامی که انسان در مجلسی حاضر می‌شود، گرسنه و دارای زواید نیست، بلکه با فکری جمع و فراموش از دنیا حاضر می‌شود. بنابراین موعظه بر دلش تاثیر می‌گذارد، پند می‌گیرد و جذب آن چیزی می‌شود که می‌شناسد. دل نیز در کشتیِ شناختش به حرکت در می‌آید و در نتیجه، نفس را به سبب کوتاهی‌اش بازخواست نموده و عیوب احساس را برایش یادآوری

می‌کند. سپس اشک‌های پشیمانی جاری می‌شود و ارادهٔ جبران شکل می‌گیرد.

اگر نفس آدمی از آنچه بیان شد خالی شود، به خدمت پرودگار مشغول خواهد شد و چنانچه در شدّت و مستیِ عشقش بیفتد، از همهٔ این امور وحشت خواهد کرد و فقط مشغول به قرب و نزدیکی الله متعال خواهد بود.

امّا دربارهٔ این حالت نیز به دقّت فکر کردم و دانستم که اگر این هوشیاری و بیداری برای نفس ادامه داشته باشد، به چیزی بدتر از آنچه [در نبود این آگاهی] از دست می‌داد، دچار خواهد شد؛ یعنی همان غرور و فریب‌خوردن از حالت خود و تحقیر دیگران! بسیاری از اوقات علم و شناختِ فراوان باعث می‌شود که انسان ادّعا کند: [هر چه هست] برای من، نزد من و شایستهٔ من است و... از این رو باعث غوطه‌ورشدنش در کانون گناهان گردد و هنگامی که در ساحل بایستد، خواری بندگی را درک نماید که این برایش سزاوارتر و بهتر است.

حدیثی صحیح از پیامبر ﷺ نیز به همین موضوع اشاره دارد:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللهَ، فَيَغْفِرُ لَهُمْ.[1]

سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر گناه نمی‌کردید، یقیناً الله متعال شما را می‌بُرد و قومی را می‌آورد که گناه کنند، سپس از الله آمرزش طلبند و الله ﷻ بر ایشان بیامرزد.

[1] - صحیح مسلم، ۲۷٤۹.

حفاظت از نفس

جهادِ با نفس را بررسی کردم و آن را بزرگترین جهاد یافتم و دیدم که افراد بسیاری آن را نمی‌فهمند، زیرا برخی از آنان به طور کل نفس را از تمامی حقوقش بازداشته‌اند. این کار به دو دلیل اشتباه است:

أ. بسا اوقات منع کردن نفس از یک خواسته باعث می‌شود که خواستهٔ دیگرش کاملتر پاسخ داده شود؛ مثلًا نفس از یک شیء مباح منع شود و به سبب آن مشهور گردد، در نتیجه، نفس نیز راضی شود، زیرا در عوض آن مورد تعریف و تمجید قرار گرفته است. و بدتر و پوشیده‌تر از این، زمانی است که خود را برتر از کسانی که نفسشان را از آن شیء مباح منع نکرده‌اند، بداند.

این امور پوشیده نیاز به بررسی دقیق و درکی عمیق دارد تا فرد بتواند آنها را تشخیص دهد.

ب. ما وظیفه داریم که نفس خویش را حفاظت نماییم و یکی از اسباب نگهداری آن، گرایش به اشیایی است که باعث حفاظت و اصلاح آن می‌شوند. از این رو به ناچار باید آن اشیا به نفس داده شود؛ اشیایی که بیشتر یا همهٔ آنها از خواهشات نفس است. ما مسؤول حفاظت از نفس هستیم، زیرا در حقیقت مال ما نیست، بلکه نزد ما امانت بوده و بازداشتن آن از تمامی حقوق، خطرناک است.

چه بسا استحکامی که باعث سستی شده و چه بسا فردی که بر نفسش سخت گرفته و نفس از دستش رها شده و جبران آن بر وی مشکل گشته است.

همانا جهاد و مبارزهٔ با نفس همچون مبارزهٔ فرد بیمارِ عاقل است؛ آنچه را ناپسند می‌داند باید مصرف کند تا سالم شود و باید که برای این کار مقداری

از شیرینی را در تلخی ذوب نماید و بر اساس نسخهٔ پزشک از خوراکی‌ها استفاده کند؛ نه این که بر اساس میل و اشتهایش هر نوع غذایی بخورد.

انسان مومن و عاقل نیز نباید افسار نفسش را رها کند، بلکه لازم است گاهی اوقات آن را سست نماید، ولی ریسمان در دستش باشد؛ تا زمانی که نفس بر راه راست قرار دارد، راه را برایش تنگ نکند، ولی به محض کج-شدن، آن را با نرمی برگرداند، اگر سست شد و سر باز زد، با مقداری خشونت آن را به راه صحیح برگرداند؛ به عبارتی دیگر با وی همچون زن که دارای عقل کم و ضعیفی است رفتار کند؛ چنانچه هنگام نافرمانی زن، وی را نصیحت می کند، اگر اصلاح نشد، با وی همبستر نشود و اگر باز هم اصلاح نشد، او را بزند. در تازیانهٔ ادب چیزی برتر از تازیانهٔ اراده و تصمیم نیست.

این مبارزه‌ای عملی است.

امّا از لحاظ نصیحت و سرزنش نفس؛ اگر کسی نفسش را در حالی می-یابد که خود را ذلیل می‌داند و دارای اخلاقی پست است، باید بزرگی آفریدگارش را به وی گوشزد کند و خطاب به او بگوید: آیا تو همان کس نیستی که پروردگار دربارهٔ تو فرمود: تو را با دستانم آفریدم، به فرشتگان فرمان دادم تا برایت سجده کنند، تو را به عنوان جانشینم بر زمین قرار دادم، به سویت نامه فرستادم و با تو معامله نمودم؟! چنانچه نفس تکبّر ورزید؛ برایش بگوید: مگر قطره‌ای آب گندیده نیستی که آفتاب تو را از بین می‌برد و پشه-ای تو را اذیّت می کند؟! و اگر از نفس کوتاهی دید، حقوق سروران بر برده‌ها را برایش معرّفی کند. چنانچه در عمل، سست و ضعیف شد، از پاداش بزرگ با وی سخن گوید. هر گاه به خواهشات منفی گرایش پیدا کرد، آن را از گناه بزرگ و عقوبت زودهنگام حسّی بر حذر دارد؛ همچون آیهٔ:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُم بِهِ.[1]

بگو به نظر شما اگر الله ﷻ شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد، آیا غیر از الله، کدام معبودی است که آن را به شما برگرداند؟.

و همچنین از عذاب معنوی؛ مانند این آیه:

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ.[2]

به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبّر می‌ورزند از آیاتم رویگردان خواهم ساخت.

پس این جهاد با سخن است و آن جهاد با عمل بود.

دلایل اجابت نشدن دعا

یکی از مصیبت‌ها این است که فرد مومن دعا کند، امّا دعایش اجابت نشود، سپس دعا را مدّتی طولانی تکرار کند و اثری از اجابت نبیند!

چنین فردی باید بداند که این مصیبت نیاز به صبر دارد و وسواسی که پیامد آن است، نوعی بیماری بوده و باید درمان شود.

چنین اتّفاقاتی برای من نیز پیش آمده است؛ پیشامدی بد برایم اتفاق افتاده، بسیار دعا کردم، ولی اجابتی ندیدم، بالاخره ابلیسِ در میدان نیرنگ شروع به حرکت کرد.

---

[1] - الأنعام/٤٦.

[2] - الأعراف/١٤٦.

گاهی اوقات به من می‌گفت: اگر کَرَم پروردگار گسترده است و بُخلی وجود ندارد، پس علّت اجابت‌نشدن دعا چیست؟!

خطاب به شیطان گفتم: دور شو ای ملعون! من نیاز به دادخواهی ندارم و تو را به عنوان وکیلِ نمی‌پسندم.

سپس به نفسم رجوع کرده و گفتم: بر حذر باش از این که فریب وسوسهٔ ناچیز شیطان را بخوری، زیرا اگر تنها حکمت تاخیر اجابت دعا همین باشد که الله ﷻ تو را در مبارزهٔ با دشمن بیازماید، همین یکی کافی است.

نفس به من گفت: پس دلیل تاخیر اجابت دعا را در چنین پیشامدی برایم بگو تا آرام گیرم.

گفتم:

• شکی نیست که الله متعال، مالك است و مالك حق دارد چیزی را به مملوك بدهد یا ندهد، بنابراین اعتراض، دلیلی ندارد.

• همچنین حکمتش با دلایل محکم اثبات شده است؛ بسا اوقات می‌بینی که چیزی مصلحت است، ولی حکمت، آن را نمی‌طلبد. علاوه بر این، گاهی اوقات فرد پزشك حکمت اشیائی که ظاهراً فرد را اذیت می‌کنند، نمی‌داند، امّا برای مصلحت، آنها را تجویز می‌کند. شاید این نیز از همان نوع باشد.

• گاهی اوقات تاخیر، مصلحت است و عجله‌کردن، ضرر دارد. رسول‌الله ﷺ فرمود:

لايَزالُ العبدُ في خَيرٍ مَا لَم يَستَعجِل؛ يَقُولُ: دَعَوتُ فَلَم يُستَجَب لِي.[1]

بنده همواره در [با] خیر است تا زمانی که شتاب نکند؛ می‌گوید: دعا کردم، امّا برایم اجابت نشد.

● شاید اجابت‌نشدن دعا به سبب آفتی باشد که در وجود توست؛ در خوراکت، شبهه‌ای است، دلت هنگام دعا غافل است، یا نوعی عقوبت بوده برای این که از گناهی صادقانه توبه نکرده‌ای.

در نتیجه، این اسباب را بررسی کن، امید است که به هدفت برسی.

● شایسته است دربارهٔ هدفت تحقیق کنی؛ شاید دسترسی به آن باعث گناه یا تاخیر از نیکی شود، از این رو اجابت‌نشدن آن، بهتر باشد.

● امکان دارد به دست‌نیاوردن چیزی که به دنبالش هستی، سبب رجوع و تضرّع تو به سوی پروردگار باشد، امّا در صورت دسترسی به آن، از یاد الله متعال غافل شوی. این موضوع روشن است؛ زیرا اگر این اتّفاق رخ نمی‌داد، تو را در حالت تضرّع و رجوع نمی‌یافتیم.

الله متعال می‌داند که هر گاه به بندگان نیکی کند، آنان از یاد وی غافل می‌شوند. از این رو بندگان را در خلال نعمت‌ها به اتّفاقاتی دچار می‌کند تا به سویش رجوع کنند و از او کمک بخواهند. این خود نعمتی در چهارچوب مصیبت است، زیرا مصیبت خالص آن است که انسان را از یاد الله ﷻ غافل سازد، ولی آنچه انسان را به پیشگاه پروردگار حاضر کند، باعث شکوه و عظمت انسان است.

---

[1] - احمد، ۱۲۵۹۶.

اگر به این امور توجّه کنی، در خواهی یافت که آنچه به دست آورده‌ای برایت بهتر از آن چیزی است که از دست داده‌ای؛ از جمله: برطرف شدن عیب و خلل، عذرخواستن به سبب لغزش‌ها و یا رجوع به سوی پروردگار جهانیان.

وظیفهٔ فرد مومن در برابر مصیبت

هر کس دچار مصیبتی شود و بخواهد آن را از بین برد، باید بیشتر از آن را تصوّر نماید تا مصیبت بر وی آسان گردد. همچنین لازم است به فکر پاداش بوده و پیش‌آمدن بزرگتر از آن را نیز در نظر داشته باشد. اگر چنین کند، در خواهد یافت که فایده کرده است. بعلاوه، باید به سرعتِ رفتن آن نیز توجّه کند، زیرا اگر سختیِ مصیبت نبود، امیدی به لحظه‌های آسایش نیز امکان نداشت. همچنین لازم است بداند که مدّت وجود مصیبت نزد وی، مانند زمان ایستادن مهمان است و از این رو هر لحظه به فکر نیازهایش باشد. چه خوش است هنگام تمام‌شدن مصیبت! و چه زیباست توصیف و تمجید او در مجالس و توصیف میزبان به مهمان‌نوازی!

همچنین شایسته است که فرد مومن هنگام سختی، لحظه‌ها را در نظر داشته باشد، حالات نفس را بررسی نماید و به اعضا توجّه کند. مبادا از زبان، کلمه‌ای و از دل، خشونتی صادر شود. امید است که صبحِ پاداش، روشن گردد، شبِ مصیبت به پایان رسد، فرد رونده در تاریکی شب مورد قدردانی قرار گیرد و به محض طلوع خورشیدِ پاداش، انسان به منزل سلامتی رسیده باشد.

علم؛ خواهانِ عمل

دیدگاهم را در مورد علم، نیک یافتم به گونه‌ای که علم را بر هر چیزی مقدّم می‌دارد، به دلیل باور دارد و مشغول‌شدن به دانش را بر اشتغال به نوافل ترجیح داده و می گوید: بزرگترین دلیل در زمینهٔ برتری علم بر مستحبات این است که: بسیاری از افراد مشغول به نماز و روزهٔ مستحبّی، در اصول دچار اشکال شده‌اند. بنابراین نظرم را در این باره صحیح و بر صراط مستقیم دیدم.

امّا آن را فقط مشغول به علم یافتم، از این رو فریاد زدم: علم چه فایده‌ای به تو رسانده است؟! ترس کجاست؟! اندوه و اضطراب کو؟! کجاست احتیاط و مراقبت؟!

● مگر اخبار مربوط به عبادت و تلاش عالمان بزرگ را نشنیده‌ای؟!

● مگر پیامبر ﷺ بزرگ امّت نبود؟! با وجود این، چنان نماز می‌خواند که پاهایش ورم می کرد!

● آیا غیر از این است که سیّدنا ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بسیار گریه و ناله می‌کرد؟!

● مگر در چهرهٔ سیّدنا عمر فاروق رضی الله عنه دو خط بر اثر اشک‌ها به وجود نیامده بود؟!

● آیا سیّدنا عثمان ذی‌النّورین رضی الله عنه، قرآن کریم را در یک رکعت ختم نمی‌کرد؟!

● مگر سیّدنا علی کرّار رضی الله عنه شبانه در محرابش گریه نمی‌کرد به گونه‌ای که ریشش با اشک خیس می‌شد و می گفت: ای دنیا! غیر من را فریب بده.

● آیا حسن بصری رحمه الله با شدّت اضطراب و اندوه زندگی نمی کرد؟!

● مگر سعید بن مسیّب رحمه الله پایبند به مسجد نبود، به گونه‌ای که چهل سال نماز با جماعت را ترک نکرد؟!

• آیا أسود بن یزید رحمه الله آن قدر روزه نمی‌گرفت که رنگش سبز و زرد می‌شد؟!

• مگر اخبار پرهیزگاری و عبادت ائمّهٔ اربعه؛ ابوحنیفه، مالك، شافعی و احمد رحمهم الله را نشنیده‌ای؟!

پس بر حذر باش از این که تنها به علم – بدون عمل - تکیه کنی، زیرا این کارِ افراد تنبل و بیمار است.

فضیلت علم

آنچه باعث برتری علم نزدم می‌شود این است که گروهی از علم صرفنظر کرده و فقط به عبادت پرداختند و در نتیجه، هرگز نتوانستند به حقایق رسند.

یکی از پیشینیان به فردی گفت: ای ابا الولید! مگر تو پدر ولید هستی!؛ یعنی چون پسر نداشت، به او نمی‌گفت: ابوالولید.

اگر چنین فردی علم داشت و بررسی می‌کرد در می‌یافت که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای صُهَیب رضی الله عنه، کنیهٔ ابویحیی را انتخاب کرد. همچنین به کودکی فرمود:

یا أَبَا عُمَیرٍ! ما فَعَلَ النُّغَیرُ؟.[1]

ای اباعمیر! نُغیر چه کرد [چی شد؟]» نُغَیر نام گنجشکی کوچك است.

گروهی از عابدان، توکّل را به معنای بریدن از تمامیِ اسباب می‌دانند.

[1] - صحیح بخاری، ۶۲۰۳؛ صحیح مسلم، ۲۱۵۰.

این نشانهٔ بی‌علمی و جهالت است. پیامبر ﷺ وارد غار شد، زره پوشید، خندق حفر نمود، در پناه مطعم بن عدی که کافر بود، وارد مکّه شد، همچنین به سعد رضی الله عنه فرمود:

لأَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أغنِياءَ خَيْرٌ لَكَ مِن أَنْ تَدَعَهُمْ عالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ.[1]

اگر ورثه‌ات را، غنی بگذاری، بهتر از آن است که آنان را فقیر و نیازمند ترک کنی که دستشان به سوی مردم دراز باشد.

بنابراین دست کشیدن از اسباب و فراموش کردن آنها، اشتباه است.

تمامی این تاریکی‌ها با چراغ علم و دانش روشن می‌گردد. بدون تردید کسی که در تاریکی نادانی یا در کوچهٔ تمایلات نفسانی می‌رود، گمراه است.

تامّلاتی دربارهٔ تدبیر آفریدگار

به تدبیر پروردگار دربارهٔ دادن روزی‌ام تفکّر کردم؛ با مسخّر کردن ابرها و فرستادن بارانی مفید، دانه را که همچون مرده‌ها زیر خاک گندیده شده و منتظر دمیدن دمی از زندگی است، سبز می‌گرداند. اگر باران به آن نرسد، دست نیازش را دراز می‌کند، فروتنانه سر فرود آورده و زیبایی‌های تغییر را به خود می‌پوشاند. همان گونه که من نیاز به آفتاب، آب، لطافت نسیم و زمین دارم، آن نیز محتاج آنهاست!

پاک و منزّه است کسی که این امور را به من نشان داد تا مرا آموزش و پرورش دهد، امّا باید بدانم که در اصل، تربیّتم چگونه است؟

[1] - صحیح بخاری، ٦٧٣٣؛ صحیح مسلم، ١٦٢٨.

پس ای نفسی که برخی از حکمت‌های الهی را دانستی! به الله سوگند که زشت و ناپسند است بر کسی غیر از الله ﷻ روی بیاوری. شگفتا! چگونه بر فقیری همچون خود روی می‌آوری در حالی که زبان حالش ندا می‌دهد: من هم مانند تو هستم ای بیچاره؟!

به اصل نخستین برگرد و از مسبِّب اصلی بخواه و خوشا به حالت اگر آن را بشناسی! زیرا شناخت او؛ یعنی پادشاهی دنیا و آخرت....

سازگاری اسباب با توکّل

حالتی برایم پیش آمد که باعث شد با دل روی به الله یکتا آورم و با علم به این که تنها او برای فایده‌رساندن به من و دورکردن ضرر تواناست. سپس به بررسی اسباب پرداختم.

یقینم این کار را انکار نمود و گفت: چنین عملی با توکّل منافات دارد!

گفتم: چنین نیست؛ زیرا وجود اسباب از حکمت‌های الهی است و کار پروردگار بی‌فایده نیست و گر نه بود و نبود اسباب، تفاوتی نداشت!

اسباب همیشه در شریعت معتبر بوده است؛ چنانچه الله تعالی می‌فرماید:

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ.[۱]

و هر گاه در میانشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنان با تو [به نماز] ایستند و باید سلاح‌های خود را برگیرند.

همچنین می‌فرماید:

---

[۱] - النساء/ ۱۰۲.

فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ.[1]

پس آن را در خوشه‌اش بگذارید.

پیامبر ﷺ در میان دو زره بیرون آمد.[2] هنگامی که به سوی طائف خارج شد، نتوانست وارد مکّه شود تا این که به مطعم بن عدیّ پیغام فرستاد و گفت: «**أدخُلُ في جَوارِكَ**»؛[3] «در پناه تو وارد [مکّه] می‌شوم.» علی‌رغم این که می توانست بدون سبب وارد مکّه شود.

از این رو زمانی که شریعت اسلام، امور را مشروط به اسباب دانسته، رویگردانی من از اسباب باعث عدم‌اعتقاد به حکمت می‌شود. همچنین بر این باورم که درمان با دارو، مستحب و جایز است.

پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید:

مَا أنزَلَ اللهُ داءً إلّا وأنزَلَ لَه دواءًا؛ فَتَدَاوَوا.[4]

الله ﷻ برای هر دردی، دوا [و درمانی] قرار داده است، پس خودتان را [با دارو] درمان کنید.

این لفظ، امر است و امر دلالت بر وجوب یا استحباب می کند و ممنوعیّتی نیز وجود ندارد. از این رو می گوییم: امری استحبابی است.

همچنین پیامبر ﷺ خطاب به سیّدنا علی ﷺ فرمود:

---

[1] - یوسف/ ٤٧.

[2] - احمد، ١٥٢٩٥؛ ابوداود، ٢٥٩٠؛ ابن ماجه، ٢٨٠٦.

[3] - این موضوع را ابن هشام ﷺ در «السیرة» و طبری ﷺ در «تاریخ الأمم و الملوك»، ١/ ٥٥٥، نقل کرده‌اند.

[4] - صحیح بخاری، ٥٦٧٨.

كُل مِن هذا؛ فَإنَّهُ أوفَقُ لَكَ مِن هذا.[۱]

از این بخور که این از آن برایت مناسب تر است.

کسانی که معتقدند درمان نکردن با دارو بهتر است، این سخن پیامبر ﷺ را به عِنوان دلیل ذکر می کنند:

يَدْخُلُ الجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفاً بِلا حِسَابٍ .

هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

سپس پیامبر ﷺ آن هفتاد هزار نفر را چنین توصیف نمود:

لا يَكتَوونَ، وَلا يَسْتَرْقُونَ، وَلاَ يَتَطيَّرُون، وَعَلَى ربِّهِمْ يتَوكَّلُونَ.[۲]

[کسانی که بدنشان را] داغ نمی کنند، درخواست تعویذ و افسون نمی‌نمایند، بدفالی انجام نمی‌دهند و فقط بر پروردگارشان توکّل می کنند.

امّا این حدیث منافاتی با درمان ندارد؛ زیرا افرادی از مسلمانان بوده‌اند که خود را داغ می کردند تا مریض نشوند و طلب دعا و تعویذ می‌نمودند تا دچار مصیبتی نگردند. علاوه بر این، پیامبر ﷺ بدن اسعد بن زُرارة رضی الله عنه را داغ کرد.[۳] همچنین در حدیثی صحیح اجازهٔ تعویذ خواندن [شرعی] را داد.[٤] در نتیجه، صحیح همان چیزی است که اشاره شد.

---

[۱] - ترمذی، ۲۰۳۷؛ احمد، ۲٦۵۱۳.

[۲] - صحیح بخاری، ۵۷۰۵؛ صحیح مسلم، ۱۹۱.

[۳] - ابوداود، ۳۸٦٦؛ ترمذی، ۲۰۵۰؛ ابن ماجه، ۳٤۹٤؛ احمد، ۱٤٤۸۹.

[٤] - صحیح بخاری، ۵۷٤۱؛ صحیح مسلم، ۲۱۹۳.

پاکیزگی از دیدگاه اسلام

مشاهده نمودم که بسیاری از مردم به بدنشان توجّهی ندارند؛ برخی بعد از خوردن، دندان‌هایشان را خلال نمی کنند، گروهی چربی موجود بر دستانشان را نمی‌شویند، برخی مسواک نمی‌زنند، بعضی‌ها به شستن و سرمه‌کردن چشمانشان توجّهی ندارند و برخی نیز نظافت زیر بغل را رعایت نمی کنند... و امثال این امور. این بی‌توجّهی‌ها به دین و دنیای فرد ایراد و عیب وارد می-کند.

از لحاظ دینی؛ انسان مومن وظیفه دارد که روز جمعه، غسل کرده و نظافت را رعایت نماید، زیرا نماز جمعه، محلّ اجتماع مردم است. همچنین اسلام از ورود فرد به مسجد، زمانی که سیر بخورد، منع نموده است. بعلاوه، به پاک‌کردن میان انگشتان، کوتاه‌کردن ناخن، مسواک‌زدن و تراشیدن موی شرمگاه و بقیهٔ آداب دستور داده است. بنابراین در صورت بی‌توجّهی به این امور، دستور شریعت ترک شده و بسا اوقات منجر به فساد عبادت خواهد شد؛ مثلًا اگر فردی ناخن‌هایش را کوتاه نکند سبب می‌شود که چرک موجود در زیر آنها، مانع رسیدن آب هنگام وضو شود.

از لحاظ دنیوی نیز گروهی از این افراد را دیدم که به مناجات می‌پردازند، ولی غفلتشان باعث شده که متوجّه اذیّت حاصل از خود نشوند. همچنین انسان نمی‌تواند هنگام مناجات از آنان دوری کند، بلکه باید بوی بد دهان و بدنشان را تحمّل نماید. شاید بسیاری از آنان از زمان بیدارشدن، انگشت بر دندان خویش نکشیده‌اند!!

همچنین این کار باعث بیزاری همسر می‌شود و گاهی اوقات زن نمی-تواند موضوع را به همسرش بگوید و در نتیجه، از او روی می گرداند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گفت: من دوست دارم که خود را برای همسرم آرایش کنم، همان گونه که می‌خواهم او خودش را برای من بیاراید.

پیامبر ﷺ پاکترین و خوشبوترین مردم بود، هرگز مسواک از او جدا نمی‌شد و ناپسند می‌دانست از این که بوی بدی از او منتشر شود.

حکیمان گفته‌اند: هر کس لباسش تمیز باشد، همّ و غمش کم می گردد و کسی که بوی خوشی داشته باشد، عقلش زیاد می‌شود.

همچنین فرد خوشبو، در دل مردم جای دارد و دیگران، او را به سبب تمیزی و خوشبویی‌اش دوست دارند.

رسول‌الله ﷺ خوشبویی را دوست داشت.

همسر چنین فردی با وی مانوس می‌شود، زیرا زنان مانند مردان هستند؛ همان چیزی را که مردان ناپسند می‌دانند، زنان نیز دوست ندارند، بلکه شاید مرد بر شیء ناپسند صبر کند، امّا زن هرگز چنین نیست.

افرادی را دیدم که فکر می کردند، پرهیزگارند، ولی در حقیقت کثیف‌ترین مردم بودند، چرا که علمی نداشتند تا آنان را اصلاح کند.

هر کس به ویژگی‌ها و صفات پیامبر ﷺ توجّه کند، او را کامل در علم و عمل می‌یابد. بنابراین باید به وی اقتدا کنیم و تنها او دلیل و سند مردم است.

حکمت و فلسفهٔ بلا و مصیبت

هیچ عملی سخت‌تر و همچنین برتر برای رضایت پروردگار از صبر بر تقدیر نیست.

صبر، واجب و رضایت، فضیلت است.

دلیل سختی صبر این است که غالبًا قضا و قدر بر خلاف خواهش نفس اتّفاق می‌افتد.

سختی و مصیبت نفس تنها منحصر بر بیماری و اذیّت جسمی نیست، بلکه چنان متنوّع است که عقل در حکمت جریان تقدیر، حیران می‌ماند.

از جمله زمانی که فردی را ببینی در دنیا غوطه‌ور و دریاهای مال برایش روان است به گونه‌ای که نمی‌داند با آن ثروت چه کند، انواع ظروف را به کار می گیرد و علی‌رغم این که بلور، عقیق و مس زیباتر است، امّا بی‌توجّهی وی به شریعت باعث شده که به این اجناس توجّه نکند! بلکه پارچهٔ ابریشمی می‌پوشد، و در حالی که دنیا برایش مهیّا شده به مردم ستم می کند. بر عکس این نفر، افراد دیندار و دانشجویانی را می‌یابی که دچار فقر و مصیبت و تحت فرمان آن فرد ستمکارند. این زمان است که شیطان راهی برای وسوسه می‌یابد و شروع به ایراد واردکردن بر قضا و قدر الهی می کند. از این رو فرد مومن نیاز دارد که بر مصیبت‌های دنیا و مبارزهٔ با ابلیس صبر نماید.

همچنین است هنگام تسلّط کافران و فاسقان بر مسلمانان و دینداران و بویژه زمان تعذیب حیوانات و کودکان. در این چنین مواقعی ایمان فرد آزمایش می‌شود.

دو چیز باعث تقویّت صبر می گردد: نقل و عقل.

نقل عبارت است از قرآن کریم و سنّت نبوی.

قرآن کریم به دو بخش تقسیم می‌شود:

أ. بیان سبب دادن امکانات به فرد کافر و گنهکار؛ از جمله آیات:

أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوٓاْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.[1]

ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند.

---

[1] - آل‌عمران/ ۱۷۸.

وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ.[1]

و اگر نه آن بود که [همهٔ] مردم [در انکار الله] امّتی واحد گردند، قطعًا برای خانه‌های آنان که به [الله] رحمان کفر می‌ورزیدند سقف‌ها و نردبان‌هایی از نقره که بر آنها بالا روند، قرار می‌دادیم.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا.[2]

و هر گاه بخواهیم شهری را هلاک کنیم، افراد خوشگذرانش را وا می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم.

چنین آیاتی در قرآن کریم بسیار است.

ب. آزمایش فرد مومن با مصیبت‌ها؛ همچون آیات:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ.[3]

آیا پنداشتید که [تنها با ادّعای ایمان] وارد بهشت خواهید شد در حالی که الله ﷻ هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخّص نساخته است؟!

---

[1] - الزخرف/ ٣٣.

[2] - الإسرا،/ ١٦.

[3] - آل‌عمران/ ١٤٢.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَرِيبٌ.[1]

آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آن که هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد، بر [سر] شما نیامده است؛ آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند تا جایی که پیامبر [الله] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پیروزی الله متعال کی خواهد بود؟ هشدار که پیروزی الله تعالی نزدیک است.

امثال این آیات نیز در قرآن کریم فراوان است.

سنّت نیز به سنّت قولی و عملی تقسیم می‌شود:

سنّت عملی: پیامبر ﷺ روی ماسه و حصیر به گونه‌ای که بر پهلویش تاثیر می‌گذاشت، می‌غلتید. سیّدنا عمر فاروق رضی الله عنه گریه می‌کرد و می‌گفت: کسری و قیصر در حریر و دیبا هستند! امّا پیامبر ﷺ به وی می‌فرمود:

أَ فِي شَکٍّ أنتَ يا عُمر؟! ألا تَرضَى أن تَكُونَ لَنا الآخِرَةُ و لَهُم الدُّنيا؟!.[2]

مگر تردید داری ای عمر؟! آیا راضی نمی‌شوی که آخرت برای ما و دنیا از آنان باشد؟!

سنّت قولی: همچون این سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا تُساوِي عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، مَا سَقَى كَافراً منْها شَرْبَةَ مَاءٍ.[1]

---

[1] - البقرة/ ٢١٤.

[2] - صحیح بخاری، ٢٤٦٨؛ صحیح مسلم، ١٤٧٩.

اگر دنیا نزد الله متعال به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، کافری را از آن [حتّی] قطره‌ای آب نمی‌نوشاند.

عقل نیز گُردان‌های صبر را با لشکریانی تقویت می کند؛ مثلا انسان بگوید: دلایل قاطعی دربارهٔ حکمت تقدیر کننده [الله متعال] دارم، بنابراین اصل ثابت را به سبب آنچه فرد جاهل خلل و ایراد می‌داند، ترک نمی کنم.

همچنین شخص بگوید: بدون تردید انسان مومن مانند کارگر و زمان کار و تکلیف همچون روشنی روز است و شایسته نیست برای فردی که در گِل کار می کند، لباس تمیز بر تن کند، بلکه مناسب است که در لحظات کار صبر نماید و هر گاه کارش تمام شد، خودش را پاکیزه کند و بهترین لباسهایش را بپوشد. در نتیجه، هر کس هنگام کار، تلاش نکند، زمان تقسیم مزد، پشیمان خواهد شد و کیفر سستی و تنبلی خویش را خواهد دید.

و همین مقدار کم، صبر را تقویّت می کند.

نادانی برخی از صوفیان

چیزی برتر از علم وجود ندارد.

چرا چنین نباشد؟! علم، راهنماست و اگر علم نباشد، گمراهی خواهد بود.

یکی از نیرنگ‌های پنهان شیطان این است که عبادت را برای انسان می‌آراید تا او را از برترین عبادت [علم] غافل سازد. چنانچه گروهی از پیشینیان کتاب‌هایشان را دفن کردند و آنها را به دریا ریختند.

این حیلهٔ ابلیس به گروهی از صوفیان بسیار نزدیک است، به گونه‌ای که به شاگردانشان اجازه نمی‌دهند دوات و قلم به دست گیرند. جعفر خُلدی

[1] - ترمذی، ۲۳۲۰؛ ابن ماجه، ٤١١٠.

می‌گوید: اگر صوفیان مرا رها کنند، اسناد دنیا را برایتان خواهم آورد، نشستی از عبّاس دُوری را یادداشت کردم، یکی از صوفیان مرا دید و گفت: علم ورق [کاغذ] را رها کن و علم خرَق[1] را بگیر. همچنین یکی از صوفیان دواتی در دست داشت، صوفیِ دیگری به او گفت: عورتت [عیبت] را بپوشان! بیتی از شِبلی نقل کرده‌اند که:

إذا طـــــالبُوني بِعلـــــمِ الـــــوَرَق

بَـــرَزتُ علـــيهم بِعِلـــمِ الخِـــرَق

اگر از من علم ورق بخواهند، من علم خِرَق را بر آنان آشکار خواهم نمود [با علم خرق با آنان مقابله خواهم کرد].

این از فریب‌های مخفیانهٔ شیطان است.

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ.[2]

و قطعًا شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت.

این نیرنگ شیطان، به دو علّت است:

أ. شیطان می‌خواهد که آنان در تاریکی و گمراهی گام بردارند.

ب. بررسی و فراگیری علم، هر روز بر دانش فرد می‌افزاید، اموری را برایش روشن و آشکار می‌سازد و ایمان و شناختش را تقویّت می‌کند. همچنین اگر سیرهٔ پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم را بررسی کند، به بسیاری از عیوب رفتارش پی خواهد برد.

---

[1] - به معنای کهنگی، خرقه‌پوشی و امثال آن.

[2] - سبأ/ ۲۰.

از این رو ابلیس می‌خواهد با پنهان‌ترین حیله، این راه را بر فرد ببندد و چنان القا کند که هدف، عمل است و نه علم، غافل از این که علم نوعی عمل بوده و چه عملی!

از این نیرنگ مخفیانه بر حذر باش، زیرا علم، اصل برتر و نور بزرگ است.

چه بسیار افرادی که از علم دوری نموده و در عذاب پیروی از تمایلات نفسانی غوطه‌ورند. همچنین بسیاری از فرایض را به سبب مستحبّات تباه نموده‌اند، امّا اگر شعله‌ای از دانش می‌داشتند، قطعًا هدایت می‌شدند.

به آنچه گفتم، بیندیش، إن شاء الله راه می‌یابی.

پندی برای سخنوران

به سخنانی که در مجالس سخنوری گفته می‌شود، فکر کردم؛ سخنانی که افراد عام و عالمان کم‌سواد آنها را وسیلهٔ تقرّب می‌دانند، ولی در حقیقت منکَر و سبب دوری از الله متعال است.

آوازخوان با موسیقی مجلس را به وجد می‌آورد و فرد سخنور نیز با خواندن اشعار لیلی و مجنون، حاضران را سرمست می‌کند؛ یکی کف می‌زند! دیگری لباس پاره می‌کند! به گمان این که اسباب تقرّبند!

روشن است که این آوازها همچون موسیقی است و باعث خوشی و سرمستی نفس می‌شود. از این رو پرداختن به کاری که فساد را به دنبال دارد، اشتباه بزرگی بوده و شایسته است که واعظان به این مسئله بسیار توجّه نمایند.

گورستانی‌ها [کسانی که در قبرستان، روضه و ... می‌خوانند] نیز چنین هستند؛ اندوه و غم حاضران را تحریک می‌کنند تا گریهٔ زنان بسیار شود و در

نتیجه، به پول و ثروتی برسند، امّا اگر توصیهٔ به صبر نمایند، هرگز زنان مرتکب این اعمال زشت نخواهند شد! اعمالی که مخالف شریعت است.

برخی از سخنوران با شناخت و محبّت سخن می‌گویند به گونه‌ای که فرد بافنده و بازاری – کسی که فرائض نماز را نمی‌شناسد- لباسش را پاره می‌کند و ادعای محبّت با الله تعالی را دارد! انسان ساده لوح – که از همهٔ حاضران مجلس بهتر است- نیز فردی را به عنوان خالق، تصوّر می‌کند و چون از بزرگی، رحمت و زیبایی آن می‌شنود، اشتیاقش به آن فرد خیالی، باعث گریه می‌شود.

در حقیقت، آنچه گمان می‌کند، معبود بر حق نیست، زیرا الله ﷻ در خیال نمی‌گنجد.

ناگفته نماند که فهماندن این موضوع به افراد عام، مشکل بوده و بعید است که از تلخی سخن حق، استفاده کنند، ولی فرد سخنور وظیفه دارد که از حقیقت نگذرد و به اموری که مردم را تباه می‌کند، نپردازد، بلکه آنان را با نرم‌ترین شیوه به سوی اموری بکشاند که سبب اصلاحشان شود. این کار نیاز به مهارت دارد، چرا که برخی از عوام النّاس، الفاظ زیبا و پُرطمطراق را می‌پسندند، بعضی نیز با اشاره و برخی با بیتی شعر فرمان می‌برند.

فرد سخنور بیشتر از همه نیاز به بلاغت دارد تا به خواسته‌های مردم پاسخ دهد، ولی باید به امور لازم و واجب توجّه ویژه داشته باشد و به امور مستحب همچون استفادهٔ نمک در غذا دقّت کند، سپس آنان را به سمت مسائل اساسی و مهم بکشاند و راه حقیقت را برایشان معرّفی کند.

گروهی از پیشینیان، مردم را از رفتن نزد قصّه‌گویان باز می‌داشتند، امّا به طور کل این کار امروزه صحیح نیست، زیرا در آن زمان مردم مشغول فراگیری علم بودند و حضور در مجالس قصّه، آنان را از تعلیم باز می‌داشت،

ولی اکنون دوری از علم فراوان شده است. بنابراین مفیدترین کار برای افراد عام، حضور در مجالس موعظه است تا آنان را از گناهی بازدارد یا به توبه تشویق نماید. و باید دانست که مقصّر، قصّه‌گو بوده و شایسته است در این کار، رضایت الله ﷻ را مدنظر داشته باشد.

عشق؛ درد و رنج افراد افسرده

به سخنان حکیمان در مورد عشق، اسباب و وسایلش دقّت کردم و پس از مدّتی معنای عجیبی به ذهنم رسید که آن را بازگو می کنم. عشق تنها دامنگیر افراد ایستا و افسرده می‌شود. و افراد با همّت و دوراندیش؛ هر گاه چیزی که سبب محبّت می‌شود به ذهنشان رسد، سپس عیوبش – با فکر یا تجربه- برایشان آشکار گردد، دلشان آرام شده و به دنبال خواسته‌ای دیگر تلاش می کنند.

بنابراین فقط فرد افسرده و ایستا –که عیوب محبوب را نمی‌بیند- دچار عشق می‌شود.

ولی کسانی که از نقایص دوری می کنند، هرگز چیزی مانع پیشرفتشان نمی گردد.

ابن مسعود ﷺ می گوید: هر گاه زنی، کسی از شما را شگفت‌زده و شیفتهٔ خود نمود، بدبویی‌های آن را به یاد آورد.

هر اندازه انسان عاشق بیشتر به پیامدها توجّه کند، درد عشق بر وی آسان می‌شود، و هر چه بیشتر ذهن و فکر پوک و خشک باشد، اضطراب و استرس بیشتر تقویّت می گردد. متنبّی می گوید:

لَــــو فَكَّـــــرَ العاشِــــقُ في مُنتَهـــــى

حُســـــنِ الَّـــذي يُســـبِيهِ لَم يُســـبِهِ

اگر فرد عاشق به پایان زیبایی کسی که دلباخته‌اش گشته فکر کند، هرگز شیفتهٔ وی نخواهد شد.

به طور خلاصه خواستم بگویم: سرشت افراد هوشیار همیشه در حال ترقّی است و با وجود شخص محبوب از پیشرفت باز نمی‌ایستد. اسباب پیشرفت عبارتند از: تفکّر دربارهٔ عیوب و نقص فرد محبوب، اندیشیدن در مورد خواسته‌ای که برتر از آن است و علاوه بر این، قلوب اشخاص آگاه همیشه به دنبال هدف خویشند و از گذرگاه‌های عبرت‌آموزی عبور می‌کنند، امّا افسردگی و بی‌تحرّکی و غفلت غافلان، سبب اسارت، اجبار و حیرت آنان می‌گردد.

عمر طولانی

روزی چنین دعا کردم: پزوردگارا! مرا به آرزوهای علمی و عملی‌ام برسان و عمرم را چنان طولانی کن تا به آنچه دوست دارم، برسم. سپس به وسوسه‌ای از ابلیس دچار شدم؛ ابلیس گفت: پس از آن، چه خواهد شد؟ مگر بعد از آن، مرگ نیست؟ پس عمر طولانی چه فایده‌ای دارد؟!

خطاب به شیطان گفتم: ای نادان! اگر مفهوم درخواستمَ را بدانی، خواهی فهمید که بیهوده نیست. مگر هر روز بر علم و شناختم افزوده نمی‌شود و در نتیجه، نتایج کاشتم زیاد می‌گردد و روز درو، پاداش می‌گیرم؟! اگر بیست سال قبل می‌مردم، آیا اکنون خوشحال بودم؟! سوگند به الله که خوشحال نبودم، زیرا آن زمان، یک دهم امروز، الله متعال را نمی‌شناختم. همهٔ این امور

نتیجهٔ زندگی است؛ زندگی و حیاتی که در آن دلایل توحید را چیدم، از پستی تقلید به قلهٔ آگاهی رسیدم و در نجات شاگردانی که خود را به هلاکت می‌انداختند، سود فراوان بردم.

الله ﷻ به سرور رسولان ﷺ می‌فرماید:

وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا.[1]

و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای.

در صحیح مسلم از ابوهریره ؓ روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

لا يَزِيدُ الْمُؤْمِنَ عُمْرُهُ إِلاَّ خَيراً.[2]

عمر فرد مومن، تنها برایش خیر می‌افزاید.

پس ای کاش عمر نوح را می‌داشتم؛ چرا که دانش‌ها فراوانند و انسان با رسیدن به هر یک از آنها، رشد کرده و فایده می‌برد.

تقوا؛ اساس عافیت

بدان که زمانه بر یک حالت باقی نمی‌ماند. چنانچه الله متعال می‌فرماید:

وَتِلْكَ الأيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاء.[3]

وما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا آنان پند گیرند] والله ﷻ کسانی را که [واقعاً] ایمان آورده‌اند، مشخّص کند و از میان شما گواهانی بگیرد.

---

[1] – طه/ ١١٤.

[2] – صحیح مسلم، ٢٦٨٢.

[3] – آل‌عمران/ ١٤٠.

گاهی فقر، زمانی ثروت، لحظه‌ای عزّت، مدّتی خواری، هنگامی خوشحالی دوستان و دورانی شادی دشمنان است.

سعادتمند کسی است که در همهٔ حالات، بر اصلی واحد پایدار بماند. و آن اصل واحد، تقواست. اگر چنین فردی، ثروتمند شود، تقوا باعث زینت و وقار او خواهد شد، اگر فقیر گردد، دروازه‌های صبر را بر وی می گشاید، هر گاه سالم باشد، نعمت را بر او تمام می کند، هنگامی که دچار مصیبت شود، او را با بردباری مزیّن می کند. اگر صعود یا سقوط کند، برهنه، سیر یا گرسنه شود، صبر به او ضرری نمی‌رساند، چون همهٔ این امور از بین رفته و دگرگون می‌شوند، امّا تقوا اساس سلامتی است، نگهبانی که نمی‌خوابد، دست انسان را هنگام لغزش می گیرد و او را از تجاوز باز می‌دارد.

فرد ناسپاس کسی است که لذّت حاصل بدون تقوا او را بفریبد، زیرا به زودی از بین می‌رود و وی را زیانمند رها خواهد نمود!

از این رو در همه حال، تقوا را لازم بگیر؛ زیرا در تنگدستی، تنها گشایش و در بیماری، فقط سلامتی می‌یابی. تاکنون چنین بوده و آینده نیز مشخّص است.

هدف از لذّت و تمایلات نفسانی

از آنجا که بدن آدمی تنها با جلب مصالح و دفع آزار و اذیّت‌ها استوار است، خواهشات در وی قرار گرفت تا سببی برای جلب منافع باشد و غضب در وی نهاده شد تا سببی برای دفع آزار و اذیّت‌ها گردد.

اگر میل به خوراک نمی‌بود، فرد غذا نمی‌خورد و در نتیجه، جسمش تباه می‌شد. بنابراین اشتیاق به خوراک در آن نهاده شد تا به اندازهٔ نیاز، غذا بخورد.

این گونه است شوق به نوشیدنی، پوشاک و ازدواج.

ازدواج دو فایده دارد: أ. بقای نسل که مهم‌ترین هدفِ آن است. ب. دور کردن آبی که جمع‌شدنش به بدن ضرر دارد.

اگر میل به ازدواج نمی‌بود، هیچ کس ازدواج نمی‌کرد و در نتیجه، نسل آدمی باقی نمی‌ماند.

افراد آگاه مقصود را فهمیدند، ولی جاهلان به تمایلات نفسانی گرایش پیدا کردند و هدف آن را ندانستند. بالاخره عمرشان در اموری بی‌فایده تباه شد، به هدف آفرینش نرسیدند، خواهشات، آنان را به فساد مال، رفتن آبرو و دین وادار نمود و نابود گشتند.

چه بسیار افراد تن‌پرستی را دیدیم که کنیزک‌های فراوانی خریدند تا سرشتشان را با کنیزی نو تحریک کنند، امّا فوراً توانشان سست و ضعیف گشت و زودتر تباه شدند.

همچنین افرادی که بسیار عصبانی می‌شوند و از حد می‌گذرند و در نتیجه، خود و افراد محبوبشان را از بین می‌برند.

باید بدانیم که این امور برای کمک به بدن در طول زندگی آفریده شده‌اند و نه تنها برای لذّت بردن، بلکه لذّت وسیله‌ای برای رساندن منفعت است. اگر غیر از این بود، حیوانات بهرهٔ بیشتری از انسان در این زمینه نمی‌بردند.

پس خوشا به حال کسی که حقایق امور را بداند و خواهشات نفسانی، وی را از درک حمکت‌های آفرینش باز ندارد.

نحسیِ گناه و برکت عبادت

هر کس به عواقب گناهان دقّت کند، آنها را زشت خواهد یافت.

به افرادی فکر کردم که به انجام زنا و اعمال زشت دیگر اقرار می کنند و علی‌رغم چالاکی، دچار لغزش‌های بسیاری در دنیا می‌شوند، گویی تاریکی بر آنان پوشیده شده است و دل‌ها از آنان گریزانند. اگر چیزی به دست آورند، بیشترش از مال دیگران است و هر گاه دچار تنگدستی شوند، به قضا و قدر الهی ناسزا می گویند. علاوه بر این، پلیدی‌ها باعث غفلت آنان از یاد آخرت شده است.

بالعکس، احوال اشخاصی را بررسی کردم که در برابر خواهشات نفسانی مقاومت نموده و محرّمات را ترک می‌کنند؛ برخی دارای نعمت‌هایی فراوانند، همچون خوراکی لذیذ، بستری خوش، زندگی پسندیده و جایگاهی فراخ. اگر دچار تنگدستی شوند، صبر برایشان گشایش ایجاد می‌کند و رضایت، آن را برایشان خوش می گرداند.

در نتیجه، معنای آیهٔ زیر را درک کردم:

إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.[1]

بدون تردید هر کس تقوا و صبر پیشه کند، الله ﷻ پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

لغزش‌های راه

هر کس توسّط چیزی بلغزد یا در باران سُر خورد، متوجّه همان چیز می‌گردد که وی را لغزانده است. این کار در سرشت آدمی نهاده شده است. می‌خواهد بداند که اگر دوباره از کنار آن گذر نمود، مواظب باشد و یا علی-

[1] - یوسف/ ۹۰.

رغم احتیاط و فهمش چگونه نتوانست از آن دوری کند؟! از این موضوع استفاده کرده و گفتم:

ای کسی که بارها لغزیدی! مگر ندیدی که چه چیز تو را لغزاند تا از آن دوری کنی، یا آن اتّفاق را برای نفس دوراندیشت زشت جلوه دهی؟! علّت توجّه بیشتر افراد این است که چگونه فردی همچون من –با وجود آگاهی– دچار چنین لغزشی شد؟!

پس از تو عجیب است که با فلان گناه دچار لغزش شوی! چگونه نقش و نگاری که باطن و پیامدش را می‌دانی، تو را از راه خارج کرد؟! چطور شیء فناپذیر را بر همیشه باقی، ترجیح دادی؟! چگونه ضرر و زیان را خریدی؟! و چرا لذّت یک خواب زودگذر را با بیداری همیشگی معامله نمودی؟!

افسوس بر تو! بدون تردید با آنچه فروختی، بارهایی از پشیمانی خریدی که هیچ پُشتی نمی‌تواند آنها را بردارد و همچنین نگونساریِ سری که هرگز بلند نخواهد شد و نیز اشکهایی از اندوه بر کار زشتی که پایانی ندارد... بدتر از همه این است که به تو گفته شود: برای چه؟! چرا؟! و در عوض چه چیز؟!

تقوا؛ زدایندۀ مصیبت

به آیۀ زیر دقّت کردم:

فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى.[1]

پس هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت.

---

[1] – طه/ ۱۲۳.

مفسّران بر این باورند که مراد از هُدَایَ، پیامبر ﷺ و قرآن کریم است. من نیز این سخن را صحیح یافتم؛ یعنی هر کس از قرآن مجید و سنّت نبوی پیروی کند و به احکام آن دو، عمل نماید، بدون تردید از گمراهی رهایی یافته و اگر بر همین حالت بمیرد، قطعًا در آخرت دچار زیان و بدبختی نخواهد شد و در دنیا نیز سعادتمند خواهد بود. این موضوع را آیهٔ زیر بیان می کند:

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا.[1]

و هر کس از الله ﷻ پروا کند، [الله] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد.

اگر دچار سختی و مشکلی شود، باور وی به پاداش، تلخی را برایش همچون عسل می‌گرداند و در غیر این صورت نیز همیشه از زندگی‌اش راضی است.

انسان غالبًا زمانی دچار سختی می‌شود که از جادهٔ تقوا منحرف گردد و گر نه کسی که راه تقوا را در پیش گیرد، دچار آفت و مصیبت نمی‌گردد.

اگر فرد باتقوایی دچار مصیبت شود، معمولًا به سبب گناهی است که کیفرش را می‌بیند و چنانچه گناهی در کار نباشد، برای این است که طلای صبرش در کورهٔ آهنگری پُخته شود تا تبدیل به طلایی سرخ گردد. چنین فردی شیرینی عذاب را می‌چشد، زیرا خودش را در حالت آزمایش می‌بیند و دردی مشاهده نمی‌کند.

[1] – الطلاق / ٢.

انسان مومن و گناه

تنها کسی از گناهان لذّت می‌برد که مستِ غفلت باشد.

فرد مومن هرگز از گناهان لذّت نمی‌برد، چون هر گاه بخواهد احساس خوشی کند، پرچم تحریم و سلاح عقوبت در برابرش قرار می گیرد.

اگر شناختش قوی باشد، با چشم دانش، نزدیکیِ پروردگار را می‌بیند و در نتیجه، خوشی نابود می گردد.

امّا اگر مستیِ تمایلات، غالب باشد، دل تیره و تار است و سرشت، گرفتار شهوت.

این لذّت، اندک است، ولی به دوامِ پشیمانی، گریهٔ پی‌درپی و افسوسی طولانی بر آنچه گذشته فکر کن، به گونه‌ای که شاید انسان به بخشش الهی امیدوار باشد، ولی از عذابش می‌ترسد.

آه از گناهان! چقدر پیامدهای بد و چه اخبار زشتی دارند!

میزان دسترسی به هر خواهشی از نفس، به اندازهٔ قوّت غفلت است.

پرهیز از گناهان کوچک

بسیاری از مردم در اموری که گمان می کنند ناچیز است، سهل‌انگارند، ولی غافل از این که به اصول خدشه وارد می کنند؛ مانند عاریه‌گرفتن کالایی از جانب دانشجویان و بر نگرداندن آن، رفتن نزد کسی برای خوردن با او، سهل‌انگاری در بردن آبروی دشمن به قصد لذّت، ناچیزدانستن فلان گناه، رهاکردن نگاه به سبب کوچک‌دانستن فلان اشتباه، فتوا دادن بدون علم تا نگویند: فلانی جاهل است... و امثال این گناهان که افراد بسیاری گمان می‌کنند، ناچیز بوده، امّا در حقیقت گناهانی بزرگ هستند.

کمترین تاثیری که این نوع گناهان بر صاحبش دارند، این است که وی را از مرتبهٔ افراد ممتاز و عاقل در میان مردم و جایگاه بلند نزد پرودگار پایین می‌آورند.

یکی از پیشینیان می‌گوید: در خوردن لقمه‌ای سهل‌انگاری کردم، بر اثر آن، چهل سال عقب ماندم.

پس الله ﷻ را در نظر داشته باشید! سخن کسی را که تجربه دارد، بشنوید! مواظب باشید! به پیامدهای گناه دقّت کنید. بزرگی پروردگار را بشناسید. از بادی کوچک و پاره‌ای آتش بر حذر باشید، زیرا بسا اوقات شهری را می‌سوزاند!

آنچه بیان کردم، مشت نمونهٔ خروار بود و نمونه‌ای که بیانگر بقیهٔ گناهان کوچک است.

علم و مراقبت، به انسان یادآوری می‌کنند و اگر فرد خوب دقّت کند، پیامد گناهش را می‌بیند. بازگشتی [از گناه] و توانی [برای انجام اعمال نیک] نیست مگر با توفیق الله ﷻ.

اول توبه، سپس دعا

یکی از عجایب نفسم این است که نیازهایش را از الله متعال درخواست می‌کند، ولی جنایاتش را فراموش می‌نماید!!

به همین سبب گفتم: ای نفس بد! آیا کسی مانند تو سخن می‌گوید؟! و اگر سخن بگوید، باید که درخواستش، تنها بخشش باشد.

نفسم گفت: پس نیازهایم را از چه کسی بخواهم؟!

گفتم: تو را از درخواستِ نیازت منع نمی‌کنم، بلکه می‌گویم: اوّل توبه کن، بعد سخن بگو، چنانچه برای کسی که به قصد گناه، سفر می‌رود و

مجبور می‌شود مُردار بخورد، می گوییم: جایز نیست که از آن مُردار بخورد و اگر در جواب گفته شود: آیا بمیرد؟! می گوییم: نه، بلکه اوّل توبه کند، بعد از آن مُردار به اندازهٔ ضرورت استفاده نماید.

پس از الله تعالی بترسید که جرأت نمایید اهدافتان را درخواست کنید، ولی گناهانتان را فراموش نمایید؛ گناهانی که باعث سرافکندگی است. اگر لغزش‌های گذشته را اصلاح کنی و پشیمان شوی، حتمًا به اهدافت خواهی رسید.

علاوه بر این، درخواست‌هایت عجیب است! تنها کار بزرگ و خطیر دنیوی نمی‌خواهی، بلکه درخواست‌های زاید و فراوانی داری و به اندازه‌ای که خواهان دنیا هستی، به دنبال اصلاح دل و دینت نیستی.

کردار و رفتارت را بسنج، زیرا گشایش و غفلت، تو را بر کنارهٔ پرتگاه قرار می‌دهد و باید که اندوه بر لغزش‌ها، تو را از خواسته‌هایت غافل سازد. حسن بصری رحمه الله بسیار ترس داشت، زمانی که از او در این باره سوال شد، گفت: از این می‌ترسم که [الله] برخی از گناهانم را بیاورد و بگوید: برو، تو را نبخشیدم!

فرد مومن در میان سختی و آسایش

شاید کسی هنگام آسایش با رضایت کامل، بندهٔ الله متعال باشد، ولی زمان مصیبت، دچار گناه شود. بنابراین ایمان فرد آزمایش می‌شود.

همانا پروردگار عالم با وجود بخشیدن نعمتی به انسان، گاهی اوقات آن نعمت را می گیرد و رضایت فرد در آن هنگام مشخّص می‌شود.

کسی که همیشه با رسیدن نعمت‌ها راضی است، بعید است با دچارشدن به مصیبتی، پایدار بماند.

حسن بصری رحمه الله می‌گوید: مردم هنگام آسایش مانند یکدیگرند، امّا با آمدن مصیبت، با هم تفاوت دارند.

در نتیجه عاقل کسی است که ذخیره‌ای پس‌انداز کند، توشه‌ای حاصل نماید و برای رویارویی با دشمن، تجهیزات فراوانی آماده کند، زیرا رویارویی با دشمن قطعی است، هر چند تنها زمان مرگ باشد. اگر مرگ به سراغ انسان آید و - پناه بر الله- شناختی نباشد که فرد را وادار به رضایت و صبر کند، دچار کفر می‌شود.

از افراد بسیاری که گمان می‌کردم اشخاص بسیار خوبی هستند، شب مرگشان شنیدم که می‌گفتند: پروردگارم به من ستم می‌کند! از این رو همیشه بی‌قرار بودم و تلاش نمودم تا خودم را برای آن روز مهیّا سازم.

چرا چنین نکنم؟ روایت شده که شیطان در آن لحظه به همدستانش می‌گوید: متوجّه او -فردی که در حالت مرگ است- باشید؛ اگر از دست برود، هرگز آن را به دست نخواهید آورد.

کدامین دل است که هنگام خودداری نفس، خشم، گرایش نفس، دانستن جداشدن از افراد و اشیای محبوب، پایدار بماند؟ آن هم زمانی که قبر و سختی روبرویش قرار دارد.

از الله ﷻ یقینی درخواست می‌کنیم که ما را از بدیِ آن روز محافظت نماید.

ارزش دوری از گناهان

ای کسی که منزلتت را با تقوا بلند نمودی! تو را به الله سوگند می‌دهم که با ذلّت گناهان، آن را نابود مکن و در برابر تشنگی هوای نفس هنگام گرمیِ خواسته‌اش مقاومت کن هر چند که درد کشد و بسوزد. قسم به الله ﷻ اگر

صبر سیّدنا عمر فاروق ﷺ نمی‌بود، هرگز دستش برای زدن تازیانه بر زمین باز نمی‌شد.

تو را به الله سوگند؛ شیرینی دوری از حرام را بچش؛ همانا این کار همچون درختی است که میوهٔ آن عزّت دنیا و شرافت آخرت است.

هر گاه تشنگی‌ات نسبت به چیزی، زیاد شد، انگشتان امید را نزد کسی که سیرابیِ کامل در اختیار اوست، باز کن.

تو را به الله ﷻ سوگند؛ به فردی بیندیش که بیشتر عمرش را با تقوا و عبادت سپری نمود، سپس لحظهٔ آخر دچار فتنه گشت، بنگر که چگونه آبگیر، مرکبش را بر زمین زد و هنگام صعود، غرق شد!

برایم بگو: تو کی هستی؟ کار تو چیست؟ و چه اندازه، جایگاهت را بالا بردی؟ ای کسی که لحظه‌ای از آنچه می‌خواهی، باز نمی‌ایستی!

تو را به الله قسم؛ آیا می‌دانی که مرد کیست؟! والله، مرد واقعی کسی است که هر گاه با حرامی که دوست دارد تنها شود و توان انجام آن را داشته باشد و بسیار تشنهٔ آن گردد، به نگاه پروردگار، توجّه نماید و شرم داشته باشد که گناه کند، در نتیجه، تشنگی‌اش برطرف می‌شود.

گویا تنها اموری را ترک می‌کنی که شوقی به آنها نداری و یا نمی‌توانی انجامشان دهی!!

به الله سوگند که عادت تو چنین باشد! راست گفتنت برای این است تا به کالایی رسی که شایسته‌ات نیست و یا گروهی تو را توصیف نمایند.

بعید است! والله که هرگز به دوستی با ما نخواهی رسید تا زمانی که معاملهٔ تو با ما خالص نباشد. باید خوشی‌هایت را ببخشی و خواسته‌هایت را ترک کنی و بر سختی‌ها صبر نمایی، با علمِ به این که تو مزدوری و هنوز خورشید، غروب نکرده و زمان پاداش فرا نرسیده است.

اگر دوستدار واقعی باشی؛ این امور را در برابر رضایت دوستت، ناچیز خواهی یافت.

مراقبت از وقت

عموم مردم زمان را به صورتی عجیب می‌گذرانند؛ اگر شب طولانی باشد، با سخنانی بیهوده یا با خواندن کتاب‌های داستان و افسانه! و اگر روز طولانی باشد، با خواب! اوّل و آخر روز نیز در اطراف دجله یا به بازارها می‌روند! از این رو آنان را همچون کسانی می‌دانم که با یکدیگر در کشتی سخن می‌گویند، کشتی روان است و آنان خبر تازه‌ای ندارند!

افراد اندکی هستند که حکمت هستی را بدانند؛ آنان به دنبال آماده‌سازی توشه و مهیّاشدن برای رفتن هستند. این افراد نیز با یکدیگر تفاوت دارند و سبب تفاوتشان، مقدار آگاهی –کم یا بسیار– آنان نسبت به ذخیرهٔ آخرت است.

افراد هوشیار، از اخبار فرد جویای آخرت، آگاهند، بسیار تلاش می‌کنند و سود فراوانی می‌برند.

ولی افراد غافل هر چه پیش آید، جمع می‌کنند و شاید بدون توشه از دنیا روند، و چه بسا افرادی که راه بر آنان بسته شده [مرگ به سراغشان آمده] و بدون توشه مانده‌اند!

پس در ایّام زندگی متوجّه الله متعال باشید! و پیش از فوتِ وقت، بشتابید! علم و حکمت را به عنوان گواه و راهنما انتخاب کنید، زمان را غنیمت شمرید، نفس‌ها را بیازمایید و خودتان را با توشه، نیرومند سازید، چرا که زود است بانگ رفتن به صدا درآید و بر اثر ریزش اشک‌های پشیمانی، صدایش فهمیده نشود.

ترس از عذاب الهی

پاک و منزّه است پادشاه بزرگ؛ پروردگاری که هر کس او را بشناسد، از [عذاب و خشمش] می‌ترسد و هرگز خود را از عذابش در امان نخواهد دید.

به مسئله‌ای مهم فکر کردم؛ گاهی اوقات الله ﷻ به فردی چنان مهلت می‌دهد که گویا وی را به خودش واگذار نموده است؛ مثلا دستان گنهکاران بدون هیچ مانعی باز است، ولی هر گاه آسایش و مهلت زیاد گردد و عقل‌ها پند نگیرند، خشم الله جبّار آنان را به یکباره بر زمین می‌زند.

بدون تردید علّت چنین فرصتی این است که بردباری انسان صابر آزمایش شود و دست فرد ستمکار برای گناه‌کردن باز باشد. در نتیجه انسان بردبار بر صبرش پایدار بماند و فرد ستمکار نیز کیفر کار زشتش را ببیند.

کافی بودن مرگ برای موعظه

یکی از ظریف‌ترین امور، هوشیاری فرد در لحظهٔ مرگ است. در چنین حالتی فرد بیش از اندازه آگاه و پریشان است، بر گذشته‌اش افسوس می‌خورد و دوست دارد که رها شود تا آنچه از دست داده را جبران نماید، به اندازهٔ باورش به مرگ، صادقانه توبه کند و نزدیک است که قبل از مردن، خودش را با افسوس و حسرت بکشد.

اگر ذرّه‌ای از این حالات هنگام سلامتی، یافت شود، تمامی اهداف به وسیلهٔ تقوا حاصل خواهد گردید.

از این رو عاقل کسی است که آن لحظه را مجسّم کند و بر اساس آن عمل نماید.

اگر حقیقت آن لحظه را نمی‌تواند مجسّم کند، حداقل به اندازهٔ هوشیاری‌اش، آن را به ذهن بیاورد، زیرا این کار، او را از پیروی خواهشات نفسانی باز می‌دارد و وی را برای تلاش تحریک می کند.

هر کس آن لحظه را مدّ نظر داشته باشد، اسیرش می گردد.

چنانچه دربارهٔ حبیب عجمی رحمه الله گفته‌اند که هر گاه صبح می کرد، به زنش می گفت: اگر امروز مُردم، فلانی مرا بشوید و فلانی مرا بردارد.

معروف رحمه الله به مردی گفت: نماز ظهر را با ما بخوان! گفت: اگر نماز ظهر را با شما بخوانم، نماز عصر را با شما نمی‌خوانم. معروف رحمه الله گفت: گویا امید داری که تا عصر زنده بمانی؟! پناه بر الله از طولانی‌شدن آرزو.

همچنین مردی از کسی نزد معروف رحمه الله غیبت کرد، معروف رحمه الله به او گفت: پنبه را زمانی که بر چشمانت قرار دهند، به یاد آور!

پرهیز از شبهه ها

با توجّه به رخصت‌های موجود، می‌توانستم به ثروت دنیا برسم، ولی هر گاه بخشی از آن را به دست می‌آوردم، در دل چیزی را از دست می‌دادم؛ به عبارتی دیگر با روشن‌شدن راه دستیابی به متاعی از دنیا، تیرگی جدیدی در قلبم بوجود می آمد.

بنابراین گفتم: ای نفس بد! گناه، دل را اسیر می کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إستَفتِ قلبَكَ»؛[1] «از دلت فتوا بخواه [سوال کن].» از این رو اگر تحصیل دنیا باعث تاریکیِ دل شود هیچ فایده‌ای ندارد و چنانچه دنیا با سببی که در دین یا معاملهٔ انسان خدشه وارد کند، به دست آید، چه لذّتی دارد؟! خواب بر زباله-

[1] - احمد، ۱۷۵٤۰.

دان همراه سلامتیِ دل بهتر و لذیذتر از خواب بر تخت شاهان - بدون صحّت و لذّت - است.

گاهی اوقات من بر نفس و گاهی اوقات نفس بر من غالب می‌شد، سپس نیاز مرا برای به دست‌آوردن ضروریات وادار می‌ساخت و می‌گفت: برای به دست‌آوردن امور مباح که از حد نمی‌گذرم! امّا خطاب به آن گفتم: آیا تقوا مانع این کار نیست؟ گفت: بله، هست. پرسیدم: مگر دل با این کار دچار قساوت نمی‌شود؟ پاسخ داد: بله، می‌شود. گفتم: پس چیزی که نتیجه‌اش این است، هیچ فایده‌ای برایت نخواهد داشت.

روزی با نفس خویش خلوت کردم و گفتم:

وای بر تو! بشنو تا با تو سخن گویم! اگر به مالی از دنیا که دارای شبهه است برسی، آیا یقین داری که آن را انفاق خواهی کرد؟ گفت: نه، گفتم: پس این بلا و بدبختی است که دیگران از آن سود برند و تنها تیرگی زودهنگام و بارِ گناه سخت نصیب تو شود.

وای بر تو! کاری که تقوا آن را نمی‌پسندد، برای رضایت الله ﷻ ترک نما و با ترک آن با الله ﷻ معامله کن... گویا تنها محرّمات و اموری را که صحیح نیست، می‌خواهی ترک کنی؟

مگر نشنیده‌ای که:

مَن تَرَكَ شَيئًا للهِ؛ عَوَّضَهُ اللهُ خَيرًا مِنه. [1]

هر کس چیزی را برای رضای الله ﷻ ترک کند، الله متعال برتر از آن را برایش جایگزین می‌کند.

آیا سرنوشت کسانی که مال اندوختند و دیگران از آن فایده بردند و آرزو داشتند و به آرزویشان نرسیدند، برای تو درس عبرت نیست؟! چه بسیار

[1] - احمد، ٥/ ٣٦٣؛ قضاعی رحمه الله در «الشهاب»، ١١٣٥.

علمایی که کتاب‌های فراوانی جمع کردند و فایده‌ای نبردند! و چه بسا دانشمندانی که تنها با ده جلد کتاب، فایده‌های فراوانی بردند! چه بسیار افرادی که تنها با دو دینار، از زندگی لذّت بردند و افرادی که با خزینه‌های پُر، زندگی ناگوار و ناخوشی داشتند!

مگر عقل نداری تا به احوال افرادی دقّت کنی که از یک راه، کالایی به دست می‌آورند، ولی به شیوه‌های متفاوتی اموالشان از دست می‌رود؟! شاید بیماری، دامنگیر سرپرست خانواده یا برخی از افراد آن شود و در یک سال، چندین برابر آنچه به دست آورده را خرج کند، ولی فردی پرهیزگار از رنج و بلا محفوظ مانده است.

ضرورت کار و کوشش

بر اساس عقل و شرع، تلاش انسان عاقل برای به دست‌آوردن نیازهای ضروریِ زندگی، واجب است.

همچنین حفاظت از مال و تلاش برای پرورش و اشتیاق به زیادکردن اموال لازم است، زیرا مال انسان، یکی از اسباب بقای اوست.

انسان از اسراف در اموال منع شده است:

وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا.[1]

اموال خود را که الله ﷻ آن را وسیلهٔ پایداری [زندگی] شما قرار داده به افراد سفیه [نادان] ندهید.

بنابراین مال سبب بقای آدمی است: الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا یعنی ستون و پایه‌ای برای زندگی شماست. همچنین الله ﷻ می‌فرماید:

---

[1] - النسا، /۵.

وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ.[۱]

و بسیار [هم] گشاده‌دستی مکن.

وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا[۲]

و ولخرجیَ و اسراف مکن.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا.[۳]

و [بندگان الله رحمان] کسانی هستند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو [روش] حدّ وسط را بر می گزینند.

یکی از فضیلت‌های مال این است که الله ﷻ می‌فرماید:

مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً.[٤]

کیست آن کس که به الله ﷻ وام نیکویی دهد تا [الله] آن را برای او چند برابر بیفزاید.

وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ.[٥]

و در راه الله متعال انفاق کنید.

---

[۱] - الإسرا، / ۲۹.

[۲] - الإسرا، /۲٦.

[۳] - الفرقان / ٦٧.

[٤] - البقرة/ ٢٤٥.

[٥] - البقرة/ ١٩٥.

مَّثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.[1]

مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه الله انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد. و الله ﷻ برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می‌کند، و الله ﷻ گشایشگر داناست.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلِلهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَى وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.[2]

و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی‌کنید و [حال آن که] میراث آسمان‌ها و زمین به الله ﷻ تعلّق دارد. کسانی از شما که پیش از فتح [مکّه] انفاق و جهاد کرده‌اند [با دیگران] یکسان نیستند. آنان از [حیث] درجه بزرگتر از کسانی هستند که پس از آن به انفاق و جهاد پرداخته‌اند و الله ﷻ به هر کدام وعدهٔ نیکو داده و الله به آنچه می‌کنید آگاه است.

الله متعال، مال را نعمت و زکاتش را سبب پاکی معرّفی نموده است:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا.[3]

---

[1] - البقرة/ ۲۶۱.

[2] - الحدید/ ۱۰.

[3] - التوبة/ ۱۰۳.

از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیلهٔ آن پاک و پاکیزه‌شان سازی.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

نِعْمَ المالُ الصّالِحُ للرَّجُلِ الصَّالحِ.[1]

چقدر مال نیک برای مرد [فرد] نیکو، خوب است!

همچنین فرمود:

ما نَفَعَني مالٌ كَمالِ أبي بَكرٍ.[2]

هیچ مالی همچون مال ابوبکر برایم [یعنی برای اسلام] فایده نرساند.

سیّدنا ابوبکر صدّیق رضی الله عنه برای تجارت خارج می‌شد، رسول‌الله ﷺ را تنها می‌گذاشت و پیامبر ﷺ او را از این کار منع نمی‌کرد.

سیّدنا عمر فاروق رضی الله عنه می‌گوید: اگر میان درّهٔ کوه در حالی که به دنبال مایحتاج زندگی‌ام باشم، بمیرم، برایم محبوبتر از آن است که در جهاد فی سبیل‌الله کشته شوم.

گروهی از صحابه رضی الله عنهم تجارت می‌کردند، همچنین سعید بن مسیِّب رحمه الله؛ یکی از بزرگان تابعین رحمهم الله در حالی که مال فراوانی از خود بر جای گذاشت، از دنیا رفت... سلف صالح رحمهم الله نیز بر همین روش بودند.

علاوه بر این، مشکلاتی – مانند بیماری – دامنگیر انسان می‌شود که نیاز به مال دارد، از این رو انسان چاره‌ای جز کسب مال ندارد و اگر در این حالات، ثروتی نداشته باشد، شاید آبرو یا حتّی دینش را بفروشد.

---

[1] – احمد، ۱۷۳۰۹.

[2] – تخریجش قبلًا بیان شد.

همچنین در صورت داشتن مال، انسان دارای نیرویی جسمی است که این مورد به عقیدهٔ پزشکان یکی از اسباب درمان به شمار می‌رود؛ حکمتی که الله ﷻ آن را نهاده است.

امّا با وجود این، گروهی خود را هوشیار می‌پندارند؛ تن‌پروری را انتخاب کرده و ادّعا دارند که توکّل می‌کنند. می‌گویند: ما چیزی نگه نمی‌داریم، برای سفری توشه برنمی‌داریم و روزیِ بدن می‌آید!

ولی این کار بر خلاف شریعت اسلام است. پیامبر ﷺ از تباه ساختن مال منع نمود.[1] هنگامی که موسی علیه السلام در جستجوی خضر رحمه الله سفر کرد، توشه برداشت.[2] و مهم‌تر از همهٔ اینها، آیهٔ:

وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.[3]

و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت بهترین توشه، پرهیزگاری است.

این صوفیان ادعای بغض با دنیا را دارند، ولی نمی‌دانند که چه چیزی باید مورد بغض انسان باشد.

خلاصه، آنان با افکارشان، راهی اختراع کردند که هر چند صادقانه عمل کنند، امّا کارشان گوشه‌گیری است و با تظاهُر به پرهیزگاری، انسانها را شکار نموده و خونشان را هدر می‌دهند! و اگر به آنان رزق و روزی برسد، آن را فتح بزرگی می‌نامند!!

---

[1] - صحیح بخاری، ۲۴۰۸؛ صحیح مسلم، ۱۳۱۴.

[2] - این آیه بیانگر همین موضوع است: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا﴾ (الکهف/ ۶۲)؛ «و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور.» همچنین حدیث هجرت که بخاری رحمه الله آن را روایت کرده است، ۳۹۰۵.

[3] - البقرة/ ۱۹۷.

شگفتا از کار کسی که دنیا را مذمّت می کند، ولی بسیار می‌خورد و دقّت نمی کند از کجا می آید!

افراد نیک گذشته، همیشه بررسی می کردند که خوراکشان از کجا می-آید؛ مثلًا ابراهیم بن أدهم رحمه الله با یارانش بیدار مانده و می گفتند: فردا با چه کسی کار کنیم؟ سَرِي السَّقَطِي رحمه الله به پاکی خوراک مشهور بود و در پرهیز گاری، مقاماتی داشت.

امّا گروهی با لقب صوفی آمدند که ادّعای پیروی از این بزرگان را داشته و دارند؛ مال مردم را در حالی که می‌دانند اصل آن از کجاست، می‌خورند و می گویند: روزی داده شدیم!

چندین تامّل

در راه حج از راهزنان عرب ترسیدم، بنابراین به راه خیبر رفتیم. در آنجا کوههایی هولناک و راههایی عجیب دیدم که مرا به وحشت انداخت و بزرگی پروردگار توانا در سینه‌ام بسیار شد، و چنان تعظیمی [برای پروردگار] هنگام یادآوری آن راهها برایم حاصل می‌شد که در غیر آن نبود.

بر نفس فریاد زدم: وای بر تو! به دریا برو و با دقّت به شگفتی‌هایش نگاه کن؛ عجایبی فراتر از این خواهی دید.

سپس به عالم وجود توجّه کن؛ آن را در برابر آسمان‌ها و افلاک همچون ذرّه‌ای در بیابانی وسیع خواهی یافت.

بعد از آن در افلاک و اطراف عرش بگرد و به آنچه در بهشت و دوزخ است نگاه کن.

سپس از اینها خارج شو و به همه فکر کن؛ جهان را در دست آفرینندهٔ توانایی که قدرتش پایانی ندارد، خواهی دید.

در نهایت به خود نگاه کن، به ابتدا و پایانت بیندیش و به پیش از آغازت فکر کن که چیزی جز نیستی نبوده و همچنین به پس از پوسیدنِ خود دقّت کن که چیزی جز خاک نخواهد بود.

پس چگونه کسی که با دقّت به ابتدا و پایان بیندیشد، با این وجود فناپذیر خویش انس می‌گیرد؟!

و چطور صاحبدلان از یاد پروردگار بزرگ غافل می‌مانند؟!

به الله سوگند؛ اگر مستیِ نفس‌ها از بین رود، از ترس پروردگار ذوب خواهند شد یا در محبّتش فنا خواهند گردید، امّا احساس، غالب است و قدرت خالق را هنگام دیدن اشیایی همچون کوه احساس می‌کند، ولی اگر انسان به معانی دقّت کند، بیشتر از کوه، انسان را برای درک قدرت پرودگار راهنمایی خواهد کرد.

پاک و منزّه است پروردگاری که بیشترِ مخلوقات را با آنچه در آن هستند، از آنچه برای آن آفریده شده‌اند، مشغول ساخت! پاک و منزّه است او!

موقّتی بودن مصیبت

مصیبت‌ها، پایان‌های مشخّصی نزد الله ﷻ دارند. بنابراین شایسته است که انسان مصیبت‌زده تا اتمام آن صبر کند، زیرا اضطراب و شکایت قبل از آن، فایده‌ای ندارد. همچنین عجله کردن در این زمینه سودی نخواهد داشت.

از این رو هر چند دعا کردن مشروع است، صبر نیز لازم بوده و فقط دعا فایده ندارد.

ضروری است که فرد دعاکننده عجله نکند، بلکه با صبر و دعا و فرمانبرداری از پروردگار حکیم، عبادتش را به جای آورد و اسباب مصیبت را از بین ببرد، چون غالبًا مصیبت، نوعی عقوبت است.

فردی که عجله می‌کند، معارض با تدبیر الهی است و این کار شایستهٔ بندگی نیست، بلکه بندگی؛ یعنی رضایت به خواستهٔ الله ﷻ.

پس صبر، لازم و جبران گذشته با فراوانی دعا، بهترین پشتوانه، و اعتراض، حرام و عجله، مخالف با تدبیر الهی است.

این امور را درک کن تا مصیبت آسان شود.

عجله نکردن در اجابت دعا

فکری همچون تاخیر یا عدم اجابت دعا نباید ذهن کسی را که به مشکلی دچار می‌شود، سپس دعا می‌کند، به خود مشغول سازد، زیرا بر چنین فردی تنها دعا واجب بوده و الله متعال نیز مالك و حکیم است؛ اگر اجابت نکند، در ملکش آنچه را خواسته، انجام داده و چنانچه اجابت را به تاخیر اندازد، بر اساس حکمت خویش حکم نموده است. و فرد اعتراض کننده، متصّف به صفت بندگی نیست و مخالف جایگاه صاحب حق است!

بعلاوه، باید بداند که انتخاب الله تعالی برایش برتر از انتخاب خودش است.

چه بسا چیزی را بخواهد که به ضررش باشد!

اگر بنده تسلیم حُکم و حِکمت پروردگار گردد و باور کند که تنها او صاحب همه است، دلش در هر حالت - نیازش برآورده شود یا نشود- راضی است.

پیامبر ﷺ فرمود:

ما مِن مُسلِمٍ دعا اللهَ تعالی إلّا أجابَهُ؛ فإمّا أن يُعَجِّلَها، و إمّا أن يُؤَخِّرَها، و إمّا أن يَدَّخِرَها لَهُ في الآخِرَةِ.[1]

هر مسلمانی که از الله ﷻ درخواست نماید، قطعًا الله ﷻ خواسته-اش را اجابت می‌کند؛ یا دعایش را زود اجابت می‌کند، یا به تاخیرش می‌اندازد و یا این که برای آخرتش ذخیره می‌کند.

زمانی که انسان در قیامت ببیند آنچه اجابت گردیده، تمام شده و آنچه اجابت نشده، ثوابش باقی مانده است، می‌گوید: کاش هرگز دعایی از من قبول نمی‌شد.

این موارد را بفهم! و اجازه نده که شک یا تعجیل در دلت نفوذ کند.

همّت والا

هر کس فکر پاکش را به کار اندازد، قطعًا او را به برترین مقام‌ها راهنمایی خواهد کرد و وی را از راضی‌شدن به نقصان در هر حالتی باز خواهد داشت.

ابوالطّیب متنبّي می گوید:

وَ لَم أرَ في عُيُوبِ النّاسِ عَيبًا

كَنَقصِ القادِرِينَ عَلَى التَّمامِ

در میان عیوب مردم، هیچ عیبی را بدتر از نقصان کار کسانی که بر اتمام [کار] توانا هستند، ندیدم.

از این رو برای عاقل شایسته است تا جایی که امکان دارد کارش را به پایان رساند؛ به فرض مثال اگر بتواند به آسمان‌ها صعود کند، بسیار بد

---

[1] - احمد، ۹٤۹۳.

خواهد بود که به ماندن در زمین راضی شود. یا اگر رسالت با تلاش حاصل می‌شد، چنانچه کسی برای به دست‌آوردنش تلاش نمی‌کرد، بسیار پست و فرومایه بود، ولی از آنجا که دسترسی به این امور ممکن نیست، سزاوار است انسان به دنبال اِمور ممکن باشد. سیرهٔ زیبا و خوب به اعتقاد حکیمان یعنی: تلاش فرد تا رسیدن به نهایت علم و عمل ممکن.

به عنوان مثال چندین نمونه را بیان می‌کنم:

جسم؛ صورت در اختیار آدمی نیست، امّا زینت و آرایش [مشروع] آن بر عهدهٔ وی است. از این رو زشت خواهد بود که انسان عاقل به پاکیزگیِ چهره‌اش اهمّیت ندهد.

شریعت نیز با بیان برخی از این موارد، همهٔ آنها را گوشزد نموده است؛ دستور به کوتاه‌کردن ناخن، تراشیدن موی زیر بغل، تراشیدن موی شرمگاه داده و از خوردن سیر و پیاز - در جایی که باعث آزار دیگران می‌شود- منع کرده است.

انسان باید موارد دیگر را بر این اساس بسنجد و نهایت پاکیزگی و زینت را رعایت نماید.

آمدن پیامبر ﷺ با بوی خوش دانسته می‌شد و رسول‌الله ﷺ در نهایت پاکیزگی بود.

من به توجّه فراوان که افراد وسواسی دچار آن هستند، توصیه نمی‌کنم، بلکه میانه‌روی، پسندیده است.

همچنین انسان عاقل باید به بدنش که مرکب اوست، استراحت و نیرو دهد؛ مثلًا غذایش را کم نکند که دچار ضعف و سستی شود.

توصیه به پُرخوری که باعث آروغ شود، نمی‌کنم، بلکه به میانه‌روی توصیه می‌نمایم، زیرا نیروی انسان مانند چشمه‌ای جاری است که فایده‌های بسیاری برای او و دیگران دارد.

علاوه بر این، باید آدمی تجارت و کسب و کار نماید تا برای دیگران انفاق کند و محتاج نباشد؛ آن هم در حدّی که مانع کسب علم نشود.

همچنین شایسته است تا جایی که ممکن است، علم کسب کند، چون بدترین نقصان، تقلید است. برای شناخت الله ﷻ و معاملهٔ با او نیز باید نهایت کوشش خویش را به کار گیرد.

خلاصه، هر فضیلتی را که حصول آن ممکن است، فرا گیرد، زیرا راضی‌شدن به کم، صفت افراد فرومایه است.

فَكُـــن رَجُـــلًا رِجلُـــهُ فِي الثّـــرى

و هَامَـــــةُ هِمَّتِـــــهِ فِي الثُّرَيّـــــا

پس مردی [فردی] باش که پایش در خاک و سر همّتش در ثریّاست.

حتّی اگر توانستی نزد همهٔ دانشمندان و پارسایان رَوی، حتماً برو، چرا که آنان، چندین نفرند و تو یک شخص. فقط کسی از حرکت باز می‌ایستد که فرومایه و پست‌همّت است.

آگاه باش که تو در میدان مسابقه‌ای و لحظه‌ها شکار می‌شوند.

با تنبلی، خو نگیر، زیرا تنبلی سبب از دست‌رفتنِ هر آن چیزی است که از دست می‌رود و هر کس به چیزی دست یافته، با تلاش و اراده به آن رسیده است. همانا همّت در دلها مانند غذای دیگ، می‌جوشد.

فرد صالحی می گوید:

لَـــــیسَ لي مـــــالٌ ســــوی کَرَمـــــي
فَـــبـــهِ أحـــــیَا مِـــن العَـــــدَمِ
قَنِعَـــــت نَفـــــسي بِـــــما رُزِقَـــــت
وَ تَمَطَّـــــت في العُـــــلا هِمَمـــــي

غیر از کرم، سرمایه‌ای ندارم، پس با آن از نیستی، زنده می‌شوم [نجات می‌یابم].

نفسم به آنچه روزی داده شد، قانع گشت و اراده‌هایم در بلندی، بالا رفت [همّت والایی دارم].

از عجایب بشر

افراد فراوانی را می‌بینم که از ذرّه‌ای نجاست پرهیز می‌کنند، ولی مرتکب غیبت می‌شوند! بسیار انفاق می‌کنند، امّا معاملات ربوی نیز انجام می‌دهند! شب نماز تهجّد می‌خوانند، ولی اوقات نماز فرض را رعایت نمی‌کنند و مواردی از این قبیل که فروع را رعایت کرده، امّا اصول را تباه می‌سازند.

دلیل این مسئله را بررسی نمودم و علّتش را دو چیز یافتم:

أ. عادت

ب. غلبهٔ خواهشات نفسانی در به دست‌آوردن مطلوب: گاهی اوقات تمایلات نفسانی چنان غلبه می‌کند که گوش و چشمی [شنیدن و دیدنی] برای فرد باقی نمی‌گذارد.

مثلًا برادران یوسف علیه‌السلام زمان شنیدن صدای منادی که می‌گفت:

أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ.[1]

ای کاروانیان! قطعًا شما دزد هستید.

گفتند:

تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ.[2]

به الله سوگند شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم.

در تفسیر این آیه چنین آمده است: هنگامی که برادران یوسف وارد مصر شدند، دهان‌های شترانشان را بستند تا مال دیگران را نخورند. گویا آنان می‌خواستند بگویند: شما دیدید که ما با شترانمان چه کردیم، پس چگونه امکان دارد دزدی کنیم؟! آنان تفاوت میان پرهیزگاری در نخوردن لقمه‌ای که مالك نیستند و انداختن یوسف عليه السلام در چاه و فروختن آن با پولی ناچیز را ندانستند!!

برخی از مردم، امور کوچك را رعایت می‌کنند، ولی به امور بزرگ توجّهی ندارند. همچنین کارهایی را انجام می‌دهند که هزینهٔ کمی دارد و یا از روی عادت صورت می‌گیرد و چیزی از خوراك و پوشاك آنان نمی‌کاهد.

حتّی مردی که اهل خیر و عبادت بود را دیدم که فردی به او مال داده بود تا مسجدی بسازد، ولی او مال را برای خود برداشت و در عوض آن، مال اندکی خرج مسجد نمود. زمانی که لحظهٔ مرگش فرا رسید، به مردی که به او مال داده بود، گفت: مرا ببخش که چنین و چنان کردم!

---

[1] - یوسف/ ۷۰.

[2] - یوسف/ ۷۳.

افرادی را مشاهده می کنم که از روی عادت و به سبب دوربودن از محل و شرایط گناه، گناه نمی کنند، امّا اگر شرایط گناه‌کردن مهیّا باشد، نمی‌توانند خود را نگه دارند. کارهای عجیب فراوانی از این قبیل میان مردم رواج دارد که بیان همهٔ آنها ممکن نیست.

می‌دانیم که گروهی از عالمان یهود، عبادت‌های بی‌شماری انجام می‌دادند، هنگامی که اسلام آمد و آنان صحّت اسلام را دانستند، نتوانستند در برابر خواهشات نفسانی مقاومت کنند و دوستیِ ریاست و مقام به آنان اجازه نداد که اسلام را بپذیرند.

بنابراین برای انسان عاقل شایسته است که از شیطان‌های هوی و هوس پرهیز کند و نسبت به آنچه دشمنانش را علیه او نیرومند می‌سازد، آگاه باشد.

یاد الله متعال در خلوت

خلوت تاثیراتی دارد که در حضور مردم آشکار می‌شود.

چه بسا افراد مومنی که حقوق الله ﷻ را در خلوت رعایت می کنند، خواهشات خویش را به سبب ترس از عذاب، امید به ثواب و یا بزرگی الله متعال ترک می کنند، در نتیجه با این عمل گویا عود[1] هندی را بر آتشدان قرار داده و بوی خوشش همه جا را فرا می گیرد، مردم آن بو را استنشاق می‌کنند، امّا نمی‌دانند که از کجاست.

به اندازهٔ تلاش برای ترک خواهشات، محبّت فرد تقویت می‌شود؛ به عبارتی دیگر هر چه بیشتر انسان تمایلات نفسانی را کنار بگذارد، بوی خوشش بیشتر می گردد و این چوب‌ها با هم تفاوت دارند.

---

[1] - چوب خوشبوی و قهوه‌ای‌رنگ که هنگام سوختن، بویی خوش می‌دهد.

در نتیجه، می‌بینی که چشمان مردم، وی را گرامی داشته و زبان‌هایشان او را توصیف می کنند و دلیلِ آن را نمی‌دانند و نمی‌توانند دلیلش را بیان کنند، زیرا به حقیقتش آگاه نیستند.

در برخی موارد این بوهای خوش بعد از مرگ نیز موجود است؛ بعضی از این افراد تا مدّتی به نیکی یاد می‌شوند، سپس فراموش می گردند، برخی تا صد سال یاد نیکشان میان مردم است و افراد بزرگی نیز هستند که یادشان برای همیشه باقی است.

بر عکس، اگر فردی باعث آزار مردم باشد و در خلوت، حدود الهی را رعایت نکند، به اندازهٔ گناهانی که مرتکب می‌شود، بوی بدی از او منتشر می گردد و دلها از وی بیزارند. اگر گناهش کم باشد، زبان‌ها کمی از او تعریف می کنند و فقط او را احترام می گذارند. ولی اگر گناهانش زیاد باشد، دست کم، مردم دربارهٔ وی سکوت می‌نمایند؛ نه تعریف و نه سرزنش می‌کنند.

چه بسا افرادی که علّت افتادنشان در پرتگاه بدبختی دنیا و آخرت تنها یک گناه بوده و گویا به او گفته شده: با آنچه ترجیح دادی بمان و تا ابد سرگردان و حیران می‌ماند!

پس ای برادرانم! به گناهان دقّت کنید که چه تاثیراتی دارند و چگونه باعث لغزش انسان می‌شوند.

ابودرداء رضي الله عنه می گوید: بنده در خلوت نافرمانی الله عزوجل را انجام می‌دهد، سپس الله جل جلاله نفرتِ از او را به گونه‌ای که خود نداند، در دلهای مومنان می‌اندازد.

به آنچه نوشتم توجّه کنید و آنچه را گفتم، بفهمید. در خلوت، اعمال بیهوده انجام ندهید، چون اعمال بستگی به نیت‌ها دارد و پاداش به اندازۀ اخلاص است.

توصیه هایی به دانشجویان

بدان که دانشجو نیاز به استمرار آموزش دارد و فقط تکرارکردن یک یا چند درس در طول شبانه‌روز کار اشتباهی است، زیرا انسان چند سالی می‌تواند تحصیل کند و سپس سستی و بیماری به سراغش خواهد آمد.

همچنین فشارآوردن بر دل و ذهن برای یادگیری علوم متفاوت، اشتباه است، چون دل و ذهن نیز خسته و زخمی می‌شوند. همان گونه که برخی از مردم، صد سطل و بعضی بیست سطل می‌توانند حمل کنند، دلها نیز این گونه‌اند.

از این رو انسان باید به اندازۀ توانش تلاش نماید، چون بسا اوقات به دست‌آوردن یک لحظه باعث می‌شود اوقات بسیاری از دست برود. چنانچه فرد حریص و شکمو، چند لقمه بیشتر می‌خورد و همین باعث می‌گردد که از غذاهای بسیاری محروم شود! راه صحیح این است که انسان به اندازۀ توان، به فراگیری علوم بپردازد، سپس در روز یا شب آن را تمرین و تکرار کند و در بقیۀ اوقات به تقویت جسم و جان مشغول شود.

مداومت و استمرار، اصلی مهم است. چه بسا افرادی که بعد از حفظ [مثلًا قرآن کریم]، یادآوری و تکرار نکردند و در نتیجه دورانی طولانی را برای بازگرداندن محفوظات از دست داده‌اند.

برای حفظ، زمان‌های معیّنی از زندگی است؛ بهترین موقع، دوران کودکی است، سپس بعد از آن [دوران نوجوانی]. و بهترین زمان برای حفظ،

موقع سحر و میانهٔ روز است. صبحگاهان برتر از شامگاهان و لحظه‌های گرسنگی بهتر از اوقات سیری است.

همچنین خلوت، اصلی دیگر و خاطرجمع بودن نیز پایهٔ همهٔ اصول است.

بعلاوه، لازم است که روزی از ایّام هفته برای تکرار محفوظات تعیین گردد تا تثبیت شود و جسم و جان انسان نیروی تازه‌ای بگیرد؛ مانند ساختمان که چند روز رها می‌شود تا محکم گردد، سپس ساختنش ادامه می‌یابد.

حفظ کردن اندک همراه مداومت نیز اصلی مهم به شمار می‌رود.

همچنین نباید فرد به حرفه‌ای شروع کند تا زمانی که مقدّمات آن را به خوبی یاد گرفته باشد.

هر کس نشاط و رضایتی در حفظ نمی‌بیند، باید آن را رها کند، زیرا فشاروارد کردن بر خویش، صحیح نیست.

اصلاح مزاج و سرشت نیز از اصول اساسی است، چرا که خوردنی‌ها تاثیر فراوانی در حفظ دارند.

زهری رحمه الله می گوید: از هنگامی که مشغول به حفظ شدم، سرکه نخوردم.

به ابوحنیفه رحمه الله گفتند: برای حفظِ فقه از چه کمک گرفتی؟ فرمود: با جمع نمودن فکر.

حماد بن سلمه رحمه الله نیز گفت: با کمی غم.

مکحول رحمه الله می گوید: فردی که لباسش را تمیز کند، همّ و غم او کم می‌شود و هر کس بوی خوشی داشته باشد، عقلش زیاد می‌شود و کسی که هر دو صفت را داشته باشد، جوانمردی‌اش افزایش می‌یابد.

همچنین لازم است که انسان دقّت کند چه نوع علمی را فرا گیرد، زیرا عمر، اندک و گرانبهاست و علوم، فراوان. گروهی عمرشان را در علومی

صرف کردند که غیر آن برایشان بهتر و برتر بود، هر چند تمامیِ علوم خوبند، ولی بهتر است که علوم مهمتر و برتر، مقدّم شوند.

برترین علم، حفظ قرآن کریم، سپس فقه و بقیهٔ علوم پیرو و دنبالهٔ آن دو هستند.

هر کس، زیرکی و هوشی داشته باشد، راهنمای او خواهد بود و نیاز به راهنمای دیگری ندارد.

و کسی که هدفش از فراگیری علم، رضایت الله ﷻ باشد، به برترین آن راه خواهد یافت.

وَاتَّقُواْ اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ.[1]

و از الله پروا کنید، و الله [بدین گونه] به شما آموزش می‌دهد.

تقوا و سلامتی مداوم

هر کس به دنبال عافیت و سلامتی است، باید تقوای الهی را رعایت کند، زیرا هر بنده‌ای که نفسش را در انجام گناهی هر چند کوچك رها کند، حتمًا زود یا دیر عقوبتش را خواهد دید.

یکی از انواع فریب‌خوردن این است که گناه کنی و به تو احسان شود و گمان کنی که بخشیده شده‌ای و فراموش می کنی که:

مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ.[2]

هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می‌بیند.

[1] – البقرة/ ۲۸۲.

[2] – النساء/ ۱۲۳.

شاید نفس بگوید: الله متعال بخشنده است و تو را خواهد بخشید! امّا باید دانست که هر چند الله ﷻ می‌بخشد، ولی برای کسی که بخواهد.

آگاه باش که از بزرگترین مصیبت‌ها این است که به سلامتی بعد از گناه، مغرور شوی، زیرا برخی اوقات، کیفر به تاخیر می‌افتد.

همچنین بزرگترین عقوبت این است که انسان عذاب را احساس نکند و این که عقوبت در گرفتن دین، هلاکت دل و انتخاب کار یا چیز بدی باشد و با وجود این، سلامت بدن و رسیدن به اهداف نیز صورت پذیرد.

یکی از افراد مورد اعتماد می‌گفت: چشمم را در امور حرام رها ساختم، سپس منتظر کیفر ماندم؛ به سفری طولانی که اراده‌ای نداشتم، مجبور شدم. با امور سختی مواجه گشتم، سپس عزیزترین فردم از دنیا رفت.علاوه بر این، اشیایی را از دست دادم که ارزش فراوانی برایم داشتند. پس از آن توبه کردم و احوالم درست شد. سپس خواهشات نفسانی‌ام برگشت و دوباره مرا بر رهانمودن نگاهم وادار ساخت. در نتیجه دلم، نابود شد و نرمی‌اش از بین رفت و اشیایی بیشتر از مرحلهٔ اول از دست دادم و در عوض، اشیایی که نبود آنها بهتر بود، نصیبم شد.

هنگامی که به آنچه یافتم و آنچه از دست دادم، فکر کردم، از درد آن شلّاق و مجازات به هوش آمدم و اکنون به کسانی که بر ساحل هستند، می-گویم:

برادرانم! از گردابِ این دریا بترسید، فریبِ آرامشش را نخورید، ساحل را غنیمت بدانید و دِژ تقوا را لازم بگیرید، چرا که عقوبت، تلخ است.

و بدانید که همراهی با تقوا تلخی‌هایی همچون از دست دادن اهداف و خواهشات دارد، امّا مانند پرهیز [از غذای مضرّ] باعث سلامتی می‌شود. و چه بسا که پُرخوری، مرگی فوری را در پی داشته باشد.

به الله سوگند، اگر برای طلب رضای الله متعال همراه سگ‌ها در زباله‌دان‌ها بخوابید، باز هم کم است و اگر به تمامیِ آرزوهای دنیایی برسید، ولی الله ﷻ از شما رویگردان باشد، سلامتیِ شما، هلاکت، عافیتتان، بیماری و تندرستیِ شما، مرض است و پایان کارتان نیز در آخرت خواهد بود. عاقل کسی است که عواقب را بررسی کند.

رهایی از دام دنیا

دنیا، دام است و نادان با اولین نگاه گرفتارش می‌شود، ولی فرد دانا و پرهیزگار هنگام گرسنگی، صبر پیشه می‌سازد و حول محور محبت می‌گردد. باید دانست که دسترسی به سلامتی [و رهایی از دام دنیا] مشکل است. چه بسا افراد بردباری که چندین سال صبر کردند، امّا در نهایت به دام افتادند!

پس بر حذر باش و مواظب! زیرا کسانی را دیدیم که بر راه حقیقت بودند، ولی قبل از مرگ لغزیدند.

مراقبت از نفس

ای برادرانم و هر کسی که پندم را می‌پذیرد! بدانید که گناهان، تاثیرات بدی دارند و تلخی‌هایشان به مراتب بیشتر از شیرینی‌هاست. الله ﷻ نیز در کمین است؛ هیچ چیز بر او سبقت نمی‌گیرد و چیزی را فرو نمی‌گذارد.

شگفتا از کسی که خود را به اشتباه می‌اندازد! نفس خویش را با شهوتی راضی می‌کند، سپس برای رضای پروردگارش، عبادت انجام می‌دهد و می‌گوید: نیکی می‌کنم به همراه بدی!

وای بر تو! از جیب خود انفاق می کنی، کالای خویش را هدر می‌دهی و آبروی خود را می‌بری! چه بسیار زخمی که فردی را کشته، لغزشی که انسانی را هلاک نموده و چه بسا زیاده‌روی و تقصیری که جبران نشده است.

وای بر تو! مواظب نفست باش! چه چیز منتظر بازگشت و توبهٔ توست؟ پیری؟ به زودی استخوانت را سست خواهد کرد! و آیا پس از رفتن اهل، اولاد و خویشاوندان، چیزی غیر از رسیدن مرگ هست؟!

بالفرض که به آرزوی‌های دنیوی برسی، سپس چه خواهی کرد؟! یا به زودی مرگت فرا می‌رسد و آخرین جرعهٔ لذّت باعث خفگی‌ات می‌شود! و یا از محبوب خویش جدا می‌شوی! وای از جرعهٔ تلخی که در آن لحظه آرزو خواهی کرد که ای کاش هرگز نمی‌بود!

افسوس بر کسی که نمی‌اندیشد و آه بر فردی که آبشخور را می‌بیند، امّا نمی‌تواند وارد آن شود! آیا این قبرها باعث پند نیست؟ مگر گذشت زمان سبب بازگشت از گناه نمی‌شود؟ کجایند آنانی که صاحب دنیا بودند و به آرزوها رسیدند؟!

با کدامین چهره پروردگارت را ملاقات خواهی کرد؟! آیا خواهشاتی که از تو برآورده شد، ارزش یک بار سرزنش‌شدن را دارد؟!

به الله سوگند؛ چه بسا که رحمتِ پس از سرزنش، خشم دل را به کلّی از بین نخواهد برد؛ پس چگونه خواهد بود اگر بعد از سرزنش، عذابی هم در کار باشد؟!

شتاب به سوی الله ﷻ

به مشکلی برخوردم که باعث شد غمی همیشگی دامنگیرم شود و به فکر رهایی از آن با هر شیوهٔ ممکن افتادم، ولی راهی نیافتم. سپس این آیه به ذهنم رسید:

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا.[1]

و هر کس از الله پروا کند [الله] برای او راه بیرون‌شدنی [راه نجات] قرار می‌دهد.

در نتیجه دانستم که تقوا سبب خروج از هر غمی است، از این رو تقوا را پیشه ساختم و راه‌حل را یافتم.

بنابراین شایسته است که هر انسانی با اطاعت از پروردگار و فرمانبرداری از او، توکّل، توسّل و فکر کند، زیرا این تنها راه برای گشودنِ هر در بسته‌ای است.

تعجب کردم از این که برطرف‌شدن مشکلات بوسیلهٔ تقوا، به شیوه‌ای است که خود انسان متوجّه نمی‌شود:

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.[2]

و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.

همچنین باید فرد پرهیزگار بداند که الله تعالی برای او کافی است و به اسباب، دل نبندد، چرا که الله ﷻ می‌فرماید:

---

[1] - الطلاق / ۲.

[2] - الطلاق / ۳.

وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.[1]

و هر کس بر الله ﷻ اعتماد کند، او برای وی بس است.

طولانی بودن یا کوتاهی آرزو

بر کسی که نمی‌داند چه وقت مرگ به سراغش خواهد آمد، واجب است که آماده باشد و گول جوانی و سلامتی را نخورد، زیرا جوانان بسیاری می‌میرند و به همین علّت افراد اندکی به سن پیری می‌رسند. شاعر می گوید:

يُعَمَّـــــرُ واحِـــــدٌ فَيَغُـــــرُّ قَومًـــا

و يُنسَـى مَـن يَمُـوتُ مِـنَ الشَّـبابِ

یک نفر عمر [زیادی] می کند و قومی را می‌فریبد، امّا جوانانی که می‌میرند، فراموش می‌شوند.

یکی از انواع فریب، طولانی‌شدن آرزوست و آفتی بزرگتر از آن وجود ندارد، زیرا اگر آرزو طولانی نشود، هرگز کوتاهی صورت نمی گیرد؛ به عبارتی دیگر انجام گناهان، تاخیر توبه، عمل به تمایلات نفس و فراموش-کردن رجوع به سوی پروردگار بر اثر طولانی‌شدن آرزوهاست.

برای کوتاه‌نمودن آرزوها تلاش کن. قبل از این که شب کنی، به لحظات گذشتهٔ روز فکر کن؛ اگر لغزش و شکافی دیدی، با توبه و استغفار آن را از جبران کن. و صبح نیز به شب گذشته فکر کن. از تاخیر و وعدهٔ امروز و فردادادن بپرهیز، زیرا این کار، بزرگترین ترفند ابلیس است:

[1] – الطلاق/ ۳.

وَ خُـــذ لَـــکَ مِنـــکَ عَلَـــی مُهلَـــةٍ
وَ مُـــقبِـــلُ عَـیشِـــکَ لَـــم یُـــدبِرِ
وَ خَـــف هَجمَـــةً لاتُقِیـــلُ العِثـــارَ
وَ تَطـــوِي الـــوُرُودَ عَلَـــی المَصـــدَرِ
وَ مَثِّـــل لِنـــــفسِکَ أيُّ الـــــرَّعِیل
یَضُـــمُّکَ فِي حَلبَـــةِ المَــــحشَرِ

از خود برای خویش مهلتی بگیر [بر خود آسان گیر]، آیندهٔ زندگی‌ات، روی نمی‌گرداند [آنچه سرنوشت تو باشد، قطعًا اتّفاق خواهد افتاد].

از هجوم [و عقوبتی] بترس که [حتّی کوچک‌ترین] لغزش را فرو نمی‌گذارد [نمی‌بخشد] و راه ورود بر خاستگاه [سرچشمه] را می‌بندد.

برای خویش تصوّر و توصیف کن که چه نسلی تو را در میدان محشر پناه خواهد داد [دقّت کن که چه کاری برایت مفید خواهد بود].

کوتاهی عمر، مشغولیّت فراوان، پشیمانی هنگام مرگ و افسوس بر از دست‌دادن فرصت را تصوّر کن.

همچنین به ثواب کامل دیگران و پاداش ناقص خود و تلاش آنان و تنبلیِ خویش بیندیش.

نفست را از شنیدن موعظه و اندیشیدن باز ندار، چون نفس همچون اسب سرکش است؛ اگر افسارش را رها کنی، تو را به زمین خواهد زد.

سوگند به الله که خواهشات نفسانی تو را پلید و ناپاک ساخته و عمرت را تباه کرده است. لاحول و لاقوّة إلّا بالله.

لزوم توبه و بازگشت

ای گنهکار! اگر بوی مجازات را احساس کردی، زیاد ناله مکن و نگو: پشیمان شدم و توبه کردم، پس چرا مجازاتی را که نمی‌پسندم، از من دور نمی‌شود!

شاید توبه‌ات به اثبات نرسیده باشد.

مجازات زمان معیّنی مانند بیماری‌ها دارد و تا اتمام آن هیچ کاری فایده ندارد.

پس ای خطاکار! صبر کن تا اشکِ چشمانت به میان لباس دل ناپاکت نفوذ کند، هر گاه دست افسوس، آن را بفشارد و چندین بار شسته شود، حکم به پاکیزگی‌اش داده خواهد شد.

آدم علیه السلام سیصد سال به سبب لغزش خویش گریه کرد.

ایّوب علیه السلام هجده سال در مصیبتش باقی ماند.

یعقوب علیه السلام هشتاد سال از فراغ یوسف علیه السلام گریست.

بدون تردید مصیبت‌ها مدّت مشخّصی دارند، سپس برطرف می‌شوند.

بسا مجازاتی که تا هنگام مرگ ادامه دارد.

از این رو بر تو لازم است که محراب بازگشت به سوی الله متعال را لازم بگیری و همچون فردی که به دنبال بخشش و عطاست، بنشینی؛ خوراکت، اضطراب و نوشیدنیِ تو، گریه باشد. امید است بشارت‌دهندهٔ پذیرش توبه بیاید و یعقوب اندوهگین، بینا گردد. اگر چه در زندان اندوهتَ بمیری، ولی بدان که ممکن است اندوه دنیا جایگزین اندوه آخرت شود و سودی فراوان به دست آوری.

احترام به حریم الهی

بر کسی که لذّت دنیا را از راه صحیح و مشروع به دست می‌آورد، ایرادی نمی گیرم، زیرا همهٔ انسان‌ها توان ترک لذّت دنیا را ندارند.

بدون تردید، کار کسی که همه یا بیشتر خوشی‌های دنیوی را از طریق حرام کسب می کند، عیب دارد؛ کسی که برای تحصیل آن تلاش کرده و باکی ندارد چگونه حاصل شود.

چنین فردی، عقلی ندارد که از آن بهره گیرد، چون اگر گناه و عذابش را بسنجد، در همان ابتدا، لذّت را از دست خواهد داد.

چه بسیار افرادی را دیدیم که خواهشات نفسانی را ترجیح داده و در نتیجه، دینشان را از دست داده‌اند!

بنابراین باید انسان عاقل با بررسی احوال آنان، شگفت‌زده شود که چگونه آنچه با آنان باقی نمانده را ترجیح دادند و دچار عذابی همیشگی گشتند؟!

از الله بترسید از این که حقّ عقل را رعایت نکنید!

بر فرد رونده لازم است که بنگرد قدمش را کجا می گذارد. چه بسا افراد عجولی که در چاه نیستی و هلاکت افتادند!

باید که چشم آگاهی و بیداری را باز کنید و بدانید شما در صف جنگی هستید که معلوم نیست از کجا تیر پرتاب می‌شود. از این رو به خود کمک کنید و علیه خویش کاری انجام ندهید.

دوری از فتنه

اگر غفلت فرد گنهکار هنگام گناهان نمی‌بود، حکمش همچون انسان لجوج و ستیزه گر بود. خواهشات نفسانی، فرد را از درک واقعیّت باز می‌دارد

به صورتی که انسان فقط به فکر برآورده‌ساختن شهوت است و اگر بداند که با شریعت مخالفت می‌کند، به اتّفاق همه از دین اسلام خارج شده است، زیرا هدف وی خواهشات نفسانی بوده و ضمنًا مخالفتش ثابت شده است.

غالبًا چنین چیزی هنگام نزدیکیِ با فتنه اتفاق می‌افتد، چون در زمان فتنه، افراد کمی نجات می‌یابند و فتنه همچون نزدیک‌کردن آتش به گز[1] است که زود می‌سوزاند.

اگر فرد عاقل برآورده‌ساختن زودهنگام و گذرای نیاز و حسرت همهٔ عمر را بسنجد، هرگز نزدیک گناه نخواهد شد، هر چند تمام دنیا به او داده شود، ولی مستیِ هوی و هوس مانع فکر کردن وی می‌شود.

افسوس! چه بسیار گناهانی که فوراً تمام شده و آثارش باقی است و یا دست کم، تلخیِ پشیمانی پا برجاست!

بهترین راه این است که انسان به اسباب فتنه نزدیک نشود.

هر کس این مسئله را بداند و احتیاط را رعایت کند، نزدیکتر به سلامتی است.

مراقبت از علم

اکثر ثروتمندان را در حالی می‌بینم که عالمان را به کار می‌گیرند و با دادن چیز اندکی از زکات مالشان، آنان را تحت سلطهٔ خویش درمی‌آورند. اگر یکی از آنان مجلس ختمی داشته باشد، می‌گوید: فلانی نیامد! چنانچه بیمار شود، می‌گوید: فلانی رفت و آمد نکرد! و تمام منّتش این است که مال

[1] - گیاهی که از آن حصیر می‌بافند.

اندکی به وی داده؛ مالی که پرداختش واجب بوده است!! عالمان نیز به سبب ضرورت و نیاز، تن به خواری و ذلّت می‌دهند.

دانستم که علّت این کار، جهل عالمان در مورد حفاظت از علم است و درمانش به دو شیوه امکان دارد:

أ. قناعت به مالی اندک. چنانچه گفته‌اند: هر کس به سرکه و سبزی راضی شود، هیچ کس نمی‌تواند او را به بردگی گیرد.

ب. اختصاص‌دادن بخشی از اوقات کسب علم برای به دست‌آوردن مال دنیا، زیرا این کار سبب ارزش علم می‌شود و از اختصاص‌دادن همهٔ اوقات به کسب علم —با احتمال آن خواری- بهتر است.

هر کس دربارهٔ آنچه من فکر کردم، بیندیشد، تنگدستیِ خویش را در نظر خواهد گرفت و داشته‌هایش را نگه خواهد داشت و یا برای تحصیل مایحتاج خود تلاش خواهد کرد، امّا کسی که این امور را درک نکند، بهره‌ای از معنای علم نخواهد برد و فقط در ظاهر، عالم است.

پیروی از سنّت؛ و نه ایجاد بدعت

بسیاری از مردم بدون دلیل — هر گونه شود- عمل می‌کنند و شاید تنها دلیلشان، عادت باشد! این یکی از بدترین کارهاست.

چنین است کار گروهی که [ادّعای] عبادت و پرهیزگاری کرده و خود را وقف عمل به احادیث باطل می‌نمایند و از دانایان نمی‌پرسند!

برخی از مردم نیز دلیل دارند، امّا منظورِ آن دلیل را نمی‌فهمند؛ مثلًا عمل گروهی که مذمّت دنیا را شنیده‌اند، ولی هدفش را درک نکرده و به طور کل از دنیا بریده‌اند؛ به گمان این که همهٔ لذّت‌های دنیا مذموم بوده و دشمنی با نفس در تمامیِ موارد واجب است. در نتیجه آنچه در توان نفس نیست را بر

آن تحمیل می‌کنند، به هر شیوه‌ای عذابش می‌دهند و نفس را از همهٔ حقوقش، محروم می‌سازند. غافل از این سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا.[1]

همانا نفس [جان] تو بر تو حقّی دارد.

حتّی کار برخی از این اشخاص منجر به ترک فرایض، نحیفی و سستی جسم و ضعف نیرو می گردد!

علّت همهٔ این امور، بدفهمی و عدم بررسی دقیق مقصد است.

چنانچه روایت شده که داود طائی رحمه الله آب را در ظرفی زیر زمین می‌ریخت تا شدیداً گرم شود و از آن بنوشد! و نیز به سفیان رحمه الله گفت: از آنجا که خوراک لذیذ و خوشمزه می‌خوری و آب سرد و خنک می‌نوشی، هرگز مرگ و رفتن به پیش الله جل جلاله را نمی‌پسندی!

این یعنی ندانستن مقصد؛ زیرا نوشیدن آب گرم باعث پیدایش بیماری‌هایی در بدن می‌شود و تشنگی را برطرف نمی‌سازد. علاوه بر این، مکلّف نیستیم که این گونه خود را اذیّت کنیم، بلکه باید آنچه را الله جل جلاله منع نموده، انجام ندهیم.

در حدیثی صحیح چنین آمده است: هنگامی که چوپان برای سیّدنا ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در راه هجرت با پیامبر ﷺ شیر دوشید، سیّدنا ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بر روی ظرف شیر، آب ریخت تا پایینش خنک گردد، سپس از آن شیر به رسول‌الله ﷺ داد. همچنین در سایهٔ سنگی برای پیامبر ﷺ فرش پهن کرد. پیامبر ﷺ نیز چنین آب و شیر خنکی را می‌پسندید.[2]

---

[1] - صحیح بخاری، ۱۹٦۸.

[2] - صحیح بخاری، ۲٤۳۹؛ صحیح مسلم، ۲۰۰۹.

اگر داود ﷺ می‌دانست که تهیّه‌کردن علف خوب برای شتر، به منظور پیمودن مسافت است، هرگز چنین نمی‌کرد.

مگر از احوال سفیان ثوری ﷺ خبر نداری که دارای شناخت و ترس فراوانی بود و با وجود این، غذاهای لذیذ می‌خورد و می‌گفت: اگر به مرکب [سواری] نیکی نشود، کار نمی‌کند.

شاید برخی از افرادی که این سخنانم را بشنوند، بگویند: این سخنان برخاسته از تعصّب علیه افراد عابد [دراویش] است!

امّا می‌گویم: همراه عالمان باش و به روش حسن، سفیان، مالک، ابوحنیفه، احمد و شافعی رحمهم الله — از دانشمندان بزرگ اسلام- نگاه کن و دینت را از کسی که علم کمی دارد - هر چند پرهیزگاری‌اش بسیار باشد- نگیر. تصوّر کن که او توان انجام فلان عمل را دارد، ولی تو در کاری که توان نداری، به آنان اقتدا نکن، زیرا عاقبت کارمان به ما موکول نیست و جسم و جان، نزد ما امانت است.

اگر آنچه گفتم را انکار کردی، تو نیز همچون کسانی هستی که کارشان را نپسندیدم.

این نمونه‌ای برای بیان مقصود بود و توضیحش طولانی است.

سرانجام شکیبایی

سورهٔ یوسف علیه السلام را خواندم و از توصیف و مدح صبر، شرح قصّه و بلندنمودن مقام یوسف علیه السلام به سبب ترک گناه، تعجّب کردم.

اصل و منشأ کارش را بررسی کردم و فهمیدم که مخالفت با خواهشات ناپسند نفسانی است.

سپس گفتم: شگفتا! اگر یوسف عليه السلام با خواستهٔ نفس خویش موافقت می‌کرد، چگونه انسانی می‌شد؟! امّا چون با آن مخالفت کرد، کار بزرگی رخ داد که صبرش را مثال می‌زنند و تلاش او باعث افتخارش شد. همهٔ این امور با یک لحظه صبر روی داد. پس چه افتخار و عزّت بزرگی است اگر نفست را لحظه‌ای از کار [نامشروع] و موافق با تمایلات نفسانی‌ات - در حالی که انجامش در توان توست - باز داری!

عاقبت شکیبایی و نهایت هوی و هوس را بررسی کنید! عاقل کسی است که دو کار شیرین و تلخ را با هم مقایسه نماید. هر کس ترازویش عادلانه و درست باشد و کفّهٔ تمایلات نفسانی، وی را کج نکند، همهٔ فواید را در صبر و تمام زیانها را در موافقت با نفس خواهد دید.

همین مقدار سخن در زمینهٔ مخالفت با خواهشات نفسانی برای خردمندان کافی است.

و اللهُ الموفّقُ

تاثیر رقائق و توجّه به سیرهٔ صالحان بر اصلاح دلها

یقین دارم که اشتغال به فقه و شنیدن حدیث برای اصلاح دل کافی نیست، بلکه باید همراه رقائق و توجّه به سیرهٔ سلف صالح باشد؛ به عبارتی دیگر تنها علم به حلال، چنان تاثیری در نرمی دل ندارد، بلکه اصلاحِ دلها با یاد رقائق احادیث و اخبار سلف صالح ممکن است، زیرا آنان مقصد نقل - آیات و احادیث- را فهمیدند و از ظاهر افعال پی به معنا و مراد بردند.

این سخن را پس از بررسی و تجربهٔ خویش در این باره می‌زنم. اکثر محدّثان و جویندگانِ حدیث را در حالی می‌بینم که به دنبال حفظ احادیثی

بیشتر و رسیدن به مراحل بالاترند. همچنین عموم فقیهان دربارهٔ جدل و غلبهٔ بر مخالف، بحث می کنند. و چگونه امکان دارد دل با این امور نرم شود؟!

گروهی از سلف صالح نزد افراد نیک و پرهیزگار می‌رفتند تا به روش و رفتارشان نگاه و دقّت کنند؛ نه این که از آنان علم فرا گیرند؛ زیرا نتیجهٔ علم، شیوه و رفتار آن افراد نیک و پرهیزگار است.

پس این موضوع را درک کن و کسب فقه و حدیث را با بررسی سیرهٔ سلف صالح و پرهیزگاران انجام ده تا دلت اصلاح گردد.

همچنین عمل با داشتن دانشی اندک جایز نیست، چون عمل و علم همچون عقب‌رو و جلودار هستند و نفس آدمی میان آن دو، سرکشی می‌کند. و اگر عقب‌رو و جلودار کوشا باشند، مسیر با موفقیت پیموده می‌شود. پناه می‌بریم بر الله ﷻ از سستی و ضعف.

قناعت

نفس انسان به خوشی‌های دنیاداران دقّت می‌کند، امّا غافل از این که چگونه به دست آمده و چه آفاتی دارند. در توضیح این مطلب، موارد زیر را بیان می کنیم.

* هر گاه صاحب سلطنت و حکومتی را ببینی و دربارهٔ نعمتش فکر کنی آن را آغشته با ستم خواهی یافت. اگر خود ستم نکند، قطعًا زیردستانش چنین خواهند کرد. همیشه ترس دارد، در همهٔ کارها مضطرب است؛ می‌ترسد که مبادا دشمنی او را زهر دهد یا این که فرد مافوقش، وی را عزل نماید و یا هم‌رتبه‌اش علیه او توطئه کند.

* اگر تاجری را ببینی و دقّت کنی، خواهی فهمید که سفرهای فراوانی انجام داده و پس از عمری زندگی و تلاش، به مالی رسیده است.

غالبًا حالت انسان این گونه است؛ معمولًا همهٔ آنچه انسان دوست دارد، در آخرین سال‌های عمرش حاصل می‌شود و اگر در ابتدای جوانی چیزی به دست آورد، نادانیِ جوانی او را از تدبیری نیک و لذّتی خوب باز می‌دارد.

انسان زمانی که کودک است و تا زمانی که بالغ شود، نمی‌داند کجای زندگی است. وقتی به سن بلوغ رسد، به فکر ازدواج می‌افتد. پس از ازدواج، دارای فرزند می‌شود و نمی‌تواند آن گونه که آرزو داشته، از زندگی لذّت ببرد، زیرا باید به فکر مایحتاج آنان باشد. به زودی پیری فرا می‌رسد و از آنجا که می‌داند، زنان به وی توجّهی نخواهند کرد، آشفته می‌شود. ابن معتزّ چنین می‌سراید:

لَقَـــد أتعَبـــتُ نَفسِيـــ في مَشِـــيبِي

فَكَيـــفَ تُحِبُّنِـــي الغِيـــدُ الكعـــابُ

بدون تردید جانم را در پیری‌ام خسته نمودم، پس چگونه زنان سیمین‌تن و پستان برآمده مرا دوست خواهند داشت؟!

بله کسی را نخواهی یافت که به طور کامل از زنان زیبارو و خوب لذّت برد. اگر آنان را بیابد، مالی نخواهد داشت که به مرادش رسد. چنانچه مشغول کسب و کار گردد، لحظه‌های خوشی و لذّتش فنا می‌شود. هنگامی که خواسته‌اش برآورده شود، پیریِ ذلّت‌بار و بد فرا می‌رسد.

در آن هنگام، ثروتمند بر مالش می‌ترسد، معاملاتش را بررسی می‌کند و چنانچه اسراف یا کوتاهی کرده باشد، مورد سرزنش قرار می‌گیرد. فرزند منتظر مرگش است، کنیز از او راضی نیست و خود نیز مشغول به حفاظت اطرافش است. عمرش در مصیبت و سختی می‌گذرد و خوشی‌ها از دست می‌رود.

در قیامت نیز فرد امیر و تاجر در حالی که خوار هستند، برانگیخته می‌شوند مگر کسی که الله ﷻ او را حفاظت کند.

پس بر حذر باش از این که به ظاهر نعمت‌هایشان نگاه کنی. چون از تو دورند، آنها را می‌پسندی، ولی اگر به آن نعمت‌ها رسی، قطعًا ناراحت خواهی شد و علاوه بر آن، مصیبت‌های دنیوی و اخروی فراوانی دارند. بنابراین تا جایی که می‌توانی قناعت پیشه ساز که سلامتی دنیا و دین در قناعت است.

به یکی از پرهیزگاران در حالی که با خود نان خشک داشت، گفتند: چگونه میل به این نان داری؟ در جواب گفت: ترکش می‌کنم تا به آن علاقمند شوم.

اسباب ظهور تمایلات نفسانی و بدعت‌ها

فسادی که از ناحیهٔ علم و عمل وارد دین ما شده را بررسی نمودم، دانستم که از دو طریق صورت گرفته؛ دو طریقی که قبل از دین اسلام بوجود آمده و مردم با آن مانوس گشتند:

* منشا فساد در علم و اعتقاد مربوط به فلسفه است: گروهی از علمای اسلام، به همان چیزی که پیامبر ﷺ قانع شد؛ یعنی قرآن و سنّت، قانع نشدند و در نتیجه به مذاهب فلسفی روی آورده و سخنانی بر زبان آوردند که آنان را از دین خارج ساخت و عقایدشان را فاسد کرد.

* اصل فساد در زمینهٔ عمل به رهبانیّت [گوشه‌نشینی] برمی‌گردد: افرادی از عابدان راه درویشی را از راهبان آموختند و به سیرهٔ پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ دقّت نکردند. مذمّت دنیا را شنیدند، امّا هدف آن را نفهمیدند.

در نتیجه علاوه بر کج فهمی، رویگردانی از علوم اسلامی دامنگیرشان شد و مرتکب بدعت‌های زشتی گشتند.

ابلیس ابتدا آنان را دستور داد تا علم نیاموزند؛ کتاب‌هایشان را زیر خاک کردند یا به آب دادند. سپس آنان را به گوشه‌نشینی وادار ساخت و برایشان سخنانی بیهوده برای جذب مردم، آشکار نمود و در نتیجه، خواهشات نفسانی را معبودشان قرار داد. اگر می‌دانستند که با دفن کتاب‌ها و جداییِ از علم، چراغشان خاموش می‌شود، هرگز چنین کاری نمی‌کردند، ولی مکر و نیرنگ ابلیس آن روزی که علمشان را دفن کرد، دقیق بود!

با علم است که فساد هر دو طریق دانسته می‌شود و انسان راه حقیقت را می‌یابد.

از الله ﷻ می‌خواهیم که ما را از علم محروم نسازد، زیرا علم، در تاریکی‌ها، نور و در تنهایی، همدم و هنگام حادثه، یاور آدمی است.

ارزش وقت

پناه بر الله متعال از همراه‌شدن با افراد یاوه گو!

افراد بسیاری را دیدم که مانند عادت بیشتر مردم اوقات فراوانی نزدم می‌آیند و این رفت و آمد را خدمت می‌نامند. آنان می‌نشینند و غیبت دیگران را می‌کنند و سخنانی بیهوده بر زبان می‌آورند!

اکثر افراد زمانهٔ ما چنین کارهایی انجام می‌دهند. چه بسا که سبب آن — به ویژه در ایّام عید و تبریک گویی - دیدار و وحشت از تنهایی باشد. برخی نزد بعضی دیگر می‌روند و به عرض سلام و تبریک گویی اکتفا نمی‌کنند، بلکه اعمالی انجام می‌دهند که عمرشان را تباه می‌سازد.

از آنجا که باور داشتم زمان، با ارزش‌ترین چیز است و باید با اعمال خیر آن را غنیمت شمرد، این رفتار را نپسندیدم و دو راه بیشتر نداشتم: اگر به طور کل با آنان قطع رابطه می‌کردم، دچار وحشت و تنهایی می‌شدم، زیرا دیگر همدمی نداشتم! و چنانچه همهٔ رفتارشان را قبول می‌کردم، عمرم تباه می‌شد!

پس از تلاش فراوان تصمیم گرفتم هر گاه مجبور به نشست با آنان شوم، سخن را کوتاه کنم و فوراً جدا شوم.

همچنین کارهایی را برای اوقاتِ بودن با آنان آماده کردم تا زمان، بیهوده هدر نرود. از این رو برای زمان‌های نشستن با آنان، کارهایی همچون تکّه-کردن کاغذ، تراشیدن مداد و دسته کردن دفتر انتخاب کردم، چون این کارها ضروری است و نیازی به فکر و تمرکز نیز ندارد. بنابراین چنین کارهایی را برای اوقات دیدار با آنان برگزیدم تا فرصت از دست نرود.

از الله ﷻ درخواست دارم که ما را از ارزش وقت آگاه سازد و توفیق دهد آن را غنیمت بشماریم.

علاوه بر این، اشخاص بسیاری را مشاهده نمودم که معنای زندگی را نمی‌دانند. الله تعالی به برخی از آنان اموال فراوانی داده و نیازی به کسب و کار ندارند. از این رو بیشتر روز را در کوچه و بازار می‌نشینند و به مردم نگاه می‌کنند. امور زشت و پست بسیاری در این کارها وجود دارد! بعضی مشغول به بازی شطرنج و برخی نیز با سخن دربارهٔ سیاست و ارزانی و گرانی کالاها عمرشان را تباه می‌کنند. و امثال این اعمال بیهوده.

دانستم که الله ﷻ تنها کسی را از شرافت عمر و شناخت ارزش لحظه‌های تندرستی آگاه می‌کند که او را بر غنیمت‌دانستن عمر توفیق دهد:

وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.[۱]

و آن را [کسی] جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت.

شیرینی کسب دانش

حالات مردم را هنگام برتری و توانشان بررسی نمودم و آموختم که غالباً در آن هنگام زیان می‌کنند؛ برخی از جوانان گناهان فراوانی انجام می‌دهند، گروهی در کسب دانش، کوتاهی می‌کنند و افرادی در بهره‌بردن از لذّت‌ها زیاده‌روی می‌نمایند. همهٔ این افراد زمان پیری پشیمان می‌شوند.

امّا شخصی که جوانی‌اش را در فراگیری علم بگذراند، هنگام سالخوردگی میوهٔ آنچه کاشته را می‌چیند و از گردآوری آنچه آموخته، لذّت می‌برد. و علاوه بر لذّت‌های علمی، خوشی‌های جسمی را نیز از دست نداده است. و چه بسا لذّت‌هایی که در راه رسیدن به مطلوب برده است، خوشتر و شیرین‌تر از آنچه به دست آورده، باشد. چنانچه شاعر می‌سراید:

أهتَزُّ عندَ تَمَنِّي وَصلِها طَرَبا

و رُبَّ أُمنِيَةٍ أحلَى مِنَ الظَّفَرِ

هنگام آرزوی رسیدن به آن [محبوب] از خوشحالی آرام و قرار ندارم، چه بسا آرزویی که شیرین‌تر از پیروزی [رسیدن به آرزو] باشد.

خودم را که در کودکی و جوانی به دنبال دانش بودم با افرادی از خویشاوندانم که عمرشان را برای دستیابی به متاع دنیا گذراندند، مقایسه

[۱] - فصلت/ ۳۵.

کردم و دیدم که از آنچه به آنان رسیده، محروم نشدم و حتّی شاید از رسیدن به آن پشیمان باشم.

سپس به شرایط خویش دقّت کردم؛ علاوه بر علمی که حاصل نمودم، زندگی‌ام در دنیا بهتر از زندگی‌شان و جایگاهم میان مردم نیز برتر از جایگاه آنان بود.

ابلیس به من گفت: بی‌خوابی و رنجت را فراموش کردی؟!

به او گفتم: ای نادان! قطع کردن انگشتان هنگام دیدن یوسف علیه السلام تاثیری ندارد هر چند راه رسیدن به دوست، طولانی باشد.

جَـــزَى اللهُ المَسِـــيرَ إليـــه خَـــيرًا

و إن تَـــرَكَ المَطَايـــا كـــالمَزادِ

الله عزوجل راه رفتن به سوی آن را پاداش دهد، هر چند چهارپایان سواری را همچون توشه‌دان رها نمود. [هر چند راه رسیدن به مطلوب سخت بود، امّا بسیار شیرین و دلچسب گشت.]

بدون تردید در این راه شیرین کسب دانش، با مشکلاتی روبرو شدم که به سبب آنچه امید داشتم، برایم شیرین‌تر از عسل بود. زمانی که کودک بودم، چند تکّه نان خشک بر می‌داشتم و برای فراگیری حدیث خارج می‌شدم. بر کنار نهر [رودخانهٔ] عیسی می‌نشستم و فقط با آب می‌توانستم آن نان‌ها را بخورم. با هر لقمه نان، آب می‌نوشیدم و چشم اراده و همّتم تنها لذّت تحصیل علم را می‌دید.

در نتیجه احادیثی فراوان شنیدم و از احوال و آداب پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله آگاه شدم.

همچنین از این طریق، شیوهٔ عبادت و معاملهٔ با پروردگار – که با علم میسّر نیست– را فرا گرفتم. به یاد دارم که هنگام جوانی و تیزی شهوت و تجرّد، نفسم همچون فرد تشنه که مشتاق آب است، به اموری گرایش داشت و تنها ترس از الله ﷻ که نتیجهٔ علم بود، مرا از انجام آن امور باز می‌داشت. اگر لغزش‌هایی که از هر بشری سر می‌زند، از من نیز سر نمی‌زد، می‌ترسیدم که دچار غرور و خودبینی شوم.

امّا الله ﷻ مرا حفاظت نمود و بر اسرار علم – همچون شناخت و خلوت با خود– آگاه ساخت، به گونه‌ای که وجود معروف و بِشر رحمهما الله را مزاحم می‌دانستم، سپس شرایط برگشت و مرا دچار افراط و تفریط کرد تا این که از همه کمتر کار نیک انجام می‌دادم.

روزی نشستم و بیشتر از ده هزار نفر که همهٔ آنان دارای نرمیِ دل یا اشکِ چشم بودند، در اطرافم یافتم. به خویش گفتم: چه خواهی کرد اگر آنان نجات یابند و تو هلاک شوی؟! از این رو با زبان زاری و تضرّع چنین دعا کردم:

ای پروردگار و سرورم! اگر تصمیم گرفته‌ای که مرا عذاب کنی، آنان را از این کار – به سبب حفاظت کرم و بزرگی‌ات؛ و نه به خاطر من– آگاه نساز که مبادا بگویند: کسی را عذاب داد که [دیگران] را به سویش راهنمایی کرد.

الهی! به پیامبرت ﷺ گفتند: عبدالله بن أبيّ منافق را بکش! فرمود:

لایَتَحَدَّثُ النّاسُ أنَّ محمّداً یَقتُلُ أصحابَهُ.[1]

مردم نگویند که محمّد یارانش را می کشد.

---

[1]- صحیح بخاری، ٤٩٠٥؛ صحیح مسلم، ٢٥٨٤.

پروردگارا! با کرم خویش آنان را از عذاب‌شدن کسی که به سوی تو فرا خوانده، باخبر مکن و عقاید نیکشان را دربارهٔ من نگه دار. معبودا! تو هرگز شئ صاف را تیره و تار نمی‌سازی.

لاتَبرِ عُوداً أنتَ رَیَّشتَهُ
حاشا لِباني الجُودِ أن یَنقُضا

لاتُعطِشِ الزَّرعَ الّذي نَبتُهُ
بِصَوبِ إنعامِکَ قَد رَوَّضا

چوبی را که خودت زینت دادی، نتراش. امکان ندارد پایه‌گذار بخشش، آن را از بین ببرد.

محصولی که دانه‌اش با باران انعام تو خرّم گشته را تشنه نکن.

تادیب کودکان

تربیت کودکان با بازداشتن آنان از فساد ممکن است. اگر کودکی غیور و با حیا باشد، باید به او امیدوار بود. لازم است کودک به همراهی با بزرگان و عالمان تشویق گردد و از بودن با افراد سفیه و نادان، منع شود، زیرا سرشت آدمی، دزد است.

همچنین ضروری است که شدیدا از دروغ و گشتن با کودکان بپرهیزد و به نیکی با والدین توصیه شود. علاوه بر این، از نشست و برخاست با زنان حفاظت گردد. هر گاه به سن بلوغ رسید، دخترکی به ازدواجش درآید تا هر دو از یکدیگر بهره برند.

این امور در زمینهٔ تربیت دنیویِ کودک است.

امّا از لحاظ علمی شایسته است که کودک از سن پنج سالگی برای اشتغال به قرآن کریم، فقه و شنیدن احادیث تشویق گردد و بیشتر به دنبال حفظ کردن باشد تا شنیدن، چون معمولًا زمان حفظ تا پانزده‌سالگی است و هنگامی که بالغ شود، اراده‌اش سست می‌شود. بنابراین گاهی اوقات، کتک‌زدن و برخی اوقات جایزه‌دادن لازم است تا هنگام رسیدن به سن بلوغ، محفوظات گرانبهایی کسب کرده باشد.

اولین امر لازم، حفظ خوب و صحیح قرآن کریم به گونه‌ای که با گوشت و خونش درآمیزد، است. سپس مقداری از علم نحو که دستور زبان را بشناسد و نیز آموختن فقه مذاهب مختلف و پس از آن، فراگیری هر علمی که ممکن باشد، خوب است.

بنابراین حفظ در ایّام کودکی برای جویای علم، بسیار مهم است.

افراد بسیاری را می‌بینیم که مشغول شنیدن و نوشتن هستند و حفظ را سخت می‌پندارند. در نتیجه با گرایش به آسانی و تنبلی، عمرشان هدر می‌رود و زمانی که بزرگ می‌شوند تصمیم می‌گیرند حفظ کنند، امّا نمی‌توانند.

آنچه را گفتم درک کن و اخلاص را نیز در نظر داشته باش که هیچ چیز بدون آن فایده‌ای ندارد.

مراقبت و ترس از الله ﷻ

به حالتی فکر کردم که مرا آشفته ساخت؛ زمانی که مرد هر چه به زنش نیکی می‌کند، او را دوست ندارد، یا با رفیقش چنین می‌کند و با وی دشمن است. همچنین فردی که با هر وسیله‌ای خود را به سلطان نزدیک می‌کند، امّا سلطان او را نمی‌پسندد. در نتیجه حیران می‌ماند و می‌گوید: چه کنم؟!

ترسیدم که حالت من با الله ﷻ چنین باشد؛ من به او نزدیک شوم، ولی او مرا نخواهد و شاید که از ابتدا، به شقاوت من حکم داده باشد.

حسن ؒ نیز از همین می‌ترسید که گفت: می‌ترسم الله ﷻ به سبب برخی از گناهانم بگوید: تو را نبخشیدم.

و بالاخره فقط اضطراب و ترس نصیب انسان شود. امیدوارم روزی که کشتیِ امید از دریا به ساحل رسد، سالم بماند.

فضیلت دقّت و تفکّر

به حالات افراد خوب و بد دقّت کردم و دانستم که سبب اصلاح افراد نیک، دقّت و علّت فساد افراد بد، بی‌دقّتی است.

فرد عاقل دقّت می‌کند و می‌داند که حتماً آفریدگاری باید باشد و اطاعت از او لازم است. همچنین به معجزات پیامبر ﷺ می‌اندیشد و خود را تسلیم شریعت اسلام می‌کند. سپس در آنچه باعث نزدیکیِ وی به الله متعال می‌شود، می‌اندیشد و هر گاه کسب دانش بر او سخت شود، به نتایجش فکر کرده و آسان می‌گردد.

همچنین اگر عبادات شبانه بر وی سخت گردد، به نتایج می‌نگرد.

اگر نفسش به گناهی مایل شود، به پیامد آن فکر می‌کند و در می‌یابد که لذّت از بین می‌رود، ولی ننگ و گناه باقی می‌ماند. در نتیجه آن را به آسانی ترک می‌کند.

هر گاه دلش در پیِ انتقام باشد، ثواب صبر را به یاد آورده و پشیمانی فرد خشمگین را از انجام کارهایی هنگام خشم انجام داده، در نظر می‌گیرد. بعلاوه، رفتن سریع عمر را همیشه به یاد دارد و آن را با کسب بهترین فضایل غنیمت می‌شمارد و در نتیجه، به آرزوهایش می‌رسد.

امّا فرد غافل فقط شئ حاضر و زمان حال را می‌بیند. برخی از این افراد به آفریده و آفریدگار فکر نمی‌کنند و بر اثر بی‌دقّتی، او و پیامبران علیهم السلام و کتاب‌های آسمانی را انکار می‌کنند. فقط نزدیک را می‌بینند و به ابتدا و پایان نمی‌اندیشند. از خوراک، فقط خوردن را می‌دانند. اگر فکر کنند که چگونه به دست آمده؟ و چرا خوراک برای حفاظت از بدن تعیین شده است؟ قطعاً حقایق را خواهند فهمید! این چنین با پیدایش هر خواسته‌ای به عاقبتش فکر نمی‌کنند – بلکه تنها به لذّت زودگذر می‌اندیشند– حتّی به مجازات آن؛ از جمله شلّاق، قطع دست و رسوایی دقّت نمی‌کنند! بنابراین لذّت زودگذر، فضایل را از برده و رذایل را به بار می‌آورد که علّتش نیندیشیدن به پیامدهاست. این اندیشیدن کار عقل و آن رفتار ناپسند، کار هوی و هوس است.

از الله متعال آگاهی و فهمی را خواستاریم که پیامد امور را به ما نشان دهد و فضایل و معایب را برایمان آشکار سازد. فقط او بر این کار تواناست.

توجّه به خود

یکی از بزرگترین دلایل بر وجود آفریدگار، این نفس ناطق، تشخیص‌دهنده و محرِّک جسم و دارای اراده، است. نفسی که مصالح خویش را می‌سنجد و آفاق را می‌شناسد، تا جایی که بتواند برای تحصیل دانش تلاش می‌کند و وجود آفریدگار را در آفریده‌ها مشاهده می‌نماید. بنابراین هیچ پرده‌ای – هر چند فراوان باشد– مانع دیدنش نمی‌شود. با وجود این، ماهیّت، کیفیّت، جوهر و مکان آفریدگار را نمی‌داند و نمی‌فهمد از کجا آمده است؟ کجا می‌رود؟ و رابطهٔ او با جسم آدمی چگونه است؟

تمامیِ این موارد ثابت می کند که تدبیر کننده و آفریدگاری وجود دارد و همین برای اثبات وی کافی است، زیرا اگر انسان به خودیِ خود – بدون آفریدگار – بوجود می آمد، احوالش را می‌شناخت.

سبحان‌الله، سبحان‌الله

توجّه به پروردگار؛ حفاظت از شرّ مخلوق

عاقل کسی است که حدود الهی را رعایت کند هر چند مردم ناراحت شوند.

هر کس به فکر رضایت مردم باشد و حقوق الله ﷻ را در نظر نگیرد، الله ﷻ قلب فردی را که در پیِ رضایتش بوده، دگرگون می کند و او را دشمنش می‌گرداند.

مامون رحمه‌الله به یکی از یارانش گفت: با فرمانبرداریِ از من، نافرمانیِ الله ﷻ را مکن تا الله ﷻ مرا بر تو مسلّط نکند.

هنگامی که راشد[۱] از بغداد خارج شد و مردم خواستند مقتفی را به عنوان خلیفه تعیین کنند، عدّه‌ای از شاهدان گواهی دادند که راشد صلاحیّت خلافت را ندارد. در نتیجه وی را عزل کرده و خلافت را به مقتفی سپردند. به من خبر رسیده که نام یکی از شاهدان را نزد مقتفی گفتند، او را مذمّت نمود و گفت: وی یکی از افرادی است که علیه ابوجعفر راشد شهادت داد.

هر کس به فکر رضایت الهی و حق باشد، دشمنش از او راضی خواهد شد.

---

[۱] – الراشد بالله، از خلفای عباسی است.

وزیر ابن هُبَیرَه به من گفت که المستنجد بالله -زمانی که ولیعهد بود- نامه‌ای به وی نوشت و خواست تا پدرش از آن آگاه نشود. او می گوید: به نامه‌رسان گفتم: سوگند به الله که نمی‌توانم آن را بخوانم و پاسخش گویم. هنگامی که به خلافت رسید، نزدش رفته و گفتم: بزرگترین دلیل بر صداقت و خیرخواهیِ من با تو این است که در آن قضیهٔ – نامه و پدرت- به تو خیانت نکردم. گفت: راست گفتی؛ پس تو وزیر من باش.

از این رو شایسته است که هدف انسان، اطاعت از پرودگار باشد هر چند مخلوق ناراحت شود، زیرا بالاخره مخلوق ضعیف و مطیع می گردد، ولی اگر آفریدگار ناراحت شود، مردم را نیز خشمگین می‌سازد و رضایت خالق و مخلوق از دست خواهد رفت.

حفاظت از اسرار

بیشتر مردم نمی‌توانند اسرارشان را نگهدارند و هنگامی که آشکار می‌شود کسی که رازشان را به دیگران گفته، سرزنش می کنند.

شگفتا! چگونه خود نتوانستند رازشان را نگهدارند، سپس کسی که آن را افشا می کند، سرزنش می کنند؟!

سوگند به الله که بر نفس سخت است موضوعی را بپوشاند و آشکارنمودنش را سبب راحتیِ خویش می‌داند؛ به ویژه زمانی که آن موضوع، بیماری، غم یا عشقی باشد. افشای این امور، حتَمی و پوشاندنِ آنها لازم است. شاید فردی به فکر حیله باشد تا به هدفی رسد. از این رو افشای راز، پیش از اتمام کار، نشانهٔ بی‌فکری است، زیرا اگر آشکار گردد، انسان نمی‌تواند کاری را که می‌خواسته، انجام دهد. کسی که این اسرار را افشا کند، عذر و بهانه‌ای ندارد.

معمولًا پیامبر ﷺ زمانی که ارادهٔ سفر و غزوه‌ای داشت، حقیقت را می‌پوشاند.[1]

اگر کسی بگوید: با فرد مورد اطمینانم سخن می گویم.

در جواب باید گفت: هر سخنی که از دو نفر تجاوز کند، قطعًا شایع می‌شود. شاید دوستت آن راز را نگه ندارد. بسیار در مورد افرادی شنیده‌ایم که ارادهٔ پادشاهان را مبنی بر دستگیریِ فردی بیان کرده‌اند، در نتیجه خبر به آن فرد رسیده و فرار کرده و پادشاه به خواسته‌اش نرسیده است! فرد دوراندیش کسی است که رازش را بر ملا نکند و به کسی نگوید.

پوشاندن مصیبت‌ها نیز همین گونه است، چون آشکارشدنشان، دشمن را خوشحال و دوست را ناراحت می کند.

همچنین سن آدمی نیز باید مخفی بماند، زیرا اگر فردی سن زیادی داشته باشد، او را پیر می‌دانند و چنانچه کوچک باشد، حقیر می‌شمارند.

بسیاری از اشخاص کوته‌فکر در میان دوستانشان از مسؤول یا پادشاهی بدگویی می کنند، سپس خبر به آن فرد می‌رسد و باعث هلاکتش می گردد.

شاید انسان از رفیقش، صداقت و خیرخواهی کاملی ببیند، امّا رازش را نیز منتشر سازد.

شاعری می‌سراید:

إحذَر عَدُوَّکَ مَرَّةً
واحذَر صَدیقَکَ ألفَ مَرَّه

---

[1] - صحیح بخاری، ۲۹۴۷؛ صحیح مسلم، ۲۷۶۹.

فَلَـــرُبَّما انقَلَـــبَ الصَّدِيــــ

قُ فَكـــانَ أدرَى بِالمَـــضَرَّه

از دشمنت یکبار و از دوستت هزار مرتبه [بیشتر] بر حذر باش.
شاید رفیقت دگرگون شود [دشمنت گردد]، سپس داناتر [و تواناتر] به ضرر [رساندن] باشد.

مهیّاکردن توشهٔ آخرت

چقدر نادان است کسی که نمی‌داند کی مرگ به سراغش می‌آید و با وجود این آماده نمی‌شود!
ابله‌ترین و غافل‌ترین فرد در این باره کسی است که از سن شصت‌سالگی گذشته و نزدیک هفتادسالگی است، زیرا معمولًا سن شصت تا هفتادسالگی، زمان مرگ است و کسی که به این سن نزدیک شود، باید آماده باشد، امّا برخی غافلند.

قَـــالَ الشّـــبابُ لَعَلَّنـــا في شَـــيبِنا

نَـدَعُ الـذُّنوبَ فَـما يَقُـولُ الأشـيَبُ

جوانان می‌گویند: شاید در پیری گناهان را رها کنیم، ولی انسان پیر چه می‌گوید؟!
قسم به الله؛ خندهٔ پیر معنایی ندارد و شوخیِ آن خنک و سرد است و مشغول‌شدنش به دنیا — در حالی که او را از خود دور کرده است- باعث تضعیف قدرت و رأیش می‌گردد.
آیا فرد شصت‌ساله جایگاهی [در دنیا] دارد؟!

هنگامی که به هفتادسالگی رسد، با مشکلات بسیاری روبرو خواهد شد؛ اگر برخیزد، بر زمین فشار می‌آورد. هنگامی که راه رود، زبانش بیرون می‌آید. خواهشات دنیوی را می‌بیند، امّا نمی‌تواند به آنها رسد. اگر چیزی بخورد، معده‌اش درد می‌گیرد و نمی‌تواند هضم کند. اگر جماع کند، همسرش را آزار می‌دهد و چنان بیمار می‌شود که تا مدّتی طولانی نخواهد توانست نیروی از دست‌رفته‌اش را برگرداند و همچون اسیر زندگی می‌کند.

زمانی که به هشتادسالگی رسد، مانند کودک می‌خزد.

و عَشرُ الثّمانِینَ مَن خَاضَها

فَإنَّ المُلِمّاتِ فِیها فُنُونُ

هرکس به دههٔ هشتاد [عمرش] رسد، [باید بداند که] حوادث متفاوتی در آن دهه وجود دارد.

بنابراین، عاقل کسی است که زمان را بسنجد.

انسان قبل از بلوغ، کودک است و عمرش اعتباری ندارد مگر این که دارای زیرکی و هوشی باشد، زیرا برخی از کودکان از چنان هوشی برخوردارند که آنان را در زمینهٔ کسب مکارم و علوم تشویق و کمک می‌کند.

هنگام بلوغ، باید بداند که زمان تلاش برای خواسته‌ها و فراگیری علم است. و چون صاحب فرزند شود، لازم است به فکر کسب و کار باشد.

هرگاه چهل‌ساله شود، تلاشش در راه علم و کسب و کار به پایان می‌رسد و باید به وطن برگردد.

کَأنَّ الفَتَی یَرقَی مِنَ العُمرِ سُلَّمًا

إلَی أن یَجُوزَ الأربعِینَ و یَنحَطَّ

گویا انسان از طریق عمر بر نردبان بالا می‌رود تا این که از سن چهل سالگی می گذرد و فرود می آید.

بنابراین با تمام‌شدن دهۀ چهلِ زندگی شایسته است تمام توانش را برای توشۀ آخرت به کار برد و همۀ دقّتش به آینده باشد و برای رفتن آماده شود. هر چند کسی که در دهۀ بیست است نیز باید این گونه باشد، امّا امید جبران در حقّ انسان کوچک، موجود است و نه دربارۀ فرد کهنسال.

و چون به سن شصت‌سالگی رسد، زمان مرگش فرا رسیده و عمرش گذشته است، از این رو باید با تمام وجود به فکر توشه و مهیّانمودن اسباب سفر باشد و بداند که هر روز غنیمت است؛ بویژه زمانی که زیاد ضعیف شود و دیگر تحریک کننده‌ای؛ همچون هوی و هوس وجود ندارد.

هر چه عمرش بیشتر شود، باید تلاشش برای آخرت افزون گردد.

هنگامی که به دهۀ هشتاد عمر رسد، لحظۀ خداحافظی است و تنها افسوس بر کوتاهی یا عبادت در حالت ناتوانی برایش باقی می‌ماند.

از الله ﷻ آگاهی و بیداریِ کاملی می‌خواهیم که خواب غفلت را از ما بزداید و نیز عملی نیک که سبب شود روز رفتن از دنیا، پشیمان نباشیم.

لذّت واقعی

دنیاخواهان از لذّت دنیا غافلند، زیرا لذّت دنیا چیزی جز شرافت علم، شکوفایی عفّت، غیرت و جوانمردی، عزّت قناعت و شیرینی احسان بر مخلوقات نیست.

امّا لذّت‌بردن با خوراک و جماع کار فردی است که معنای لذّت را نمی‌داند، چون هدف از خوردن و ازدواج، قراردادن جایگزینی برای بدن و فرزند است.

❖ چه لذّتی در ازدواج است در حالی که قبل از جماع، چیزی نیست و هنگام جماع، اضطرابی است که باقی نمی‌ماند و بعد از آن، انگار چیزی نبوده و سبب ضعف بدن می‌شود!

❖ و غیر از نیازِ چه لذّتی در اندوختن مال است در حالی که فرد مال‌اندوز را به اسارت و بردگی خویش در می‌آورد؛ شب با ترس می‌خوابد و بر ثروت بیشتر حریص می‌گردد!

❖ همچنین خوراک چه لذّتی دارد که هنگام گرسنگی، غذای خوب و بد برای انسان یکسان است و اگر خوردن زیاد گردد، خطرساز می‌شود!

سیّدنا علی بن ابی‌طالب ﷺ می‌گوید: فتنه بر سه اصل استوار است: زنان؛ آنان رانِ [پای] برقرار ابلیس هستند. شراب؛ شمشیر برّان شیطان و دینار و درهم؛ دو تیر مسموم ابلیس.

هر کس به زنان گرایش پیدا کند، زندگی‌اش کدر خواهد شد. کسی که شراب را دوست بدارد، از عقلش بهره نمی‌برد و هر کس حرص درهم و دینار داشته باشد، تا زمانی که زنده است، بردهٔ آن دو خواهد بود.

دست نیافتن به نعمت از طریق نعمت

به امری عجیب توجّه کردم؛ این که راه به دست آوردن هر شئ با ارزش و گرانبهایی طولانی و سخت است.

مثلًا علم از آن جایی که برترین اشیاء است، فقط با سختی، بیداری، تکرار، ترک خوشی و آسایش به دست می‌آید. یکی از فقیهان می‌گوید: چندین سال دلم حلیم می‌خواست، ولی نمی‌توانستم آن را بخورم، زیرا زمان فروش آن هنگام شنیدن درس بود!

به دست آوردن مال نیز نیاز به ریسک، سفر و رنج‌هایِ فراوانی دارد.

همچنین رسیدن به شرافت از طریق بخشش و اکرام، نیاز به مبارزهٔ با نفس برای بخشیدن شئ محبوب دارد و چه بسا که منجر به فقر شود. شجاعت و دلیری نیز با به خطرانداختن خویش حاصل می‌شود.

شاعر می‌گوید:

لَـــولَا المَشَـــقَّةُ ســـادَ النّـــاسُ كُلُّهُـــم

الجُـــودُ يُفقِـــرُ و الإقـــدامُ قَتّـــالُ

اگر سختی نمی‌بود، همهٔ مردم سروری می‌یافتند، امّا بخشش، باعث فقر[1] و دلیری، بسیار کشنده است.

به دست‌آوردن پاداش آخرت نیز این گونه است؛ با تلاش و عبادت بیشتر، زیاد می‌شود یا به اندازهٔ تاثیر بخشش مال و صبر از دست‌دادن محبوب و بازداشتن خویش از بی‌قراری و ناامیدی، افزایش می‌یابد. همچنین پرهیزگاری، نیازمند خویشتن‌داری در برابر خواهشات نفسانی است و عفاف تنها با دوری از حرص و بدی امکان دارد.

اگر یوسف علیه السلام رنج نمی‌برد، به او نمی‌گفتند:

أَيُّهَا الصِّدِّيقُ.[2]

ای [مرد] بسیار راستگوی!

الله جل جلاله بندگانی دارد که تنها با به دست‌آوردن همهٔ فضایل راضی می‌شوند و برای تحصیل هر علم و انجام هر عملی تلاش فراوانی می‌کنند و برای دستیابی به هر فضیلتی، پشتکار دارند. اگر جسمشان از انجام برخی اعمال

---

[1] - ظاهراً این گونه است، ولی در حقیقت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَا نَقَصَت صدقةٌ مِن مالٍ**»؛ «صدقه [چیزی] از مال نمی کاهد.»

[2] - یوسف/ ۴۶.

خسته شود، نیّت آن را دارند و از همه سبقت می گیرند و مهم‌تر از همه، توجّهی به اعمالشان ندارند؛ اگر کامل انجام دهند، آن را کم می‌پندارند و چنانچه ناقص شود، عذرخواهند.

و برخی نیز بیشتر از این، شکر توفیق انجام اعمال را به جای می‌آورند.

گروهی اصلًا اعمالشان را نمی‌بینند، زیرا خود و کار خویش را برای مولایشان می‌دانند.

بر عکس این تلاشگران، افراد تنبل و حریص و شهوت‌پرستانی هستند که هر چند به لذّتی زودگذر رسند، ولی در حقیقت کردارشان سبب افسوس و حسرتی فراوان می گردد.

هر کس به صبر یوسف علیه‌السلام و عجلهٔ ماعز دقّت کند، تفاوت آن دو را می-داند و معنای سود و زیان را خواهد فهمید.

در مورد گرفتن مروارید از دریا فکر کردم و دانستم که بعد از مشکلات فراوانی به دست می‌آید.

اگر کسی به نمونه‌های گفته‌شده توجّه کند، امثال فراوانی از این قبیل می‌یابد.

فرد پیروز و موفّق کسی است که به کوتاهی لحظهٔ کار و طولانی‌بودن زمان پاداش دقّت کند و حتّی یک لحظه را غنیمت شمارد و هر فضیلتی را به دست آورد، چون اگر از دست رود، دیگر جبران نمی‌شود.

مگر در حدیث نیامده است:

يُقالُ لِلرّجُلِ: إقرَأ وَارقَ؛ فَمنـزِلُكَ عِندَ آخرِ آيةٍ تَقرَؤُها.[1]

بخوان و بالا برو که جایگاهت، جایی است که آخرین آیه را [در آنجا] بخوانی.

---

[1] - احمد، ۶۷۶۰؛ ابوداود، ۱۴۶۴؛ ترمذی، ۲۹۱۴.

اگر فکر دربارهٔ این عمل، به کار افتد، فوراً تصمیم خواهد گرفت که قرآن را حفظ کند.

تشخیص ایمان در هنگام مصیبت

مومن کسی نیست که تنها عبادات را انجام می‌دهد و از محرّمات دوری می‌کند، بلکه فردی است که ایمان کاملی دارد؛ دلش اعتراض نمی‌کند، وسوسه‌ای به دل راه نمی‌دهد و هر گاه مصیبتش زیاد شود، ایمانش زیاد و اطاعتش قوی می‌گردد. در برخی موارد اجابتی برای دعا نمی‌یابد، امّا باطنش تغییر نمی‌کند، زیرا می‌داند مملوک است و مالکی دارد که بر اساس اراده-اش حکم می‌کند.

اگر اعتراضی، قلب انسان را مشغول سازد، از مقام بندگی خارج شده و به مرحلهٔ رویارویی می‌رسد، چنانچه ابلیس دچار آن شد.

اثر و نتیجهٔ ایمانِ قوی در هنگام مصیبت آشکار می‌شود.

باید همچون یحیی بن زکریاﷺ باشیم که انسانی فاجر بر او مسلّط می-شود و دستور می‌دهد تا کشته شود، [ولی ذرّه‌ای از ایمانش نمی‌کاهد]! و مبادا چنین به ذهنمان رسد که بگوییم: چرا پروردگاری که او را به پیامبری برگزید، از وی حفاظت نکرد؟! همچنین شایسته نیست دربارهٔ هر سلطه‌ای از کافران بر پیامبرانﷺ و مومنان که پاسخی از جانب آنان داده نشده است، چنین فکر کنیم.

یوسف بن یعقوبﷺ از دست رفت و یعقوبﷺ هشتاد سال گریست، ولی نا امید نشد و زمانی که فرزند دیگرش [بنیامین] رفت، فرمود:

عَسَى اللهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا.[1]

امید است که الله ﷻ همهٔ آنان را به سوی من [باز] آورد.

موسی علیه‌السلام علیه فرعون دعا کرد و چهل سال بعد جواب گرفت.

چه بسا مصیبت‌هایی که دامنگیر پیامبر ﷺ شد، ولی فقط بر تسلیم و رضایتش افزود!

اینجاست که معنای رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ[2] «الله متعال از آنان خشنود شد.» و ارزش قوّت ایمان دانسته و آشکار می‌شود؛ و نه فقط در تعداد رکعات نماز.

حسن بصری رحمه‌الله می‌گوید: مردم هنگام آسایش مانند یکدیگرند، امّا با آمدن مصیبت، با یکدیگر تفاوت دارند.

یادآوری نعمت روح

من هم مانند عموم مردم بر اثر مرگ خویشاوندان اندوهگین می‌شدم و تنها به فکر پوسیده‌شدن بدن در قبر بودم.

احادیثی را بدون تفکّر می‌خواندم؛ از جمله این سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

إنّما نَفسُ المؤمنِ طائِرٌ تَعَلَّقَ في شَجَرِ الجَنَّةِ حَتَّى يَرُدَّهُ اللهُ ﷻ إلى جَسَدِهِ يَومَ يَبعَثُهُ.[3]

---

[1] - یوسف/ ۸۳

[2] - البیّنة/ ۸.

[3] - احمد، ۱۵۳۵۰؛ ابن ماجه، ۴۲۷۱.

همانا روح مومن، پرنده‌ای است که در [به] درختان بهشت وابسته است [یا آویزان است] تا زمانی که الله ﷻ آن را در روزی که وی را دوباره زنده می‌کند، به جسمش برگرداند.

از این رو دانستم که مرگ یعنی رفتن به سوی آسایش و نیز فهمیدم که جسم آدمی، شیء مهمّی نیست و مرکبی است که از بین می‌رود و سپس روز رستاخیز دوباره از نو تشکیل می‌شود و نباید در مورد پوسیده‌شدنش فکر کرد. با این فکر که ارواح برای آسایش رفته‌اند، دل انسان آرام می‌گیرد و اندوهی باقی نمی‌ماند. همچنین دیدار با دوستان، از طریق مرگ نزدیک است.

علّت این افسوس، وابستگیِ افراد به شکل‌ها و صورت‌هاست؛ یعنی تنها جسدی زیبا را می‌بینند که از بین رفته و باعث اندوه آنان می‌شود.

جسد به معنای انسان نیست، بلکه مرکب آدمی است و ارواح دچار کهنگی و پوسیدگی نمی‌شوند.

زمانی را به یاد آور که دندانت را بکشی و آن را در حفره‌ای بیندازی، آیا در طول زندگی خبر داری که آن دندان به چه چیز دچار شده است؟! بدن‌ها نیز همچون آن دندان هستند که خبری از آن نداری.

بعلاوه، جایز نیست که به سبب تکّه‌شدن و پوسیدگیِ جسد فرد محبوبت غمگین شوی، بلکه نعمت ارواح و دیدار زودهنگام را به یاد آور که این کار سبب آسان‌شدن غم و اندوه می‌شود.

آشفته نشدن در زمان بلا و مصیبت

برای فرد مومن سزاوار نیست که بر اثر بیماری یا فوت کسی آشفته و پریشان شود. اگر چه غالبًا این کار بر سرشت آدمی دشوار است، امّا باید به

اندازهٔ توان - برای کسب پاداش و یا به منظور آشکارنمودن رضایت به تقدیر الهی - شکیبایی نمود. بدون تردید لحظات اندوه سپری خواهد شد.

انسان سالم نیز باید به لحظاتی بیندیشد که بیمار بوده است؛ آن لحظات کجاست؟! مصیبت رفت و پاداش باقی ماند، چنانچه شیرینی خوشی‌ها از بین می‌رود و گناهش باقی می‌ماند و همچون تمام‌شدن زمان خشم بر تقدیر و باقی‌ماندن سرزنش و عقوبت است.

و آیا مرگ، چیزی غیر از زیادشدن دردهاست که نفس از تحمّل آن ناتوان است و سپس تمام می‌شود؟!

لازم است که فرد بیمار به آسایش بعد از مرگ بیندیشد، چنانچه به سلامتی پس از نوشیدن شربتِ تلخ امیدوار است.

همچنین نباید با تفکّر دربارهٔ پوسیده‌شدن جسم اندوهگین شود، زیرا مرکب چنین است، ولی سوارکار به بهشت یا دوزخ خواهد رفت. بنابراین شایسته است که انسان با تمام وجود به اموری فکر کند که باعث افزایش درجات آدمی می‌گردد. موفّق کسی است که سلامتی را غنیمت شمارد، سپس برترین اعمال را برگزیند و بداند که افزایش منازل در بهشت بر اساس انجام فضایل در دنیاست و عمر، کوتاه و فضایل، بسیارند. در نتیجه، برای انجام اعمال نیک شتاب نماید. چه خوش است طولانی‌بودن آسایشِ پس از رنج! و چه زیباست شادی انسان غمگین! و خوشحالی فرد اندوهگین! هر گاه انسان به دوام خوشی - بدون نقص - در بهشت فکر کند، همهٔ مصیبت‌ها و سختی‌ها برایش آسان خواهد شد.

پرهیز از ریا

فقط انسان فارغ از یاد الهی دوست دارد با مردم بنشیند و کسی که دلش با حق مشغول است، از مخلوق می‌گریزد؛ به عبارتی دیگر هر گاه دل آدمی خالی از شناخت حق باشد، با مخلوقات پُر می‌گردد و در نتیجه، برای آنان عمل می‌کند و به گونه‌ای که خود نمی‌داند، با ریا نابود می‌شود.

پناه بر الله ﷻ از برتردیدن خویش و از ریا. هر کس تنها خودش را ببیند، تکبّر می‌ورزد و فرد متکبّر، احمق است، زیرا با هر صفتی تکبّر ورزد، آن صفت در فردی دیگر بیشتر از او وجود دارد. کسی که برای مردم ریا کند، به گونه‌ای که خود نمی‌داند، آنان را می‌پرستد!

امّا فردی که برای رضایت الله تعالی کار می‌کند، از مخلوق دور است و اگر به او نزدیک گردند، احوالش را طوری می‌پوشاند که از وی دور شوند.

افرادی را دیدیم و می‌بینیم که خودشان نمی‌دانند ریا می‌کنند؛ مثلًا از رفتن به بازار، دیدار دوستان و خریدن کالایی برای خود سر باز می‌زنند! به گمان این که نشست و برخاست با بازاریان ناپسند است! و این کار – نرفتن به بازار– مقامشان را در میان عالمان بالا می‌برد و اگر چنین نکنند، جایگاهشان از بین می‌رود و دیگران دستشان را نمی‌بوسند!

باید دانست که بِشر حافی رحمه‌الله در مجلس عطّار می‌نشست.

و فراتر از همه، پیامبر ﷺ کالاهای مورد نیازش را می‌خرید و آنها را بر دوش خود، حمل می‌کرد..

سیّدنا علی رضی‌الله‌عنه در حالی که امیر مومنان بود، وارد بازار شد و لباسی خرید.

طلحه بن مصرّف رحمه‌الله قاری کوفه بود، زمانی که افراد بسیاری نزدش جمع شدند، به سوی اعمش رحمه‌الله رفت و درس خواند. در نتیجه مردم نزد اعمش رحمه‌الله رفته و طلحه رحمه‌الله را ترک کردند.

صفت کسی که برای مردم عبادت می کند، بر خلاف این افراد است.

می‌توان گفت که این صفت، همهٔ مردم – مگر سلف صالح رحمهم الله – را در بر گرفته است.

ناشایست ترَین گناهان

همهٔ گناهان قبیح هستند، امّا برخی زشت‌تر از برخی دیگرند.

زنا یکی از بدترین گناهان است، زیرا سبب فساد بستر و تغییر نسب می‌شود.

و زنای با زن همسایه زشت‌تر از زنای با زنان دیگر است؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم به نقل از ابن مسعود ﷺ چنین روایت شده است: گفتم: ای رسول‌الله ﷺ! چه گناهی از همهٔ گناهان بدتر و بزرگتر است؟ پیامبر ﷺ فرمود:

أن تَجعَلَ للهِ نِدًّا وهُوَ خَلَقَكَ..

این که برای الله شریکی قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است.

پرسیدم: سپس چه گناهی؟ فرمود:

أن تَقتُلَ وَلَدَكَ مِن أجلِ أن يَطعَمَ مَعَكَ.

این که فرزندت را چون با تو طعام می‌خورد، بکشی.

گفتم: بعد از آن چه گناهی؟ فرمود:

أن تُزانيَ حَليلَةَ جارِكَ.[1]

[1] - صحیح بخاری، ۴۴۷۷؛ صحیح مسلم، ۸۶.

این که با زن همسایه‌ات زنا کنی.

همچنین امام بخاری رحمه الله در «تاریخ بخاری» به نقل از مقداد بن اسود رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

لأَنْ يَزْنِيَ الرَّجُلُ بِعَشْرِ نِسْوَةٍ ، أَيْسَرُ عَلَيْهِ مِنْ أَنْ يَزْنِيَ بِامْرَأَةِ جَارِهِ، ولأَنْ يَسْرِقَ مِنْ عَشَرَةِ أَهْلِ أَبْيَاتٍ، أَيْسَرُ عَلَيْهِ مِنْ أَنْ يَسْرِقَ مِنْ بَيْتِ جَارِهِ.[1]

اگر مردی با ده زن زنا کند، [گناه و عذابش] بر وی آسانتر [و کمتر] از آن خواهد بود که با زن همسایه‌اش زنا کند، و اگر از ده خانه دزدی کند، بر او آسانتر از آن خواهد بود که از خانهٔ همسایه‌اش دزدی نماید [یعنی گناهش کمتر است].

علّت این است که علاوه بر نافرمانی الله تعالی، حقّ همسایگی را نیز رعایت نکرده است.

یکی دیگر از ناشایست‌ترین گناهان این است که فرد پیری زنا کند؛ در حدیث آمده است:

إِنَّ اللهَ يُبغِضُ الشَّيخَ الزَّانِي.[2]

همانا الله تعالی بسیار بر پیرمرد زناکار خشم می‌گیرد.

زیرا هنگام پیری، شهوتِ سرشت از بین می‌رود و نیرویی نیست که بر انسان غلبه کند، ولی انسانِ پیر زناکار آن را تحریک می‌کند و گناهش نوعی لجاجت و سرکشی است.

---

[1] - احمد، ۲۳۳۴۲؛ التاریخ الکبیر، ۸/ ۵۴.

[2] - احمد، ۲۰۸۴۸؛ ترمذی، ۲۵۶۸؛ نسائی، ۲۵۷۰.

از دیگر گناهانی که حکم سرکشی و لجاجت را دارد، پوشیدن ابریشم و طلا توسّط مرد است؛ بویژه انگشتر طلایی که فرد پیر به دست کند که خنک‌ترین و زشت‌ترین کار است.

ریا، تظاهر به فروتنی و پرهیزگاری نیز از همین نوع است، چون علاوه بر رعایت‌نکردن حقوق الله ﷻ، باعث عبادت مخلوق می‌شود.

و نیز معاملهٔ با ربای آشکار خصوصاً از جانب فرد ثروتمند، همین حکم را دارد.

یکی دیگر از بدترین معصیت‌ها این است که بیماریِ انسان پیر طولانی گردد، ولی از هیچ گناهی توبه نکند، برای هیچ لغزشی عذر نخواهد، قرضی را نپردازد و وصیّت به دادن حقّی که بر وی لازم است نیز نکند!

همچنین اگر دزد یا فرد ستمکاری از دزدی و ستمش دست بکشد، ولی حقوق مردم را برنگرداند، یا کسی که در نماز و زکات کوتاهی کرده و جبران نمی‌کند.

از دیگر گناهان زشت این است که مردی در قسم طلاق، حانث شود [بری نگردد]، ولی با زنش همبستری کند!

معصیت‌های دیگر را نیز بر آنچه بیان شد، قیاس کن. گناهان بسیاری وجود دارد و زشت‌ترین آنها نیز بر کسی پوشیده نیست.

این گناهان ناشایست –علاوه بر زشتیِ خودشان– نوعی سرکشی در برابر دستور الله ﷻ است، بنابراین انجام‌دهندهٔ آنها مستحقّ لعنت و عقوبت مداوم می‌گردد.

به نظر من نوشیدن شراب نیز از همین نوع است، زیرا از لحاظ اصل، بو و طعمش – همان طور که می‌گویند– پسندیده نیست، و چنانچه بیان می‌شود لذّت، بعد از نوشیدن تلخیِ آن حاصل می‌شود. از این رو انجام آنچه طبیعت

آدمی مایل به آن نیست –برای این که باعث لذّت شود– عناد و سرکشی است.

از الله ﷻ ایمانی می‌خواهیم که ما را از مخالفت با او باز دارد، همچنین توفیقی که باعث رضایتش گردد. همانا ما از آنِ او و برای او هستیم.

شیوهٔ برخورد با فرد خشمگین

هر گاه دیدی که دوستت خشمگین شده و سخنان ناشایستی بر زبان می‌آورد، لازم نیست که انگشت به دهان گیری یا او را مواخذه نمایی، زیرا در آن حالت همچون فرد مستی است که نمی‌داند چه می‌کند. صبر کن و بر وی فریاد نزن، چرا که شیطان بر او غلبه کرده، در نتیجه، حیران گشته و عقلش را از دست داده است.

اگر علیه او کاری کنی یا جوابش را دهی، مانند فرد عاقلی هستی که با دیوانه‌ای روبرو شده یا انسان بیداری که بخواهد فرد بیهوشی را بیدار کند. بنابراین تو گنهکاری.

با مهربانی به وی بنگر و به تقدیر الهی دربارهٔ او دقّت کن. همچنین ناراحت نشو و کمی شوخی کن و بدان که چون به هوش آید، از کرده‌اش پشیمان خواهد شد و ارزش صبرت را درک خواهد کرد.

کوچکترین کار این است که رهایش کنی تا خشمش از بین برود.

شایسته است فرزند در هنگام خشم پدر و زن در زمان غضب شوهر چنین کاری انجام دهد؛ وی را رها کند و فریاد نزند، زیرا به زودی پشیمان گشته و معذرت خواهی خواهد کرد.

اگر در لحظهٔ خشم جوابش داده شود، دشمنی وی ثابت می‌ماند و هنگامی که به هوش آید، حقّش را خواهد گرفت.

امّا بیشتر مردم چنین نمی‌کنند. اگر فرد خشمگینی را ببینند، جوابش را با رفتار و گفتار می‌دهند، ولی این کار حکیمانه‌ای نیست، بلکه حکمت، آن چیزی است که بیان شد.

وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.[1]

و فقط دانشوران [آگاهان] آن را می‌دانند.

دوراندیشی

هر کس به عواقب امور نیندیشد و برای رویارویی با حوادث آماده نگردد، برخوردار از عقلی کامل نیست!

این را در تمامیِ حالات، معتبر بدان؛ مثلًا اگر شخصی به جوانی‌اش مغرور شود و به گناه‌کردن ادامه دهد و برای توبه، امروز و فردا کند، شاید ناگهان مرگ فرا رسد و نتواند به آنچه خواسته، دست یابد.

همچنین اگر برای عمل و فراگیری علم، امروز و فردا کند؛ زمان می‌گذرد و به هدف نمی‌رسد. چه بسا برای کاری نیک یا وقفِ قسمتی از اموالش تصمیم بگیرد، ولی تاخیر کند و ناگهان مرگش فرا رسد.

عاقل کسی است که دوراندیش باشد و بر اساس آنلاِ عمل نماید. در این صورت اگر عمرش طولانی شود، ضرر نکرده و چنانچه حادثه‌ای پیش آید، آماده است.

در امور دنیوی نیز باید انسان آینده‌نگر باشد؛ به عنوان نمونه اگر به امید نزدیکی و اطمینانش از حاکم، به برخی از زیردستانش، بدی نماید، ممکن است آن فرد حاکم تغییر کند و دشمنش، حاکم شود و از وی انتقام گیرد.

---

[1] - العنکبوت/ ۴۳.

یا مثلًا به برخی از دوستان که پایینتر از او هستند، ستم کند، غافل از این که شاید روزی برتری یابند و بیش از آن، بر وی ستم کنند.

آمادگی برای مردن

کسی که بداند به زودی از مکّه می‌رود، بسیار طواف کعبه را به جای خواهد آورد؛ بویژه اگر – به سبب پیری و ضعیفی- امیدی به بازگشت نداشته باشد.

همچنین شایسته است برای فردی که – به سبب پیری- مرگش نزدیک است، لحظات را غنیمت بداند و با آمادگی کامل منتظر باشد، چرا که دوران جوانی به سر رسیده، پیری به سراغش آمده، توان، از بین رفته و تنها تسلیم در برابر مرگ باقی مانده است.

بنابراین تلاش و شتاب برای پاک‌شدن به منظور استقبال از مرگ لازم است.

کدام یک از خوشی‌های دنیا برای فردی که روزهای سلامتی‌اش در معرض نابودی است، گوارا خواهد بود و نیز کسی که عمرش رو به اتمام است و دیگر دوامی ندارد؟!

چنین شخصی باید به آینده فکر کند و مهم‌ترین کار، همین است.

مگر از پیامبر ﷺ روایت نشده که:

ما مِنكُم أحدٌ إلّا و يُعرَضُ عَلَيهِ مَقعَدُهُ بِالغداةِ والعَشِيِّ مِنَ الجَنَّةِ أو النّارِ، فَيُقالُ هذا مَقعَدُك، حِينَ يَبعَثَكَ اللهُ.[1]

---

[1] - صحیح بخاری، ۱۳۷۹؛ صحیح مسلم، ۲۸۶۶.

بر هر یک از شما جایگاهش از بهشت یا دوزخ، صبح و شام عرضه شده و گفته می‌شود: این جایگاه توست زمانی که الله ﷻ تو را برانگیزد.

افسوس بر کسی که مورد تهدید قرار گیرد! و چه خوش است زندگی همراه بهترین آروزها و وعده‌ها!

کسی که به سن هفتاد سالگی رسیده، باید بداند که لحظهٔ رفتن بسیار نزدیک است!

پیشوای رسولان و سرور راضی شوندگان ﷺ

هر کس می‌خواهد به حقیقت رضایت خویش از تقدیر الهی پی ببرد و بداند رضایت از کجا سرچشمه می گیرد، باید به کردار پیامبر ﷺ دقّت کند.

هنگامی که شناخت رسول‌الله ﷺ از الله ﷻ کامل شد، یقین کرد که الله ﷻ مالک است و مالک حقّ تصرّف در مملوک را دارد. همچنین باور کرد که الله ﷻ حکیم است و کاری بیهوده انجام نمی‌دهد. از این رو همچون فرد مملوک تسلیم مالکی حکیم شد. به حوادث عجیبی دچار می‌شد، ولی در ایمان و سرشتش خللی وارد نمی‌کرد و با زبان حال نیز نمی گفت: اگر چنین و چنان می‌شد! بلکه همچون کوه در برابر تندبادها پایدار بود.

این حالت سرور رسولان ﷺ بود؛ در حالی که کفر، دنیا را پُر کرده بود، تنها به سوی مردم مبعوث شد، از مکانی به مکانی دیگر می‌رفت، به دار خَیزُران[۱] پنهان می‌شد، هر گاه از خانه بیرون می‌رفت، مشرکان او را اذیّت

---

[۱] - یعنی دار الأرقم بن أبی الأرقم. سپس این منزل منسوب به خیزران – همسر مهدی خلیفهٔ عباسی – شد.

کرده و پایش را زخمی می‌نمودند، هنگامی که سجده می کرد، شکمبهٔ شتر بر پشتش می‌انداختند،[۱] امّا او ساکت و آرام بود... در هر موسمی حاضر شده و می‌فرمود:

مَن يُؤوِيني؟ مَن يَنصُرُنِي؟.[۲]

چه کسی مرا جای می‌دهد؟ چه کسی مرا یاری می کند؟...

سپس از مکّه خارج شد و فقط در پناه فردی کافر توانست به آنجا بر گردد.

با وجود همهٔ این مشکلات، هرگز شکایت و اعتراض نکرد. اگر فردی غیر از پیامبر ﷺ به چنین مشکلاتی دچارمی‌شد، قطعًا می گفت: پروردگارا! تو مالک مخلوقاتی و بر یاریِ من توانایی؛ پس چرا کمکم نمی کنی؟! چنانچه سیّدنا عمر فاروق رضی الله عنه روز صلح حدیبیّه گفت: مگر ما بر حقیقت نیستیم؟ پس چرا خواری و زبونی در دینمان را بپذیریم؟! زمانی که این سخن را گفت، پیامبر ﷺ فرمود:

إنّي عبدُالله، و لَن يُضَيِّعَني.[۳]

همانا من بندهٔ الله ﷻ هستم و او هرگز مرا ضایع نخواهد کرد.

این سخن رسول‌الله ﷺ یعنی همان چیزی که بیان شدز «همانا من بندهٔ الله هستم.»؛ یعنی اقرار به مالک‌بودن الله ﷻ گویا پیامبر ﷺ فرمود: من مملوکی هستم که هر چه الله بخواهد با من انجام می‌دهد. و «مرا ضایع

---

[۱] - صحیح بخاری، ۲۴۰؛ صحیح مسلم، ۱۷۹۴.

[۲] - احمد، ۱۴۰۴۷.

[۳] - صحیح بخاری، ۳۱۸۲؛ صحیح مسلم، ۱۷۸۵.

نخواهد ساخت.» بیانگر حکمت الله متعال است؛ یعنی او کار بیهوده‌ای انجام نمی‌دهد.

همچنین با وجود این که خزینه‌های آسمان‌ها و زمین در اختیار الله است، پیامبر ﷺ با گرسنگی آزمایش شد و سنگ بر شکم می‌بست.

یارانش رضی الله عنهم کشته شدند، چهرهٔ وی زخمی شد، دندان رباعی‌اش شکست، عمویش رضی الله عنه تکّه تکّه شد... و او همچنان ساکت بود و اعتراضی نداشت.

فرزندی به وی عطا گشت و سپس از او گرفته شد. پس از او، با حسن و حسین رضی الله عنهما سرگرم بود و از طریق وحی، فهمید که به چه حوادثی دچار خواهند شد.

با وجود أم‌المومنین عایشه صدّیقه رضی الله عنها آرامش می‌گرفت، امّا بر اثر تهمت‌زدن به او، زندگی‌اش تیره گشت.

معجزاتی آشکار می‌کرد، امّا مُسَیلَمَه، عَنسِی و ابن صیّاد در برابرش ایستادند.

جبرئیل امین و صادق علیه السلام نزدش می‌آمد، ولی مشرکان می‌گفتند که او دروغگو و ساحر است!

سپس دچار بیماری شد و بسیار ضعیف و رنجور گشت، امّا همچنان آرام و ساکت بود.

تمام حالاتش تعلیم صبر بود.

سپس در حالی که بر روی گلیمی نمدبسته بود و لباسی خشن به تن داشت، روح بزرگش گرفته شد. بله چنان صبر نمود که هیچ پیامبری قبل از او، آن چنان صبر نکرد و اگر فرشتگان به مشکلات او دچار می‌شدند، نمی‌توانستند همچون او صبر و تحمّل کنند.

همسرت؛ زیباتر از همهٔ زنان

بیشترین خواهشات حسّی مربوط به زنان است.

گاهی اوقات انسان، زنی را در لباسش می‌بیند و گمان می‌کند که از همسرش زیباتر است، یا زیبایی‌هایی را تصوّر می‌کند و تنها به زیبایی زن توجّه دارد. در نتیجه برای ازدواج و همبسترشدن با فلان زن تلاش می‌کند. زمانی که مرادش برآورده شود، به عیوبی که قبلًا توجّه نداشته، فکر کرده و خسته می‌گردد. بنابراین به دنبال همسری دیگر می‌افتد و نمی‌داند که شاید حصول اهداف ظاهری توأم با مشقّت‌هایی باشد؛ مثلًا شاید همسر دوم، بی-دین، بی‌عقل، بدون محبّت و بی‌تدبیر باشد و در نتیجه به ضررهایی بیش از فواید، دچار شود!

این همان علّتی است که زناکاران را به فحشا مبتلا کرده و بدون توجّه به عیوب زنان، با آنان مجالست می‌کنند. لحظه‌ای لذّت می‌برند و سپس به فکر زنی دیگر می‌افتند!

فرد عاقل باید بداند که به طور کامل راهی برای رسیدن به هدف — آن گونه که می‌خواهد- نیست.

وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ.[1]

در حالی که آن را [اگر به خودتان می‌دادند] جز با چشم‌پوشی [و بی‌میلی] نسبت به آن، نمی گرفتید.

هیچ چیز همچون این سخنِ الله تعالی زنان دنیا را —در برابر زنان آخرت- پایین نمی‌آورد:

وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ .[1]

---

[1] -البقرة/ ۲۶۷.

و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت.

انسان باغیرت از کثافتی ظاهری و بداخلاقی باطن بر حذر است. از این رو باید به داشتن زنی قانع شود که در باطن، دیندار و در ظاهر، باحجاب و باقناعت است، زیرا چنین همسری سبب آرامش و خوشیِ دل می گردد. و هر چه همسران انسان بیشتر شود، مشغولیّت فکر و دل و رقّت دینش نیز بیشتر می‌شود.

فضیلت علم حدیث و محدّثان

علم حدیث همان شریعت است، چون تبیین کنندهٔ قرآن کریم، روشنگر حلال و حرام و بیانگر سیرهٔ پیامبر ﷺ و یارانش رضی الله عنهم است.

امّا برخی از افراد، احادیثی دروغین ساختند و سخنان ناشایستی وارد روایات کردند.

اگر فرد پرهیزگار و انسان سخنور، موفّق شوند، تنها احادیث صحیح را بیان خواهند کرد، ولی چنانچه توفیق نیابند، فرد پرهیزگار با شنیدن هر حدیثی -چون گمان نیک به راویان دارد- به آن عمل می کند! و فرد سخنور نیز هر چه را ببیند -چون آگاه به صحیح و غلط نیست- به زبان می آورد! در نتیجه، احوال پرهیزگار در حالی که خود نمی‌داند، فاسد می‌شود و از جادهٔ هدایت منحرف می گردد.

و از آنجا که در چنین صورتی، سخنان فرد سخنور مبتنی بر اموری فاسد و محال است، احوال او و دیگران به فساد و تباهی کشیده می‌شود.

---

[1] - البقرة/ ۲۵.

در گذشته، عمر گروهی از افرادِ به ظاهر پرهیزگار، با عمل به احادیث و روایاتی اشتباه، در راه نادرست تباه می‌شد. همچنین آنان استفادهٔ عالمان را از امور مباح، عیب می‌دانستند و گمان می‌کردند که دین یعنی بیچارگی و عمل بدون دلیل و مدرک! [امروزه نیز چنین افرادی وجود دارند.]

واعظان نیز سخنانی که از پیامبر ﷺ و یارانش ﷺ نقل نشده بود را به مردم بیان می‌کردند و به باور آنان شریعت عبارت بود از امور محال.

پاک و منزّه است پروردگاری که این شریعت را با اخبار برترین افراد حفاظت نمود؛ به گونه‌ای که تحریف غلوکنندگان و نسبت‌دادن افراد باطل را از شریعت زدودند.

اسیر تمایلات نفسانی

شنیده‌ام که در گذشته، یکی از فاسقان گفته است: زندگی چیزی جز پیروی از هوای نفس نیست؛ فرقی نمی‌کند اشتباه یا درست باشد!

دربارهٔ این فرد اندیشیدم و دانستم که دل‌مرده، بی‌غیرت و بی‌ننگ بوده است! و چنین فردی از جنس آدمیان نیست!

گاهی اوقات فردی به جنگ می‌رود تا او را ترسو نپندارند، یا بارهایی را متحمّل می‌شود که نگویند کوتاهی کرده است. همچنین ننگ دارد و در برابر فقر و نداری صبر می‌کند تا تحقیر نشود. حتّی اگر به فرد جاهلی بگویند: ای جاهل! خشمگین می‌شود.

امّا فردی که از دیده‌شدن در حالت مستی باکی ندارد و برایش مهم نیست که در این کار مشهور گردد و تحقیر او از جانب دیگران، رنجش نمی‌دهد؛ چنین فردی مانند چهارپایان است.

و کسی که بخواهد از خواهشات منفیِ نفس پیروی کند، تنها در صورتی لذّت خواهد برد که از رنج و سرزنش نترسد و بی‌آبرو باشد که چنین کسی، آدم نیست.

و گر نه شخصی که شراب بنوشد و در میان مردم مجازات گردد، چه لذّتی خواهد برد؟! آیا همین مجازات برایش کافی نیست؟! نه، بلکه چنین فردی بیشتر گناه خواهد کرد.

همچنین چه لذّتی برای کسی است که به تنبلی عادت کرده و در حالی که هم‌سالانش عالم شده‌اند، او جاهل مانده، یا دیگران ثروتمند شده‌اند و او هنوز فقیر است؟! آیا با وجود این، تنبلی و تن‌پروری معنایی دارد؟! اگر فرد زناکار به سخن مردم دربارهٔ خویش و کیفر زنا توجّه کند، حتماً از این کار دست خواهد کشید، ولی تنها لذّت حاضر را همچون درخششی می‌بیند. چقدر بد است پیامد افسوسی طولانی!

همهٔ این مجازات‌ها، دنیوی است، ولی در آخرت، به عذابی همیشگی دچار خواهد شد:

وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا.[1]

کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن هراس دارند.

از الله‌ﷻ ننگ‌داشتن از رذیلت‌ها و همّتی برای کسب فضایل درخواست می‌کنیم که همانا او بسیار نزدیک و پاسخگوست.

[1] - الشوری/ ۱۸.

فراموش نشدن گناه

گاهی اوقات، عقوبت‌ها ناگهان فرا می‌رسد و در برخی موارد، بر اثر بردباری پروردگار، به تاخیر می‌افتند.

عاقل کسی است که هر گاه گناه کند، فوراً توبه نماید.

چه بسیارند افرادی که فریب فرصت‌دادن به گنهکاران را خوردند، ولی خود مهلت و فرصتی نیافتند!

عبدالمجید بن عبدالعزیر می گوید: مردی در خراسان نزد ما بود که در سه روز مصحفی را نوشت. مردی وی را دیدار کرد و پرسید: در چند روز آن را نوشتی؟ او با انگشت سبّابه، وسطی و ابهام اشاره نمود و گفت: در سه [روز]، ﴿وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ﴾[1]؛ «و هیچ گونه رنج و سختی به ما نرسید.»، در نتیجه، هر سه انگشتش بی‌حس شد و دیگر نتوانست از آنها استفاده کند.

فرد سخنوری گمان کرد که می‌تواند مانند قرآن بیاورد! به حجره‌ای رفت، تنها نشست و گفت: مرا سه روز مهلت دهید! پس از سه روز نزدش رفتند و دیدند در حالی که دستش بر روی قلم خشک شده، مرده بود.

گاهی اوقات عقوبت به تاخیر می‌افتد و در آخر عمر به سراغ انسان می‌آید. ای وای از طولانی‌شدن عقوبت و هلاکت در کهنسالی به سبب گناهانی که در جوانی صورت گرفته است!

بنابراین از پیامد گناهان بر حذر باش و فوراً برای زدودنش، توبه کن، زیرا تاثیرات بدی دارد و شاید جمع گردد و یکباره به سراغ انسان آید.

---

[1] - ق/ ۳۸.

گمراهی جاهلان

در شگفتم از افراد باغیرتی که بیش از اندازه، متکبّرند! بویژه قوم عرب؛ کسانی که حاضرند کشته شوند، امّا فردی حتّی یک کلمه علیه آنان نگوید! گروهی از آنان اسلام را دریافتند، ولی پس از آن، گفتند: چگونه رکوع و سجده کنیم و کمر خویش را خم نماییم؟

با وجود این غیرت، در برابر چیزی که پست و پایین‌تر از آنان بود، فروتنی می‌کردند؛ یکی سنگ می‌پرستید و دیگری چوب! و گروهی نیز اسب و گاو!

بدون تردید این افراد، پست‌تر از ابلیس هستند، زیرا ابلیس —چون ادّعای کمال داشت– از سجده کردن بر انسان ناقص سر باز زد و گفت:

أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ.[1]

من از او بهترم.

همچنین فرعون هرگز چیزی را نپرستید!

شگفتا از حقارت این افراد متکبّری که سنگ یا چوبی را تعظیم می‌کنند! در حالی که باید شئ ناقص در برابر انسان کامل، تعظیم کند!!

سخن الله ﷻ دربارهٔ مذمّت بت‌ها بیانگر همین معناست:

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا.[2]

---

[1] – ص / ۷۶.

[2] – الأعراف / ۱۹۵.

آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند؟! یا دست‌هایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟! یا چشم‌هایی دارند که با آن بنگرند؟! یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟!

یعنی شما این اعضای متحرّک و حسّاس را دارید، ولی آنان نه، پس چگونه فردی کامل برای چیزی ناقص سجده می‌کند؟!

در حقیقت خواهشاتِ منفیِ این قوم؛ یعنی پیروی از پیشینیان و شیرین-دانستنِ آنچه با فکر خویش اختراع نمودند باعث تباهی عقولشان گردید و به حقایق امور پی نبردند!

علاوه بر این، حسادت باعث شد که گروهی حق را –علی‌رغم این که آن را شناختند– نپذیرند!

مثلًا أميّة بن أبي الصَّلت به رسالت پیامبر ﷺ اقرار کرد و به قصد ایمان-آوردن به راه افتاد، امّا برگشت و گفت: به پیامبری که از ثقیف نیست، ایمان نمی‌آورم.

ابوجهل می‌گفت: والله؛ محمّد هرگز دروغ نمی‌گوید، ولی اگر علاوه بر خدمت به کعبه و نگهبانی از حجّاج، رسالت هم مخصوص بنی‌هاشم باشد، برای ما چه باقی می‌ماند؟![1]

از تاریکیِ حسادت، پنهانیِ تکبّر و حماقت هوسی که نور عقل را از بین ببرد، به الله ﷻ پناه می‌بریم و از وی هدایت و عمل بر اساس حق را خواستاریم.

---

[1] – با توجّه به شرایط موجود، پس از این مطلب، یک پاراگراف دو خطّی –در ترجمه– حذف شده است.

دست نیافتن به متاع دنیا؛ نعمتی نیازمند شکر

دربارهٔ سخن شیبان راعی رحمه‌الله فکر کردم که به سفیان رحمه‌الله گفت: ای سفیان! نرسیدن به متاع دنیا را نعمتی از جانب الله بر خود بدان، چون الله تعالی از روی بخل، چنین نمیَ کند، بلکه به سبب لطف و مهربانی، چیزی را از تو باز می‌دارد. این سخن را سخن فردی دانستم که حقایق را شناخته است.

گاهی اوقات انسان، زنان زیبارو را می‌خواهد، ولی به خواسته‌اش نمی‌رسد. این ناتوانی به فایدهٔ اوست، زیرا اگر به آنان رسد، دلش به منظور حفاظتشان یا تلاش در مایحتاج آنان آشفته می‌گردد. اگر عشق او به آنان زیاد شود، عمرش تباه می‌گردد و در عوضِ فکر دربارهٔ آخرت، مشغول آنان می‌شود. و چنانچه او را نخواهند، هلاکت و بدبختی بزرگی خواهد بود. بعلاوه، اگر نتواند نفقهٔ زنان را بدهد، جوانمردی و آبرویش را از دست می‌دهد. و چون معشوقش بمیرد، از آه و افسوس هلاک می‌گردد. از این رو کسی که به دنبال برترین‌ها باشد، به گونه‌ای که خود ندانسته، چاقویی را برای کشتن خویش انتخاب کرده است.

همچنین رزق و روزی به اندازه‌ای که سدّ رمق شود، نعمت است. از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نقل شده که فرمود:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتاً[1]

الهی! رزق آل محمّد را به اندازه‌ای بگردان که سدّ رمق‌شان باشد.

ثروت زیاد، فکر انسان را مشغول می‌کند.

عاقل کسی است که بداند دنیا برای خوشگذرانی آفریده نشده و در هر حال قانع باشد.

---

[1] - صحیح بخاری، ۶۴۶۰؛ صحیح مسلم، ۱۰۵۵.

توصیه‌ای به کهنسالان

شنیدم که علی بن حسن واعظ رحمه‌الله بر روی منبر می‌گفت: سوگند به الله! دیشب از دست نفس خود گریستم.

به فکر افتادم و گفتم: نفسش چکار کرده که او را به گریه انداخته است؟! مردی است ثروتمند، دارای کنیزک‌های تُرکی و نیز شنیده‌ام که چندین زن دارد. همچنین از بهترین مرغ‌ها و شیرینی‌ها می‌خورد، درآمدی بسیار، ثروتی فراوان و جایگاهی فراخ و گسترده دارد و به مردم نیز بسیار می‌بخشد. علاوه بر این، عالِم است و بسیاری از دانشمندان را با احساناتش در اختیار گرفته و دستِ با بخششی دارد. پس چه چیز وی را به گریه انداخته است؟!

پس از تفکّر دانستم که نفس، مرزی برای توقّف ندارد، بلکه تمایلات نفس بی‌نهایت است؛ به عبارتی دیگر هر گاه هدفی از اهدافش حاصل شود، به دنبال هدفی دیگر است و در نتیجه، عمر انسان تباه می‌گردد، جسم، ضعیف و معیوب می‌شود، جایگاهش را از دست می‌دهد و مرادش نیز به دست نمی‌آید.

نادان‌ترین فرد، شخص پیری است که دخترکی را به عنوان همسر برگزیند! سوگند به الله که بهرهٔ کامل در هنگام جوانی است و اگر دختر، بالغ نباشد، بهره‌ای حاصل نمی‌شود! و هر گاه بالغ شود، به فکر کثرت جماع است، امّا مرد پیر توان انجام آن را ندارد! و هر چند بر خود فشار آورد، نمی‌تواند خواستهٔ زن را برآورده سازد و ضعف و هلاکت خودش نیز تسریع می‌شود.

فرد پیر نباید فریب اشتیاقش به جماع را بخورد، زیرا شهوت انسانِ پیر همچون فجر کاذب است که حقیقتی ندارد. افراد پیری را دیدیم که کنیزکانی خریده و با آنان همبستر گشته‌اند، سپس سبب مرگشان شده است.

اگر فرد پیر، فقط به ملاعبه و لذّت – بدون وطی- اکتفا کند، هرگز زن نمی‌پذیرد، و حتّی دشمن مرد می‌گردد و شاید شهوت بر وی غلبه نماید و از راه خارج شود یا به فکر کشتن مرد بیفتد.

زشت است که فردی با بیش از شصت سال سن، به فکر زیادکردن همسر باشد!

اگر قبل از شصت‌سالگی، زنی دیندار نصیبش شد، باید که حقوق او را رعایت و نقصان خویش را جبران کند؛ گاهی با انفاق و زمانی با خوش‌اخلاقی. همچنین بسیار از احوال زنان نیکوکار و پرهیزگار به وی تعریف کند و فراوان به یاد آخرت و نکوهش دنیا باشد.

اگر توانست با بچه‌ای وی را مشغول سازد، حتمًا چنین کند که این کار سبب می‌شود مرد نیرویش را به دست آورد. اگر با زن وطی نمود، برای حفظ قوّت خویش و راضی‌نمودن زن، تلاش کند که انزال نشود.

خطاب به بِشر گفتند: چرا ازدواج نمی‌کنی؟ گفت: با چه چیز زن مسلمانی را فریب دهم در حالی که الله می‌فرماید:

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ.[1]

و مانند همان [وظایفی] که بر عهدهٔ زنان است به طور شایسته به نفع آنان [بر عهدهٔ مردان] است.

خوشبختی؛ یعنی پندگرفتن از سرنوشت دیگران

یکی از عجایب، فریب‌خوردن انسان و آرزوی اصلاح‌شدن در آینده است!

---

[1] - البقرة/ ۲۲۸.

چنین آرزویی، پایانی ندارد و برای این فریب، مرز و اندازه‌ای نیست؛ هر چه با سلامتی صبح و شب کند، فریبش، بیشتر و آرزویش طولانی‌تر می‌شود!

چه موعظه‌ای رساتر و بهتر از این که سرزمین همنشینان؛ یعنی احوال برادران و قبور محبوبان را ببینی و بدانی که تو نیز در آینده مانند آنان خواهی شد. امّا تا سبب تنبیه دیگران نشوی، آگاه نمی‌گردی؟! قسم به الله که این کار افراد نادان است! هرگز کسی که عاقل باشد، چنین نمی‌کند.

بله، به الله ﷻ سوگند که انسان عاقل سلامتی را غنیمت می‌شمارد و برای دوران بیماری، توشه آماده می‌کند و هنگام قدرت به فکر زمان تنگدستی است؛ بویژه کسی که بداند درجات آخرت بر اساس تلاش انسان، افزایش می‌یابد و پس از رفتنِ فرصت، جبرانِ آن ممکن نیست.

فرض کن که گنهکار بخشیده شود، ولی آیا به درجهٔ افرادی که برای آخرت تلاش کردند، می‌رسد؟!

اگر کسی به فکر بهشتی باشد که مرگ، بیماری، خواب و غم در آن نیست و حتّی خوشی‌هایش همیشگی است و به اندازهٔ کوشش فرد، افزایش می‌یابد؛ چنین فردی زمان را غنیمت خواهد دانست، تنها هنگام نیاز می‌خوابد و لحظه‌ای از تلاش غافل نخواهد شد.

هر کس دقّت کند که لذّت‌های فلان گناه تمام شده و هنوز آفاتش باقی است، دیگر آن گناه را انجام نخواهد داد؛ خصوصاً گناهانی که پیامدهایشان مداوم و پایدار است؛ مثلًا با زنی شوهردار زنا کند و حامله گردد و سبب تغییر نسل و محدودکردن میراث دیگران شود. سبب پیامدهای پایدار چنین گناهی، فقط شومیِ یک لحظه است.

از الله ﷻ توفیقی را خواستاریم که باعث هدایت و اصلاح و مانع فساد گردد. همانا او بسیار نزدیک و پاسخگوست.

راه رسیدن به بهشت

گاهی اوقات من دربارهٔ ورود به بهشت و ماندن در آن - بدون بیماری، خستگی، خواب و آفت و با وجود صحّت همیشگی، اهداف پیوسته و بدون عیب در نعمت‌هایی که هر لحظه تازه می‌شود با افزایشی بی‌نهایت - فکر می‌کنم... سپس سبکسری می‌نمایم و نزدیک است که سرشتم - اگر شریعت این امور را بیان نمی‌کرد - تصدیقشان نکند!

بدیهی است که آن منازل بر اساس تلاش فرد در دنیاست.

شگفتا از کسی که لحظه‌ای از اوقات دنیا را ضایع می‌کند! گفتن یک سبحان‌الله باعث کاشت درخت خرمایی در بهشت می‌شود که میوه و سایه‌اش همیشگی است.

همهٔ مصیبت‌ها در میانهٔ روز [زندگی] است، ولی اکنون خورشید عمر به زردی گراییده است، پس قبل از غروب، بشتابید!

تنها فکر در این راه کارساز است؛ آن هم زمانی که با عقل همراه شود و دربارهٔ عواقب امور بیندیشند و پس از آن، سیرهٔ تلاش‌گران را بررسی نمایند که این کار سبب تفکّر در فضایل متفاوت و در نتیجه توفیق می‌شود و تو را برای انجام کار نیک، آماده می‌سازد.

امّا همنشینی با افرادی که فقط به فکر دنیا هستند، از بزرگترین اسباب بیماری فکر و عقل است. دوری از شرّ، نوعی پیشگیری و پیشگیری، علّت سلامتی است.

اسباب غم و اندوه

از دیدگاه من دلایل غم و اندوه عبارتند از: دوری از الله ﷻ و روی‌آوردن به دنیا، زیرا غالبًا هرگاه انسان متاع دنیا را از دست دهد، اندوهگین می‌شود.

ولی کسی که الله ﷻ را بشناسد، از آنجا که راضی به تقدیرالهی است، راحت و آسوده زندگی می‌کند؛ اگر اجابتی برای دعایش نبیند، اعتراض نمی‌کند، چرا که مملوك و با تمام وجود در اختیار الله ﷻ است.

چنین فردی، به دنبال ثروت‌اندوزی، مشغول‌شدن با مخلوق و لذّت‌بردن از خواهشات نفسانی نیست، چون یا مشغول به شناخت الله ﷻ و عبادت است؛ به عبارتی دیگر از اشیاء فناپذیر دست می‌کشد تا به امور جاوید رسد. و یا شوقی در شناخت الله ﷻ دارد؛ یعنی مشغول به پروردگار و غافل از غیر اوست، در خلوت با پروردگارش تربیت یافته، عادت به مناجات با او دارد، از نشست و برخاست با مخلوق به وحشت می‌افتد و راضی به تقدیر الهی است. از این رو زندگی وی با پروردگار همچون زندگی عاشقی است که با معشوقش خلوت نموده و تنها او را می‌خواهد و به دیگران اهمّیت نمی‌دهد.

برعکس، اگر کسی باشد که این امور نصیبش نشود، همیشه دچار نقصان و تیرگی است، زیرا علاوه بر از دست دادن آخرت، به اهداف دنیوی نیز نمی‌رسد و همیشه در حسرت باقی می‌ماند.

از الله ﷻ خواهانیم که ما را شایستهٔ آن امور نیکِ همیشگی گرداند و فقط با توفیق و توان الله تعالی این کار ممکن است.

اخلاق بزرگان

نشانهٔ نادانی است که جواب دشمن یا فرد حسود را با مخاصمه و جدل بدهی، بلکه لازم است که– اگر حالش را بشناسی– ظاهراً به گونه‌ای رفتار کنی که باعث صلح میان شما شود؛ یعنی اگر عذرخواهی نمود، عذرش را بپذیر، چنانچه جدل نمود، تو در گذر و به او نشان ده که عاقبتِ کارش

نزدیک است، امّا در باطن از وی بر حذر باش؛ هرگز به او اعتماد نکن، و بر عکس ظاهر، در باطن از او دوری نما.

اگر به فکر آزاردادنش افتادی، بهترین راه، اصلاحِ خود و تلاش در اموری است که باعث برتری تو گردد.

بزرگترین عقوبت علیه او این است که به منظور رضایت الله، او را ببخشی.

اگر او در دشنام‌دادن زیاده‌روی کرد، تو در بخشش چنین کن، زیرا این کار سبب خواهد شد که عموم مردم - در عوض تو- وی را دشنام دهند و افراد آگاه بردباری‌ات را بستایند![1] آزار رساندن به وی از این طریق بهتر است که سخنی به او بگویی و چندین برابرش را بشنوی.

همچنین اگر خصومت کنی، می‌داند که دشمنش هستی، از این رو احتیاط می‌کند و زبان می‌گشاید، امّا با بخشیدن، از باطنت باخبر نمی‌شود و در این حالت می‌توانی انتقام بگیری. اگر کاری کنی که به دینت ضرر رساند، او از تو انتقام گرفته است! هرگز کسی که گناه بر وی چیره گشته، پیروز نشده و بخشش، بسیار زیباست.

بخشش تنها از کسی صادر می‌شود که باور کند تسلّط چنین فردی علیه او، عقوبتِ گناهی، ترفیع درجه و یا برای آزمایش است. بنابراین چنین فردی دشمن را نمی‌بیند، بلکه قدرت الله ﷻ را مشاهده می‌نماید.

همهٔ خیر در انتخاب الله ﷻ

هر گاه به رنج و مشکلی دچار شدی که رهایی از آن برایت سخت بود، پس از توبه، تنها کاری که می‌توانی انجام دهی، دعا و بازگشت به سوی الله

[1] - البتّه باید انگیزهٔ بردباری و بخشش، رضایت الله ﷻ باشد و نه تعریف مردم.

متعال است، زیرا لغزش‌ها اسباب عقوبتند و اگر لغزش با توبه از بین رود، سبب عقوبت نابود می‌شود.

اگر توبه و دعا نمودی، ولی اثری از اجابت ندیدی، اعمالت را بررسی کن؛ شاید توبهٔ صحیحی انجام ندادی، آن را تصحیح و سپس دعا کن و خسته نشو. شاید مصلحت در تاخیر اجابت بوده و یا به طور کل، اجابت‌نشدن دعا به سود تو باشد. بنابراین هم پاداش می‌گیری و هم به منافع خویش می‌رسی. یکی از فایده‌هایت این است که به آنچه بخواهی، نرسی، بلکه در عوض، چیز دیگری نصیبت شود.

اگر ابلیس آمد [وسوسه کرد] و گفت: چقدر دعا کردی و اجابت نشد! در جوابش بگو: من با دعا، عبادت پروردگارم را به جای می‌آورم و یقین دارم که پاسخم را می‌دهد، امّا برخی اوقات به سبب مصلحت‌هایی که به سود من است، اجابت به تاخیر می‌افتد. حتّی اگر اجابتی در کار نباشد، حداّقل عبادت و تضرّع صورت گرفته است.

هر خواسته‌ای مطرح نمودی، آن را همچون دعای افراد نیک و بزرگ درخواست کن. چه بسا خواستهٔ دنیوی که سبب هلاکت انسان شود.

حتّی در امور دنیا باید با دیگران مشورت کنیم تا اشتباه فکر و کارمان روشن شود، پس چگونه از الله ﷻ – که داناتر به مصالح است- خیر و خوبی نخواهیم. استخاره [بهترین مورد را از الله متعال خواستن] مشوره‌ای نیک و پسندیده است.

مفاسد درخواست از مخلوق

شگفتا از کسی که از خواری ننگ دارد! امّا چطور بر نانی خشک صبر نمی‌کند و منّت افراد فرومایه را به جان می‌خرد؟!

مگر نمی‌داند که [معمولا] فرد جوانمردی وجود ندارد؟! و اگر سوال کند، از بخیلی درخواست خواهد کرد که چیزی نمی‌دهد، و یا اگر اندک متاعی ببخشد، تا آخر عمر او را به بردگی خواهد گرفت؟!

و آن متاع اندک، فوراً تمام می‌شود، ولی منّت، خجالت و حقارت برای همیشه باقی است، زیرا او گدا و فرد دهنده تا ابد بزرگ، نام گرفته است.

همچنین باعث می‌شود که دربارهٔ معایب فردِ دهنده، سکوت کند و در ادامه برای برآورده‌ساختن حقوق و خدمت به او تلاش و شتاب نماید.

عجیب‌تر از این کار فردی است که می‌تواند با مالی اندک، افراد آزاده را به بردگی گیرد، ولی چنین نمی‌کند. فرد آزاده تنها با نیکی و احسان خریده می‌شود.

شاعر می‌سرآید:

تَفَضَّل عَلَى مَن شِئتَ و اعنَ بِأمرِهِ
فَأنتَ و لَو كانَ الأميرَ أميرُهُ

و كُن ذا غِنًى عَمَّن تَشاءُ مِن الوَرَى
و لَو كَانَ سُلطانًا فَأنتَ نَظيرُهُ

و مَن كُنتَ مُحتاجًا إليه و واقِفًا
عَلَى طَمَعٍ مِنهُ فَأنتَ أسِيرُهُ

بر هر کس که خواستی نیکی کن و در کارش او را یاری نما، زیرا هر چند امیر باشد تو امیر او می گردی.

و خود را بی‌نیاز از هر کس که خواستی بدان، هر چند سلطان باشد، تو همچون او می‌شوی.

به هر کس محتاج باشی و با طمع از او [امید بخشش داشته] باشی، اسیرش می‌گردی.

دلایل فاصله گرفتن مردم از الله ﷻ

دربارۀ حالات مردم تفکّر کردم و آنان را در حالتی عجیب یافتم که نزدیک بود به فساد عقلشان یقین کنم!

این که انسان موعظه‌ها را می‌شنود و آخرت برایش یادآوری می‌شود، صداقت گوینده را می‌داند، بر کوتاهیِ خویش گریه می‌کند، پریشان می‌شود و تصمیم می‌گیرد جبران کند، امّا در عمل تاخیر می‌نماید و اگر به وی بگویند: آیا در آنچه وعده داده شدی، شک داری؟ می‌گوید: به الله سوگند که شک ندارم. سپس گفته می‌شود: پس عمل کن! ولی او نیّت دارد و عمل نمی‌کند. و چه بسا که به لذّتی حرام- در حالی که می‌داند ممنوع است- گرایش پیدا کند.

تاخیر آن سه نفر در جنگ تبوک از همین نوع بود، زیرا عذری نداشتند و به زشتی تاخیر از رفتن به جنگ آگاه بودند. عمل هر فرد گنهکار و مقصّری این گونه است.

از این رو به دنبال سبب بودم که چرا اعتقاد این افراد، صحیح، ولی عملشان، کُند است و بالاخره فهمیدم که سه دلیل دارد:

أ. دیدن خواهش زودگذر که باعث می‌شود فکر را از نتایج، غافل سازد.

ب. امروز و فردا کردن برای توبه. اگر عقل حاضر باشد، انسان را از آفات تاخیر بر حذر می‌دارد. شاید مرگ فرا رسد و توبه‌ای در کار نباشد! شگفتا از کار کسی که می‌داند شاید لحظه‌ای دیگر بمیرد، امّا دوراندیشی نمی‌کند! در حقیقت خواهشات نفسانی، آرزوها را طولانی می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «**صَلِّ صَلاةَ مودِّعٍ**»؛[1] «همچون فردی نماز بخوان که وداع می‌کند [آخرین نمازش را می‌خواند].» بهترین دارو برای درمان این بیماری، همین است، چون هر کس گمان کند به نماز دیگری نخواهد رسید، نهایت تلاش خویش را به کار خواهد گرفت.

ج. امیدداشتن به رحمت پروردگار؛ مثلا گنهکاری را می‌بینیم که می‌گوید: پروردگارم مهربان است! امّا غافل از این که شدید العقاب نیز است!! اگر بداند که رحمت پروردگار به معنای نرمی نیست –و اگر چنین می‌بود، گنجشکی را نمی‌کشت و کودکی را گریان نمی‌کرد– و عقوبتش حتمی است – مثلًا با دزدیدن پنج قیراط،[2] حکم به قطع دستِ با ارزش می‌دهد– قطعًا تلاش و توبه خواهد کرد.

از الله ﷻ می‌خواهیم تا تصمیمی به ما عنایت کند که با تلاش کامل به دنبال مصالح خویش باشیم.

ماهیّت بشر

در تعجّبم از کسی که به چهره‌اش می‌نازد، متکبّرانه راه می‌رود، ولی آغازش را فراموش کرده است!

در آغاز لقمه‌ای بوده که با جرعه‌ای آب همراه گشته است؛ به عبارتی دیگر تکّه‌ای نان به همراه چند دانهٔ خرما و پاره‌ای از گوشت و مقداری شیر و جرعه‌ای آب و امثال آن که بوسیلهٔ جگر انسان پُخته شده و قطره‌های آب منی از آن خارج گشته و سپس در خصیه‌ها قرار گرفته، پس از آن، شهوت

---

[1] – احمد، ۲۲۹۸۷؛ ابن ماجه، ۴۱۷۱.

[2] – هر قیراط برابر است با: ۰/۲ گرم یا ۲۰۰ میلی گرم.

آنها را به حركت وا داشته و بيرون ريخته شده‌اند. مدّتى در شكم مادر باقى مانده تا تكميل شده و در حالى كه تبديل به كودكى گشته در ميان لباس‌هايى آغشته به ادرار و پليدى خارج شده است.

در آخر نيز به خاك انداخته مى‌شود، خوراك كرم‌ها مى‌گردد و چنان مى‌پوسد كه بر اثر بادها پراكنده مى‌شود.

خاكِ بدنش از مكانى به مكانى ديگر انتقال خواهد يافت تا اين كه دوباره جمع گردد! اين است حالت جسم آدمى.

عمل بر روح و جان استوار است و اگر روح با ادب و علم تقويت گردد و نسبت به پروردگار شناخت حاصل كند و حقوقش را رعايت نمايد، عيب جسم ضررى ندارد، امّا اگر فرد، جاهل بماند، همچون گِل و حتّى بدتر از آن است.

وجوب اخلاص

در تعجّبم از كسى كه خود را براى مردم، پرهيزگار نشان مى‌دهد و مى‌خواهد خويش را در دلشان جاى دهد، ولى غافل از اين كه دل‌هاى آنان در دست الله ﷻ است؛ اگر عملش را بپسندد و خالصانه ببيند، دلها را متوجّه وى خواهد كرد، ولى در غير اين صورت، آنها را از توجّه به وى بر مى‌گرداند.

اگر انسان به توجّه قلوب به سوى خويش دقّت كند و اهمّيّت دهد، دچار شرك مى‌شود، و لازم است كه به توجّه پروردگار قانع باشد.

براى ثبوت اخلاص لازم است كه هدف فرد، توجّه ديگران نباشد، زيرا اين كار با توجّه‌نكردن - و نه با توجّهش - حاصل مى‌شود.

و نیز باید انسان بداند که مردم، تمامیِ اعمال انسان را خواهند دانست هر چند از آن مطّلع نباشند، چرا که دلها به نیکوکاری فرد نیکوکار – هر چند اعمالش را ندیده باشند- گواهی می‌دهند.

امّا کسی که هدفش ریا باشد، عملش نابود و تباه می‌گردد، زیرا از نظر پروردگار و همچنین از دیدگاه مردم پذیرفته نیست و الله ﷻ دلهایشان را از توجّه به وی بر می‌گرداند. در نتیجه علمش، نابود و عمرش، تباه می‌گردد!

از این رو شایسته است که بنده تقوای الهی را رعایت کند و هدفش فقط معبودی باشد که توان فایده‌رساندن را دارد. همچنین خود را مشغول به مدح افرادی نکند که به زودی همچون خودش از بین خواهند رفت.

نگاه به خویشتن

عجیب است سخن کسی که می‌گوید: به قبرستان می‌روم تا عبرت گیرم![1] اگر دقّت کند، در خواهد یافت که خودش نیز قبری است که می‌توان از آن درس گرفت و نیازی به قبرستان نیست!

بویژه کسی که به سن کهنسالی رسیده و شهوتش ضعیف، توانش کم، حواسش کُند، نشاطش سُست و مویش سفید گشته است.

چنین شخصی باید با آنچه از دست داده، عبرت گیرد و خود را از آنچه به دست نیاورده، بی‌نیاز بداند، چون آنچه را کسب کرده، او را از رسیدن و بررسی غیرش بی‌نیاز می‌سازد.

---

[1] – در حقیقت، این سخن عجیب نیست، زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «**زوروا القبورَ فَإنّها تُذَكِّرُكُم الآخرَةَ**»؛ «قبرها را زیارت کنید که آنها آخرت را به یادتان می‌آورند.»

دوراندیشی و توجّه به نتایج امور

هیچ چیز همچون دوراندیشی شایستهٔ اعتماد نیست، زیرا اگر انسان بدون توجّه به عواقب، کاری را شروع نماید، غالبًا پشیمان می گردد. از این رو دستور گرفته‌ایم تا با دیگران مشورت کنیم. دوراندیشی و توجّه به نتایج، نوعی از مشورت است که انسان حالات متفاوتی را بررسی می‌نماید. به قولِ معروف: نظر پُخته [بر اساس فکر و تامّل] بهتر از نظر خام [بر اساس عجله] است.

مقصّرترین انسان کسی است که با عجله و بدون تامّل و مشورت، اقدام به انجام کاری نماید؛ بویژه اموری که هنگام خشم و غضب انجام گیرد که نتیجه‌اش هلاکت و پشیمانی است.

چه بسا انسان‌هایی که هنگام عصبانیّت، افرادی را کشتند و تا آخر عمر با اندوه و پشیمانی زندگی کردند! و معمولًا فرد قاتل کشته می‌شود و دنیا و آخرت را از دست می‌دهد.

همچنین فردی که دچار شهوت می‌شود و فوراً – بدون توجّه به نتیجه- خواسته‌اش را برآورده می‌سازد. سپس در بقیهٔ عمر، پشیمانی، سرزنش پس از مرگ و عذاب حتمی دامنگیر وی می‌شود. همهٔ این امور بر اثر لذّتی اندک صورت می گیرد.

پس شما را به الله ﷻ سوگند می‌دهم! دوراندیشی در تمامِ امور و توجّه به عواقب را فراموش نکنید! بویژه هنگام خشمی که باعث دشمنی و تعجیل در طلاق می‌شود.

نعمت های بی شمار الله ﷻ

شنیده‌ام که گدایی هنگام درخواست از انسان بخشنده‌ای گفت: تو فلان روز و فلان روز به من بخشش کردی. آن فرد بخشنده گفت: مرحبا به کسی که بوسیلهٔ ما خود را به ما نزدیک می کند. سپس خواسته‌اش را به او داد.

من نیز این گونه مناجات کردم و گفتم: پروردگارا! تو ذاتی هستی که در ایّام کودکی‌ام، [مرا] راهنمایی کردی و از گمراهی و بسیاری از گناهان حفاظت نمودی. همچنین فراگیریِ دانش را – نه به سبب کوچکی یا دوست‌داشتن پدرش- بر وی الهام کردی. علاوه بر این، فهم فقه و تالیف را به او بخشیدی و امکاناتش را فراهم ساختی. و نیز بدون رنج و درخواست از مخلوق، وی را روزی دادی و در برابر دشمنان حفاظتش کردی. علوم مختلفی را -که امکان جمع‌شدن همهٔ آن علوم در یک نفر، کم‌نظیر است- نصیبش ساختی و با وجود این، وی را از شناخت و محبّت، بیان شیوا و مقبولیّت نزد دیگران برخوردار کردی؛ به گونه‌ای که مردم نزدش می آیند، سخنانش را –بدون تردید- می‌پذیرند، مشتاق گفتارش هستند و از این کار خسته نمی‌شوند. همچنین با دور کردن او از افراد ناشایست، وی را حفاظت نمودی و در خلوت نیز او را در برخی اوقات با علم و گاهی اوقات با مناجات مانوس ساختی. اگر بخواهم همهٔ این نعمت‌ها را بشمارم، هرگز نخواهم توانست یک دهم آن را بیان کنم.

وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا. [1]

و اگر [بخواهید] نعمت الله متعال را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید.

---

[1] - إبراهیم/ ٣٤.

پس ای کسی که بدون درخواست من، برایم نعمت دادی! امیدم را دربارهٔ خود —درحالی که تقاضا دارم- نا امید مکن؛ من انعام گذشته‌ات را وسیلهٔ رسیدن به تو قرار می‌دهم.

داستان هایی از افراد بخیل

پاک و منزّه است معبودی که مردم را به گونه‌ای آفرید که برخی دچار افراط و برخی دارای تفریط بوده و افراد اندکی، میانه‌رو هستند!

فرد بخشنده، هر چه به دست می‌آورد را انفاق و اسراف می کند، ولی انسان خسیس با پنهان‌نمودن اموال، حتّی خود را نیز محروم می‌سازد.

افراد بخیل با یکدیگر تفاوت دارند؛ برخی دلباختهٔ ثروتند و شاید در حالت نحیفی و لاغری بمیرند و چیزی خرج نکنند، سپس دیگران اموالشان را صاحب شده و خود پشیمان می گردند!

داستان‌هایی عجیب در این باره شنیده‌ام که برخی از آنها را به منظور عبرت‌گرفتن بیان می کنم:

استاد ما ابوالفضل بن ناصر به نقل از استادش عبدالمحسن صُوری رحمهما الله می گفت: در [محلّه یا شهر] «صُور» فردی تاجر غرفه‌ای داشت و هر شب از خواربارفروشی دو قرص نان و یک گردو می گرفت، سپس هنگام مغرب وارد غرفه‌اش می‌شد و گردو را چنان با آتش، گرم می کرد که از شدّت گرما لباس‌هایش را بیرون می‌آورد. پس از آن، روغن گردو را بر نانَها می‌مالید و می‌خورد... پس از مدّتی مُرد و پادشاه «صُور»، سی هزار [دینار] از غرفه‌اش برداشت!!

دوستی برایم حکایت می کرد که مردی مُرد و در خانه‌اش دفن شد. پس از مدّتی قبرش را کندند تا وی را خارج کنند، در زیر سرش، خشتی را یافتند

که قیراندود شده بود. از خانواده‌اش در این باره سوال کردند، آنان گفتند: این خشت را آغشته به قیر کرد و وصیّت نمود زیر سرش در قبر نهاده شود و می گفت: خشت، زود متلاشی می‌شود، امّا قیر از این کار جلوگیری می کند. سپس خشت را برداشتند و دیدند که سنگین است. آن را شکستند، داخلش نهصد دینار بود و بالاخره آن را به وارثان دادند!!

همچنین گفته‌اند که مردی مساجد را جارو می کرد و پس از جمع‌آوری خاك مساجد، آنها را تبدیل به خشت می‌نمود. از او پرسیدند: چرا این کار را انجام می‌دهی؟ گفت: این خاکی مبارك است و می‌خواهم آن را در لحدم قرار دهم. هنگامی که مُرد، لحدش را از آن خشت‌ها ساختند، ولی چندین خشت زیاد آمد و آنها را در خانه‌ای گذاشتند. باران آمد و خشت‌ها را تکّه تکّه ساخت. چون دیدند که دینارهایی داخل آنهاست، خشت‌های لحدش را برداشتند و مشاهده نمودند که همهٔ آنها پُر از دینار بود!!

پاك و منزّه است پرودگاری که به این قوم، عقل و فهمی نداد!

إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.[1]

آنان فقط همچون ستوران [چهاپایان] هستند، بلکه گمراه‌ترند.

فروتنی عالمان

اگر علم انسان کامل شود، عملی از خویش نمی‌بیند، بلکه تنها انعام پروردگاری را مشاهده می کند که وی را برای این کار توفیق داده است. برخی از دلایلی که باعث می‌شود فرد عاقل، عملی را از جانب خویش نبیند و به خود مغرور نگردد، عبارتند از:

[1] - الفرقان/ ۴۴.

◆ الله ﷻ او را براى اين كار توفيق داده است:

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ.[١]

ليكن الله ﷻ ايمان را براى شما دوست‌داشتنى گردانيد و آن را در دلهاى شما بياراست.

◆ اگر اعمالش را با نعمت‌ها مقايسه نمايد، مى‌بيند كه حتّى يك دهم آنها نيست.

◆ چنانچه به بزرگى پروردگار توجّه نمايد، هر عمل و عبادتى را ناچيز مى‌بيند.

اين شرايط در صورتى است كه خالى از عيوب و غفلت باشد.

امّا اگر غفلت، او را در بر گيرد، لازم است كه مواظب باشد، از سرزنش و اعتراض بترسد و دچارش نشود.

به رفتار و گفتار افراد زيرك در اين زمينه فكر كن:

◆ فرشتگانى كه شب و روز تسبيح الله ﷻ را بدون سستى انجام مى‌دهند، گفتند: آن چنان كه شايستهٔ توست، بندگى نكرديم.

◆ ابراهيم خليل عليه السلام فرمود:

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.[٢]

وآن كس كه اميد دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشايد.

چه چيز بيشتر از صبر او در برابر آتش و تسليم فرزندش براى قربانى، بيانگر بندگى وى است.

◆ پيامبر ﷺ فرمود:

---

[١] - الحجرات/ ٧.

[٢] - الشعراء/ ٨٢.

مَا مِنكُم مَن يُنجِيهِ عَمَلُهُ

هیچ یک از شما را عملش نجات نمی‌دهد.

صحابه ﷺ گفتند: و حتّی تو را ای پیامبر ﷺ؟ فرمود:

و لَا أنا؛ إلّا أن يَتَغَمَّدَنِيَ اللهُ بِرَحمَتِهِ.[1]

و نه من [یعنی عملم مرا نجات نمی‌دهد]؛ مگر این که الله ﷻ مرا با رحمتش بپوشاند [رحمت الله تعالی شامل حالم شود].

❋ سیّدنا ابوبکر صدّیق ﷺ می‌گفت: آیا غیر از این است که من و اموالم برای تو هستیم ای رسول‌الله ﷺ؟!

❋ سیّدنا عمر فاروق ﷺ می‌گفت: اگر به اندازهٔ پُری زمین [ثروت] می‌داشتم، حاضر بودم از ترس آینده – قبل از این که باخبر شوم- همهٔ آنها را فدیه دهم.

ابن مسعود ﷺ می‌گفت: ای کاش پس از مرگ، محشور نمی‌شدم.

أمّ المومنین عایشهٔ صدّیقه ﷺ می‌گفت: ای کاش به کلّی فراموش می‌شدم.

این است احوال همهٔ عاقلان و در نتیجه الله ﷻ از همهٔ آنان راضی شد.

خوشرفتاری با زنان

مردی از بغض خود نسبت به همسرش نزد من شکایت نمود و گفت: به چند دلیل نمی‌توانم از او جدا شوم؛ از جمله طلب فراوان او و صبر اندک من. همچنین در هنگام شکایت، نمی‌توانم خود را از لغزش‌های زبان حفاظت کنم و سخنانی بر زبان می‌آورم که می‌داند او را دوست ندارم.

[1] - صحیح بخاری، ۵۶۷۳؛ صحیح مسلم، ۲۸۱۶.

من به او گفتم: این کار فایده‌ای ندارد، بلکه باید از راهش وارد شوی!

لازم است با خود خلوت کنی و بدانی که او بر اثر گناهانت، بر تو مسلّط شده است. بنابراین بسیار استغفار و توبه کن.

آگاه باش که آزار و اذیّت رساندن به وی، سودی ندارد. چنانچه حسن بن حجّاج رحمه الله می گوید: این عقوبتی از جانب الله متعال بر شماست، پس با شمشیر به سراغ عقوبتش نروید، بلکه استغفار کنید.

همچنین باور کن که مورد آزمایش قرار گرفته‌ای و اگر صبر کنی، پاداش می‌بری:

وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ. [1]

و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما بهتر است.

از این رو با الله جل جلاله بوسیلهٔ صبر در برابر تقدیرش معامله کن و راه نجات را از او بخواه. اگر استغفار، توبهٔ از گناهان، صبر بر تقدیر و درخواست نجات را با هم جمع نمایی، عباداتی را انجام داده‌ای که در عوض هر یک پاداشی خواهی گرفت.

عمرت را با کاری بیهوده تباه مکن و بدان که نمی‌توانی تقدیر را عوض کنی:

وَإِن يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ. [2]

و اگر الله جل جلاله به تو زیانی برساند کسی جز او برطرف کنندهٔ آن نیست.

اذیّت کردن زن، دلیلی ندارد، زیرا او بر تو مسلّط است. پس به فکر چاره‌ای دیگر باش.

---

[1] - البقرة/ ۲۱۶.

[2] - الأنعام/ ۱۷.

در مورد یکی از بزرگان روایت شده که مردی وی را دشنام داد، گونه‌اش را بر زمین نهاد و گفت: پروردگارا! گناهی را که به سبب آن، این فرد را بر من مسلّط ساختی، ببخش.

همچنین آن مرد گفت: همسرم مرا بسیار دوست دارد و بیش از اندازه مرا خدمت می‌کند، ولی با وجود این، بغض بر او در سرشتم پایدار است.

من به او گفتم: بوسیلهٔ شکیبایی در این کار، با الله ﷻ معامله نما که قطعًا پاداش خواهی برد.

از ابوعثمان نیشابوری رحمه‌الله پرسیدند: امیدوارکننده‌ترین و با ارزش‌ترین عملت چیست؟ گفت: هنگامی که جوان بودم، خانواده‌ام تلاش می‌کردند تا ازدواج کنم، امّا من سر باز می‌زدم. زنی نزدم آمد و گفت: ای اباعثمان! من تو را دوست دارم و می‌خواهم که با من ازدواج کنی. پدرش – که مرد فقیر و بیچاره‌ای بود– حاضر شد و او را به ازدواج من درآورد و بسیار خوشحال گشت. زمانی که آن زن نزدم آمد، دیدم که یک چشم، بدخوی و زشت‌روی است. و از آنجا که مرا دوست داشت، نمی‌گذاشت از نزدش بروم. من نیز برای حفاظت دل او صبر نمودم و اصلًا بغضم را – با وجود این که از شدّت بغض، گویا در کنار آتش درخت شورگز بودم– آشکار نکردم... پانزده سال این گونه گذشت تا آن زن از دنیا رفت. و هیچ عملی برایم مانند این کار – که دلش را به دست آوردم– ارزش ندارد و بسیار به آن امیدوارم.

به آن مرد گفتم: کار مردان چنین است! نالهٔ فرد مصیبت‌زده و اظهار خشم چه سودی دارد؟! بله، تنها راهش همان چیزی است که بیان شد؛ یعنی استغفار، توبه، صبر و درخواست نجات و رهایی.

گناهانی را به یاد آور که عقوبتش، مشکلات موجود است؛ اگر گشایشی حاصل شد که خوب، و گر نه صبر نیز نوعی عبادت است.

تلاش کن هر طور شده، محبّت خویش را نسبت به زن آشکار نمایی، و اگر در دل، وی را دوست نداری، بدان که چنانچه صبر کنی، پاداش می‌بری.

زنجیر گناهی ندارد که سرزنش شود، بلکه باید از استفاده کنندهٔ آن دوری کرد.

والسلام

دشنام ندادن روزگار

مصیبتی بزرگتر از این ندیدم که مردم، زمانه را دشنام می‌دهند و بر روزگار خرده می گیرند.

در دوران جاهلیّت این امر مرسوم بود، سپس پیامبر ﷺ این کار را ممنوع کرد و فرمود:

لاتَسُبُّوا الدَّهرَ؛ فَإنَّ اللهَ هُوَ الدَّهرُ. [1]

روزگار را دشنام ندهید که الله ﷻ همان روزگار است.

یعنی شما کسی را دشنام می‌دهید که جمع شما را پراکنده ساخته و خویشاوندانتان را از دنیا برده است و این کار را به روزگار نسبت می‌دهید، ولی در حقیقت الله تعالی این امور را انجام می‌دهد.

حیران ماندم چگونه کسانی را که دچار به این بیماری هستند، آگاه سازم در حالی که همان شیوهٔ مردم دوران جاهلی را در پیش گرفته‌اند؟! حتّی برخی از ادیبان زیرک – به گمان خودشان- گرد هم آمده و کاری جز سرزنش روزگار ندارند! گاهی اوقات، الله ﷻ را دنیا قرار داده و می گویند: تو چنین و چنان کردی!! شعری از ابوالقاسم حریری خوانده‌ام که می گوید:

---

[1] -صحیح مسلم، ۲۲۴۶.

و لمّـا تَعـامَی الـدَّهرُ وَهـوَ أبـو الـرَّدَی

عَنِ الرُّشدِ في أنحائِـهِ و مقاصِـدَهُ

تَعامَیـتُ حَتّـی قِیـلَ إنّي أخـو عَمـّي

ولاغَروَ أن یَحذو الفَتَـی حَـذوَ والِـدِهِ

و زمانی که روزگار خود را به کوری [و نادانی] زد در حالی که پدر شکست و نرسیدن به هدایت و درستی در همهٔ جوانب و اهداف است.

من نیز خود را به کوری [و نادانی] زدم به گونه‌ای که گفته شد من برادرِ عمویم هستم [مرا با پدرم اشتباه گرفت] و عجیب نیست که انسان پا جای پای پدرش گذارد [پدرش را الگوی خویش قرار دهد].

دوری از شبهه‌ها

اگر قلبی پاک و لذّت از مناجات، نصیب فردی شود، باید مواظب باشد که مبادا آن را از دست دهد!

این حالت، با دوام تقوا، استمرار خواهد داشت.

زمانی خِرَدی پاک و مناجات در خلوت نصیبم گشته بود، یکی از افراد صاحب جاه و مقام مرا به سفرهٔ خویش دعوت کرد و نتوانستم دعوتش را رد کنم. از غذایش خوردم و دچار مشکلاتی شدم. تا مدّتی این عقوبت همراه من بود و خلوص دل و لذّت مناجات قبلی را از دست دادم.

گفتم: عجیب است! من که در انجام این کار [خوردن از سفرهٔ آن فرد] مجبور بودم!

چون بیشتر فکر کردم، دانستم که می‌توانستم لقمه‌های کمتری بخورم و با آن فرد مدارا نمایم، امّا تاویل باعث شد که با حرص فراوان، لقمه‌های زیادی بخورم.

نفس پرسید: از کجا می‌دانستم که این غذا حرام است؟!

بیداری و هوش جواب داد: پس دوری از شبهات چه معنایی دارد و کجاست؟!

بنابراین با چنین توجیهی از روی شوق، لقمه‌ای خوردم و سبب شد تا خلوص دل را از دست دهم. پس ای خردمندان! عبرت گیرید.

غافل نبودن انسان مومن از آخرت

همّت مومن به آخرت وابسته است؛ هر چیزی در دنیا او را برای یاد آخرت تحریک می‌کند و این شغل و کار وی است.

مگر نمی‌بینی که اگر صاحبان حرفه و کار به ساختمانی آباد وارد شوند؛ فرد بزّاز به فرش و پرده‌ها می‌نگرد و قیمتش را می‌سنجد، نجّار به سقف، بنّا به دیوارها و بافنده به بافت دقّت می‌کند.

فرد مومن نیز هر گاه تاریکی مشاهده نماید، به یاد تاریکی قبر می‌افتد. اگر دردی ببیند، عذاب به یادش می‌آید. با شنیدن صدای وحشتناک، به یاد نفخهٔ صور می‌افتد و هنگامی که دیگران را در حالت خواب مشاهده کند، مرده-های قبرها را به یاد می‌آورد و با دیدن لذّت، به فکر بهشت می‌افتد. از این رو همّتش وابستهٔ به آخرت بوده و از غیر آن غافل است.

مهم‌تر از همه این است که به دوام و بقای نعمت‌های بهشت می‌اندیشد؛ نعمت‌هایی که همیشگی و بدون عیب هستند. زمانی که خود را در میان آن همه نعمت جاوید تصوّر می‌کند، از خوشحالی در پوستش نمی‌گنجد و

تمامیِ مشکلات راه – همچون درد، بیماری، مصیبت، فوت فرد محبوب، مرگ و بررسی غصّه‌ها- بر وی آسان می‌شود. همچنین هنگامی که ورود به آتش دوزخ و عقوبت را تصوّر نماید، زندگی‌اش تیره گشته و اضطرابش شدید می‌شود. بنابراین به دو شیوه از دنیا غافل است؛ دلش گاهی اوقات در صحرای شوق به بهشت و برخی اوقات در بیابان ترس از دوزخ سرگردان است و به امور دنیا مشغول نیست.

وهنگام مرگ نیز امید سلامتی و نجات دارد و مرگ بر او آسان می‌شود.

چون در قبر نهاده شود و پرسش‌کنندگان نزدش بیایند، به یکدیگر می-گویند: رهایش کنید که تنها همین لحظه استراحت کرده است [در تمام عمر به یاد آخرت بوده است].

از الله ﷻ آگاهی و هوشیاری کاملی خواهانیم که ما را برای طلب فضایل تحریک کند و از انتخاب رذایل باز دارد، زیرا تنها الله ﷻ می‌تواند ما را بر این کار توفیق دهد و غیر از او فایده‌رسانی نیست.

فهم مراد پروردگار

شگفتا از موجودی که معنا و فلسفهٔ وجود را نمی‌فهمد و اگر بداند، بر اساس فهمش، عمل نمی‌کند!!

او می‌داند که عمر کوتاه است، ولی آن را با خواب، بیهودگی، سخنان لغو و طلب خواهشات منفی تباه می‌سازد. در صورتی که ایّامش، دوران عمل است و نه زمان بیکاری.

به عنوان نمونه دستور گرفته که بوسیلهٔ انفاق مال با نفسش مخالفت کند، امّا چنان بُخل می‌ورزد که هنگام مرگ مجبور می‌شود بگوید: پس از مرگ، از اموال من انفاق کنید! و چنین و چنان کنید! اگر این کار صورت پذیرد،

کجا را خواهد گرفت؟! هر چند بعید است که انجام شود. مراد از انفاق در هنگام سلامتی و زندگی، مخالفت با سرشت از طریق تحمّل مشکلات انفاق اموال است. بنابراین اگر فهم و درکی داری، این دو حالت را تشخیص ده!

سعادتمند کسی است که آگاه به احوال خویشتن است، بر اساس عقلش عمل می‌کند، زمانی را غنیمت می‌شمارد که پایانش بیماری و افتادگی است و عمری که رفتنش نزدیک است!

وای بر تو! اگر الله تعالی تو را با کاستن از اموالت آزمایش کند، از او کمک می‌خواهی، یا چنانچه شبی تو را به بیماری مبتلا سازد، شکایت می‌کنی؛ به عبارتی دیگر خواسته‌هایت را از او می‌خواهی، ولی حقّش را ادا نمی‌کنی.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ.[1]

وای بر کم‌فروشان!

پاک و منزّه است معبودی که با فهماندن مرادش به گروهی، بر آنان منّت نهاد و آن افراد جسم‌هایشان را خسته کردند، امّا بر دلهای افرادی دیگر پرده نهاد و در نتیجه، بود و نبودشان تفاوتی نداشته و ندارد.

چگونه فرد عاقل بدنش را خسته نکند در حالی که پایانش مرگ است؟!

افسوس از نومیدیِ کسی که این مسئله را ندانست! وای از نداریِ فردی که از این موضوع روی گرداند! آه از خواریِ شخصی که به دنبال عزّت از غیر الله بود! و وای از حسرتِ کسی که مشغول خدمت به غیر الله جلّ جلاله شد!

[1] – المطفّفین / ۱.

فریب نخوردن از ظواهر

هیاهوی سخن و افعالِ –همچون نماز، روزه، صدقه و گوشه‌نشینی– هیچ کسی تو را فریب ندهد! مرد کسی است که دو چیز را رعایت کند: رعایت شرایط و اخلاص عمل.

چه بسا افراد متعبّدی را دیده‌ایم و می‌بینیم که با غیبت و موافقت با تمایلات منفیِ نفس، شرایط را رعایت نمی‌کنند!

و چه بسیارند افراد ظاهراً دینداری که هدفشان غیر الله ﷻ است!

این آفت در میان مردم دارای شدّت و ضعف است.

انسان کامل، کسی است که حدود الهی را رعایت کند؛ یعنی آنچه انجامش بر وی فرض است را با خواهشات منفیِ خویش آلوده نسازد. همچنین هدفش از قول و عمل، رضایت الله ﷻ باشد؛ و نه مخلوق و تعظیم آنان.

شاید به فرد فروتنی گفته شود که پارسا و زاهد است! و به انسان ساکتی بگویند: ترس دارد! و دربارهٔ کسی که از دنیا بریده، بگویند: پرهیزگار است!

امّا نشانهٔ اخلاص این است که فرد درخلوت و حضور مردم یکسان باشد. شاید فردی به زور، خود را از خنده و تبسّم در میان مردم باز دارد تا نام پرهیزگار را برایش برگزینند. ابن‌سیرین رحمه‌الله روز می‌خندید، ولی چون شب فرا می‌رسید، چنان بود که گویا همهٔ مردم یک روستا [یا شهر] را کشته است.

از این رو موفّق کسی است که معامله‌اش باطنی و اعمالش خالصانه باشد. چنین فردی را مردم دوست دارند، هر چند به آنان فکر نکند. چنانچه فرد ریاکار را دوست ندارند هر اندازه عبادتش زیاد باشد.

ناگفته نماند فردی که متّصف به این صفات پسندیده است، به دنبال دانش و طلب فضایل است و تا جایی که می‌تواند، زندگی را پُر از خیر می‌کند و

دلش از اعمال قلبی[1] غافل نمی‌شود، به گونه‌ای که تمام همّ و غمش، الله متعال است.

خیر؛ مخصوص عاقلان

اگر کسی را دیدی که به ذات خود، عقلی ندارد، امیدی به خیرش نداشته باش!

ولی در صورتی که با وجود برخورداری از عقلی کامل، خواهشات منفی بر وی غلبه می‌کرد، از او امید خیر داشته باش!

نشانه‌اش این است که کار جاهلانه‌اش را نیز می‌سنجد؛ مثلا در حضور مردم گناه نمی‌کند، در برخی حالات مواظب است، هنگام موعظه می‌گرید و احترام دینداران را رعایت می‌کند. این شخص، عاقلی است که خواهشات منفی بر وی غلبه نموده و اگر پشیمان و آگاه شود، شیطانِ هوی و هوس از او دور شده و فرشتهٔ عقل همراهش می‌شود.

امّا اگر در اصل از عقلی برخوردار نباشد و نشانه‌اش این است که به نتیجهٔ زود یا دیرهنگام توجّه نمی‌کند، حیا و باکی ندارد که مردم او را در حالت گناه ببینند و به فکر امور دنیوی نیز نیست، به چنین فردی امید نداشته باش که به ندرت چنین افرادی نجات می‌یابند.

فریب‌نخوردن از زرق و برق دنیا

آموخته‌ام که باریک‌ترین و حسّاس‌ترین کار، بازیِ دنیا با عقل انسان است!

---

[1] - همچون اخلاص، ترس، امید، محبّت و امثال آن.

شنیده و دیده‌ایم که دنیا با عقول گروهی از افراد زیرک و برخوردار از عقل کامل، چنان بازی کرده که همچون دیوانه گشته‌اند؛ به عنوان نمونه صاحب منصب و مسؤولیّتی شده‌اند، ولی دست به کشتار، ضرب و شتم، زندان و از بین‌بردن دین زده‌اند. همهٔ این امور به منظور دستیابی به دنیایی بوده که به سرعت از بین می‌رود و وجودش نیز دارای نقصان است.

پس ای کسی که از عقلی کامل برخورداری! حقّش را تباه مکن، نورش را خاموش مگردان، به آنچه اشاره می‌کنم گوش ده و به گریهٔ کودکِ سرشت بر اثر نرسیدن به آرزویش توجّه نکن، زیرا اگر به گریه‌اش توجّه کنی، نمی‌توانی وی را از شیرخوردن بگیری و نخواهی توانست، تربیّت و تادیبش نمایی و در نتیجه با جهل و فقر، بالغ خواهد شد.

لاتَسَـــــهُ عَـــــن أدبِ الصَّغـــــــ
ـــــيرِ وَلَـــو شَـــكا أَلَمَ التَّعَـــب

وَدَع الكَبـــــــــيرَ لِشَـــأنِـــــــهِ
كَـــبُرَ الكَبـــــيرُ عَـــنِ الأدَب

از تادیب کودک غافل نشو هر چند از درد و رنج شکایت کند.

فرد بزرگ [پیر و سالخورده] را رها کن، زیرا بزرگ شده از این که ادب شود. [زمان تادیبش گذشته است].

بدان که مصیبت همچون مهمانی است که باید با صبر پذیرایی شود. چنانچه امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌گوید: آن [پذیرایی] غذایی غیر از این غذای مرسوم و پوشاکی غیر از این لباس معمولی است و بدون تردید چند روزی است. بنابراین فقط به لذّت افراد آسوده و با رفاه فکر نکن، بلکه به عواقب آنان بنگر. همچنین سینه‌ات را با تنگیِ زندگی آزار نده، چون می-

توان شتر را با خواندن آوازی به حرکت در آورد [تو نیز خودت را قانع کن و راضی باش].

هدیه‌ای برای امام احمد بن حنبل رحمه الله آورده شد، آن را رد نمود. سپس یک سال بعد به فرزندانش گفت: اگر آن هدیه را قبول می‌کردیم، اکنون نبود.

افرادی نزد بِشر حافی رحمه الله رفتند، فقط حصیری در منزلش بود، به او گفتند: چرا با این کار خودت را اذیّت می‌کنی؟ گفت: این نیز بگذرد.

این افراد به عواقب امور توجّه داشتند.

هر کس دیدگاه و سخنش پاک و مصفّا گردد، نصیحت به وی فایده می‌رساند، ولی کسی که نظر و سخنش تیره و تار باشد، موعظه‌اش سودی نخواهد داشت.

برترین حالت در این زمینه یعنی: توجّه دل به الله تعالی، توکّل بر او و توجّه‌نکردن دل به مخلوق. فقط از الله عزوجل بخواه و هنگام ضعف و ناتوانی نیز تنها متوجّه او باش.

اگر متوجّه اسباب گردی، از الله عزوجل بریده‌ای و در صورتی که باطنت پایدار گردد، امورت استوار می‌شود.

بررسی سیرهٔ پیشینیان صالح

همّت عالمان گذشته بسیار والا بوده و تالیفات آنان - گزیده و خلاصهٔ عمرشان- بیانگر این موضوع است، هر چند بیشتر کتاب‌هایشان از بین رفته است، ولی همّت شاگردان ضعیف شده و به دنبال نوشته‌های مختصر هستند و علاقه‌ای به تالیفات قطور و پرحجم ندارند و بر همان مقدار تدریس از

برخی کتاب‌ها اکتفا نموده‌اند.بنا بر همین دلایل، برخی از تالیفات نابود شده و دیگر چاپ نشده است!

از این رو بر کسی که به دنبال کمال در علم باشد، لازم است که از کتاب-های دیگر نیز مطّلع گردد و بسیار مطالعه کند که علوم و کارهایی را از آنان خواهد دید که ذهنش را تیز و اراده‌اش را برای تلاش بیشتر تحریک می‌کند و هیچ کتابی خالی از فایده نیست.

پناه بر الله متعال از عادت افرادی که با آنان زندگی می‌کنیم! هیچ کدامشان همّتی والا ندارند، ولی فرد مبتدی به آنان اقتدا می‌کند. همچنین فردی با تقوا در میانشان یافت نمی‌شود که انسان پرهیزگاری از آنان فایده برد.

شما را به الله سوگند می‌دهم که سیرهٔ سلف صالح و تالیفات و اخبارشان را بررسی نمایید، چون مطالعهٔ کتاب‌های آنان، همچون دیدنشان است. چنانچه شریف رضی می‌گوید:

فـــاتَني أن أرى الـــدّيارَ بِطَـــرفي

فَلَعَـــلّي أرى الـــدّيارَ بِسَـــمعي

نتوانستم سرزمین‌ها را با چشمم ببینم، امید است که آنها را با گوشم ببینم [بشنوم].

از خودم به شما بگویم؛ هرگز از مطالعهٔ کتاب سیر نشدم. هرگاه کتابی را که قبلًا ندیده بودم، می‌یافتم، گویا گنجی به دست می‌آوردم. به فهرست کتاب‌های موجود در مدرسهٔ نظامیّه که حدود شش هزار جلد بود و نیز فهرست کتاب‌های ابوحنیفه، حُمَیدی، استاد ما عبدالوهّاب بن ناصر و ابومحمّد بن خشّاب رحمهم الله که چندین بار چهارپا می‌شد...و تالیفات

دیگری غیر از این نگاه کردم. بدون تردید بیش از بیست هزار جلد کتاب مطالعه کرده‌ام و هنوز هم مشتاق این کار هستم! در نتیجه در زمینهٔ سیره، مقدار همّت، حفظ، عبادت و علوم عجیبشان، موضوعاتی را فهمیده‌ام که هر کس این کتاب‌ها را مطالعه نکند هرگز آن مسائل را نخواهد دانست. عادت مردم و همّت دانشجویان را بسیار کوچک و پَست می‌بینم. همهٔ سپاس‌ها مخصوص الله ﷻ است.

به هلاکت انداختن نفس

نفس آدمی برایش عزیزتر از هر چیزی است. و شگفتا از کسی که جانش را در معرض خطر و هلاکت قرار می‌دهد! دلیل این کار، کم‌عقلی و بی‌دقّتی است!!

برخی از افراد خود را به هلاکت می‌اندازند تا به گمان خویش مورد تمجید و توصیف دیگران قرار گیرند؛ مثلًا افرادی برای شکار درندگان خارج می‌شوند! گروهی به ایوان کسری بالا می‌روند تا به آنان گفته شود دونده و تیزرو هستند! برخی تا سی فرسخ پیاده راه می‌روند یا می‌دوند! این افراد اگر –در همان حالت– تلف و نابود شوند، ظاهراً به دوزخ می‌افتند و نیز نفسی که مال برای آن خواسته می‌شود، هلاک می‌گردد.

عجیب‌تر از این، کار کسی است که نمی‌داند و خود را به خطر می‌اندازد؛ مثلًا هنگام خشم، مسلمانی را می‌کشد و با خریدن عذاب جهنّم، خشم خویش را از بین می‌برد.

و عجیب‌تر از همهٔ اینها، یهودیان و مسیحیان هستند؛ به عنوان نمونه هنگامی که فردی از آنان بالغ و مکلّف می‌شود، باید به رسالت پیامبر

اسلام ﷺ توجّه کند و ایمان بیاورد، امّا اگر در این کار کوتاهی نماید و بمیرد، تا ابد در دوزخ باقی می‌ماند.

همچنین فردی که علی‌رغم دیدن استحکام و استواری صنعت پروردگار، آفریدگار را انکار می‌کند و می‌گوید: خالقی وجود ندارد، چنین فردی از یهود و نصاری هم بدتر و عجیب‌تر است!!

چنانچه بیان شد دلیل همهٔ این امور، کم‌عقلی و بی‌توجّهی است.

دوری از حسود

دوری از مخلوق سبب پاکیِ زندگی است و باید که همنشینیِ با مردم به اندازهٔ نیاز باشد.

با دشمن مدارا و سازش کن که مبادا تو را از بین ببرد!

به کسی که در حقّت بدی کرده، نیکی کن! و نیازهایت را مخفیانه و با احتیاط برآورده ساز!

اگر به دنبال زندگی هستی، از انسان حسود دوری کن، چون نعمتت را می‌بیند و بسا اوقات به آنها چشم می‌زند!

اگر به همنشینیِ با او مجبور بودی، راز خود را مگو و با وی مشورت نکن. همچنین چاپلوسی و تظاهُر او به دین و عبادت، تو را نفریبد. بدون تردید حسادت، بر دین چیره می‌شود! می‌دانی که حسادت قابیل باعث شد هابیل را بکشد! و نیز برادران یوسف علیه السلام او را در برابر پولی ناچیز فروختند! ابوعامر راهب فردی عابد و عاقل بود و عبدالله بن أبی از بزرگان قوم، ولی حسادت، آنان را به مخالفت با پیامبر ﷺ و ترک حقیقت وادار ساخت.

شایسته نیست که علیه فرد حسود، به دنبال عقوبتی بزرگتر از حسادتش باشی، زیرا او در عذابی بزرگ غوطه‌ور است و تنها راضی به رفتن نعمت

است و هر چه نعمتت بیشتر شود، عذابش بیشتر گشته و زندگی‌اش تباه می‌شود!

خوشی و خرّمی زندگیِ بهشتیان نیز بدین سبب است که حسادت و کینه از دلهایشان زدوده می‌شود. و گر نه با حسادت بر یکدیگر زندگی آنان نیز دچار نقصان و کدورت می‌شد.

بهترین زندگی

لازم است که همهٔ اعمال انسان برای رضایت الله ﷻ و همراه او باشد که در این صورت انسان را از شرّ هر مخلوقی حفاظت و کفایت می‌کند و هر خیری را به آدمی می‌بخشد.

مبادا با اعراض از الله ﷻ با هوای نفس خویش و رضایت مخلوق موافقت نمایی، زیرا احوالت بر عکس خواهد شد و به هدفت نخواهی رسید. در حدیثی آمده است:

مَن أرضَى النَّاسَ بِسَخَطِ اللهِ عادَ حامِدُهُ مِن النّاسِ ذامًّا.[1]

هر کس با غضب الله ﷻ در پیِ رضایت مردم باشد، ستایشگرش از مردم، سرزنشگر [علیه او] خواهد گشت.

خوش‌ترین زندگی، زندگی شخصی است که با آفریدگار متعال زندگی می‌کند.

اگر سوال شود که این زندگی چگونه است؟

در جواب می گوییم: با پیروی از دستورات و دوری از ممنوعات، مراعات حدود، رضایت به تقدیر، عبادت نیک در خلوت، ذکر فراوان و عدم اعتراض

---

[1] - مسند الشهاب، ۱/ ۲۹۹. حدیثی با همین مضمون روایت شده است.

دل در برابر تقدیر الهی. همچنین هنگام نیاز، تنها از الله متعال درخواست کنی؛ اگر نیازت برآورده شد که خوب و گر نه راضی باشی و باور کنی که الله ﷻ بخل نمی‌ورزد و اجابت‌نشدن دعا به فایدهٔ تو بوده و دوباره نیز از الله ﷻ درخواست کنی، چون تو او را عبادت می‌نمایی و اگر به این کار ادامه دهی، محبّت خویش و صداقت در توکّل را به تو خواهد بخشید. در نتیجه محبّت تو را به هدف می‌رساند و محبوب پروردگار می‌گردی و در این هنگام است که همچون صدّیقان زندگی می‌کنی. اگر زندگی فردی چنین نباشد، هیچ خیری ندارد. بیشتر مردم در زندگی پریشانند، با اسباب سازش می‌کنند و با دل متوجّه آنها هستند. با حرص فراوان و گرایش به مردم، خود را برای تحصیل روزی به مشقّت می‌اندازند و اگر به اهدافشان نرسند، معترضند، امّا تقدیر الهی بدون توجّه به خشم مردم اجرا می‌شود. چنین افرادی تنها به همان چیزی می‌رسند که برایشان مقدّر گشته و علاوه بر این، نزدیکی، محبّت و ادب در برابر آفریدگار را از دست می‌دهند. و زندگی آنان همچون زندگی چهارپایان است.

از خود راضی بودن؛ مصیبتی بسیار بزرگ

یکی از بزرگترین مصیبت‌ها این است که انسان از خود راضی باشد و به علم خویش، قانع!

بسیاری از مردم دچار این مصیبتند؛ مثلاً یهودیان و مسیحیان گمان می‌کنند که بر حقّند و دلایل رسالت پیامبر اسلام ﷺ را بررسی نمی‌کنند. آنان با شنیدن معجزهٔ قرآن که دلشان را نرم می‌کند، فرار می‌کنند تا آن را نشنوند!

و نیز هر فردی که هوی و هوس بر وی چیره گشته است؛ یا بدین دلیل که رفتارش بر اساس روش پدر و خاندانش است و یا با اولین نگاه، شیوهٔ

خود را بر حق دیده و به آنچه آن را نقض می کند، دقّت نکرده و از عالمان نیز نپرسیده که اشتباهش را بیان کنند!

کار خوارج علیه امیر مومنان علی ﷺ نیز این گونه بود؛ فکر و کارشان را نیک پنداشتند و به افراد آگاه رجوع نکردند. هنگامی که عبدالله بن عباس ﷺ اشتباهشان را بیان نمود، دو هزار نفر از شیوهٔ آنان بر گشتند.

یکی از افرادی که برنگشت، ابن ملجم بود که عملش را درست می‌دید و کشتن امیر مومنان علی ﷺ را حلال و موافق با دین می‌پنداشت. به گونه‌ای که با قطع‌شدن اعضایش نیز از دیدگاه خویش رجوع نکرد و زمانی که خواستند زبانش را قطع کنند، آشفته شد و گفت: چگونه در دنیا لحظه‌ای بدون ذکر الله بمانم؟! درمانی برای بیماری چنین فردی وجود ندارد.

حجّاج نیز می گفت: قسم به الله که پس از مرگ، فقط امید خیر دارم! این سخن فردی است که بسیاری از افراد بی گناه - از جمله سعید بن جُبَیر ﷺ - را کشت.

از این رو بر انسان لازم است که دلایل را خوب بررسی نماید، با شبهه آرام نگیرد و فقط به دانش خویش اعتماد نکند. از الله تعالی سلامت و حفاظت از تمامیِ آفت‌ها را خواستاریم.

دشمنی خویشاوندان

دشمنیِ خویشاوندان بسیار دشوار است و بسا اوقات منجر به جنگی همچون جنگ میان بکر و تغلب فرزندان وائل[1]، عبس و ذبیان دو پسر بغیض

[1] - یعنی جنگ بسوس که نزدیک بود همهٔ افراد قبیلهٔ بکر و تغلب در این جنگ فنا شوند؛ جنگی که به سبب کشته‌شدن یک شتر شروع شده بود. واقعًا عجیب است.

و أوس و خزرج فرزندان قَبیلَه گردد. جاحظ می گوید: این جنگ چهل سال طول کشید.

علّت این است که هر یک از خویشاوندان، برتری دیگری را ناپسند می‌داند و در نتیجه حسادت میان آنان شعله‌ور می گردد.

از این رو برای فرد برتر شایسته است که در برابر خویشاوندان فروتن باشد، برای آنان تلاش و مهربانی کند که امید است از دستشان سالم بماند.

مردی به پیامبر ﷺ گفت: خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می کنم، ولی آنان با من این گونه نیستند. پیامبر ﷺ فرمود:

فَكَأَنَّمَا تُسِفُّهُمُ الْمَلَّ، ولا يَزَالُ معكَ مِنَ اللهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ ما دمْتَ عَلَى ذَلكَ .[1]

[اگر تو چنان باشی که می گویی] گویی خاکستر داغ را به آنان می‌خورانی و تا زمانی که این چنین باشی، همیشه الله تعالی تو را بر ایشان یاری خواهد کرد.

عبرت گرفتن از روز عید

مردم را در روز عید دیدم و حالشان را تشبیه به قیامت کردم:

صبح که از خواب برمی‌خیزند، به سوی عید گاه می‌روند همچون بیرون‌آمدن مردگان از قبرهایشان در روز محشر.

● برخی در نهایت زینت و با بهترین مرکب، گروهی متوسّط و برخی نیز درمانده و فقیر هستند. احوال مردم در روز قیامت نیز چنین است. الله ﷻ می‌فرماید:

---

[1] - صحیح مسلم، ۲۵۵۸.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿۸۵﴾ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا.[۱]

«[یاد کن] روزی را که پرهیزگاران را به سوی [الله] رحمان گروه گروه [سوار بر مرکب] محشور می‌کنیم. و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم.»

رسول‌الله ﷺ نیز فرمود:

يُحْشَرُونَ رُكبانًا و مشاةً و عَلَى وُجُوهِهِم.[۲]

[مردم] سواره، پیاده و بر صورت افتاده محشور می‌شوند.

◆ برخی بر اثر ازدحام روز عید لگدمال می‌شوند، همان گونه که مردم در روز قیامت، ستمکاران را با قدم‌هایشان لگدمال می‌کنند.

◆ گروهی روز عید صدقه می‌دهند، چنانچه نیکوکاران دنیا در آخرت نیز نیکوکارند.

◆ افرادی نیز فقیر و درخواست کمک می‌کنند. روز رستاخیز نیز این گونه است: پیامبر ﷺ می‌فرماید:

أعددتُ شفاعَتي لِأهلِ الكبائرِ.[۳]

شفاعتم را برای اهل کبائر – افرادی از امّتم که گناه کبیره انجام داده‌اند – آماده نمودم.

◆ به برخی توجّه و مهربانی نمی‌شود:

فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ﴿۱۰۰﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.[۱]

---

[۱] - مریم/ ۸۵- ۸۶

[۲] - احمد، ۸۵۳۷؛ ترمذی، ۳۱۴۲.

[۳] - احمد، ۱۲۸۱۰؛ ابوداود، ۴۷۳۹؛ ترمذی، ۲۴۳۶؛ ابن ماجه، ۴۳۱۰.

در نتیجه شفاعتگرانی نداریم. و نه دوستی نزدیک.

علاوه بر این، پرچم‌ها و بیرق‌ها در روز عید برافراشته است، همان گونه که پرچم پرهیزگاران در قیامت چنین است. بوق به صدا در می‌آید و از حالت بنده خبر می‌دهد؛ گفته می‌شود: ای اهالی جایگاه! فلانی به گونه‌ای خوشبخت شد که دیگر بدبخت نخواهد شد و فلانی برای همیشه بدبخت گردید.

سپس مردم از نماز عید برمی‌گردند و نزد افراد بزرگ و ویژه می‌روند و آمادگی خویش را برای خدمت و عمل به دستورات اعلام می‌نمایند:

أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.[۲]

ا‌نانند همان مقرّبان [الله].

یعنی جوابشان داده می‌شود و سخن و عمل آنان تایید می‌گردد:

وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا.[۳]

کوشش شما مورد تقدیر [پذیرفته شده] است.

افراد دیگر نیز احوالشان متفاوت است؛ عدّه‌ای به خانه‌هایی آباد بر می‌گردند:

بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ.[٤]

به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.

زندگی گروهی، متوسّط است و برخی نیز به خانه‌هایی خراب و خالی از امکانات می‌روند.

---

[۱] - الشعراء/ ۱۰۰- ۱۰۱.

[۲] - الواقعة/ ۱۱.

[۳] - الإنسان/ ۲۲.

[٤] - الحاقة/ ۲۴.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.[1]

پس ای خردمندان! عبرت گیرید.

نمونه‌هایی همچون انسان

الله ﷻ برای احوال آدمی نمونه‌هایی قرار داد تا مایهٔ عبرتش گردد؛ از جمله: ماه؛ ابتدا کوچک است، سپس کامل می‌شود و دوباره کوچک شده و تمام می‌شود. گاهی اوقات نیز دچار حوادثی همچون کسوف [ماه گرفتگی] می‌گردد. بشر نیز چنین است؛ در ابتدا، نطفه است، سپس رشد می‌کند تا – همچون ماه کامل – تکمیل می‌شود. پس از آن، دچار ضعف می‌گردد و شاید قبل از پیری و ضعیفی، مرگ به سراغش آید، همان گونه که ماه دچار کسوف می‌شود.

شاعر می‌گوید:

والمَرءُ مثلُ هلالٍ عندَ طَلعَتِهِ

يَبدُو ضَئيلًا لَطيفًا ثمَّ يَتَّسِقُ

يَزدادُ حتّى إذا ما تَمَّ أعقَبَهُ

كَرُّ الجديدَينِ نَقصًا ثمَّ يَنمَحِقُ

انسان در ابتدا همچون هلال [ماه] است؛ کوچک و باریک شروع می‌شود وسپس سر وسامان می‌یابد.

بزرگ می‌شود تا این که دوباره نقصان و کوچکی آن را در بر می‌گیرد و سپس نابود می‌گردد.

---

[1] – الحشر / ۲.

یکی دیگر از نمونه‌هایش، کرم ابریشم است؛ ابتدا تخم است تا این که گیاه غذایش –برگ درخت توت– شروع می‌شود. با سبزشدن برگ، روح در بدنش دمیده شده، سپس از حالتی به حالتی دیگر مانند کودک منتقل می‌شود. پس از آن همچون غفلت آدمی از عواقب، به خواب می‌رود و در ادامه بیدار می‌گردد و مانند فرد حریص بر دنیا، مشتاق خوردن است. سپس بر خود تار می‌تند همان گونه که انسان دینش را با گناهان آغشته می‌سازد. در نتیجه چنانچه مرده در قبر نهاده می‌شود، کرم ابریشم نیز در زندان خویش می‌ماند و بالاخره با چهره و خلقتی جدید بیرون می‌آید همان گونه که مردگان بدون ختنه و در سلامتی کامل محشور می‌شوند.

یکی از دلایل برانگیخته‌شدن مردگان، تبدیل نطفه به انسان و سرسبزشدن دانه است.

إذا المَرءُ كانَت لَهُ فِكرَةٌ
فَفِي كُلِّ شَيءٍ لَهُ عِبرَةٌ

اگر انسان برخوردار از فکری باشد، در هر چیزی برایش درس عبرتی است.

ارزش وقت در نزد پیشینیان صالح

معمولًا مردم به تباه‌کردن وقت، عادت دارند، امّا سلف صالح، مردم را بسیار از این کار بر حذر می‌داشتند:

فضیل رحمه‌الله می‌گوید: کسی را می‌شناسم که سخنانش را از این جمعه تا جمعهٔ دیگر می‌شمارد.

نزد فرد بزرگی رفتند و گفتند: حتمًا مزاحم شدیم، گفت: راست بگویم، داشتم می‌خواندم که با آمدن شما، خواندن را ترک کردم.

فرد عابدی به سراغ سَری السَّقَطی رحمه‌الله رفت و گروهی را در نزدش دید. خطاب به وی گفت: محل اقامت افراد بیهوده گشته‌ای؟ سپس رفت و در آن مجلس ننشست.

اگر میزبان، مهربانی و نرمی کند، مهمان حریص می‌شود؛ نشستن را طولانی می‌کند و سبب آزار و اذیّت می‌گردد.

گروهی نزد معروف رحمه‌الله مدّت زیادی نشسته بودند. معروف رحمه‌الله به آنان گفت: همانا فرشتهٔ مخصوص خورشید در راندنِ آن سستی نمی‌کند [خورشید دارد غروب می‌کند]، مگر نمی‌خواهید بروید؟!

یکی دیگر از افرادی که زیاد مواظب اوقات خویش بود، عامر بن عبد قیس رحمه‌الله است. مردی به وی گفت: بایست تا با تو سخن گویم، گفت: خورشید را نگهدار [تا با تو سخن گویم].

داود طائی رحمه‌الله نان ریزشده و کوفته‌شده می‌خورد و می‌گفت: تفاوت میان خشک مصرف کردن نان ریزه‌شده و جویدن نان آن قدر است که می‌توان در آن زمان، پنجاه آیه از قرآن کریم را خواند.

یکی از پیشینیان یارانش را چنین توصیه می‌کرد: هر گاه از نزدم رفتید، از یکدیگر جدا شوید، شاید کسی از شما بخواهد در راه قرآن بخواند و اگر جمع شوید، با یکدیگر سخن می‌گویید.

بدان که عمر، باارزش‌تر از آن است که لحظه‌ای از آن تباه شود. در حدیثی صحیح از پیامبر ﷺ چنین روایت شده است:

منْ قال: سُبْحانَ اللهِ العظيمِ وبحَمدِه، غُرِستْ لهُ بِها نَخْلَةٌ في الجَنَّةِ.[1]

هر کس بگوید: پاک و منزّه است اللهﷻ و همهٔ ستایش‌ها مخصوص اوست، به سبب آن برایش درخت خرمایی در بهشت کاشته می‌شود.

چه لحظات فراوانی را انسان تباه می کند و پاداش بسیاری را از دست می‌دهد.

زندگی دنیا همچون مزرعه است؛ گویا به انسان گفته شده: با هر دانه‌ای که بکاری، هزار کُرّ[2] برای تو محصول می‌دهیم. پس آیا برای فرد عاقل جایز است که چیزی نکارد و سستی نماید؟!

آنچه انسان را برای غنیمت‌شمردن زمان کمک می کند، تنهایی تا جایی که امکان دارد، است. همچنین اختصار در احوالپرسی یا کاری مهم. و نیز کم‌خوردن، زیرا خوردن بسیار سبب خواب طولانی و از دست دادن شب می‌شود.

هر کس به سیرهٔ سلف صالح بنگرد و به پاداش، باور داشته باشد، آنچه گفتم را خواهد فهمید.

---

[1] - ترمذی، ۳۴۶۴.

[2] - واحد وزن معادل ۱۲۰۰ رطل عراقی، هم وزن ۳۰ من.

توصیه‌هایی به همسران

انسان عاقل باید زنی نیک از خانواده‌ای نیکوکار انتخاب کند. همچنین از خانواده‌ای که کمی دچار فقر باشد تا قدر بخشش و احسان شوهرش را بداند!

علاوه بر این، با زنی ازدواج کند که تا حدودی هم سن و سالش باشد، زیرا اگر مردِ پیری با دختر جوانی ازدواج کند باعث اذیّت زن خواهد شد و شاید زن خشم گیرد و به فکر کشتن یا طلاق گرفتن باشد و با وجود این، مرد را دوست ندارد. اگر چنین شد، باید مرد عیبش را با اخلاق نیکو و انفاق فراوان جبران کند.

شایسته نیست که زن به شوهرش زیاد نزدیک شود که او را خسته نماید و نیز بسیار دور نشود که به کلّی فراموشش کند. و در هنگام نزدیکی باید در نهایت پاکیزگی و زیبایی باشد.

همچنین تمام بدن یا شرمگاهش را به مرد نشان ندهد، چون بدن انسان زیبا نیست! و مرد نیز نباید همهٔ اعضای بدنش را به همسر خویش نشان دهد. بهتر است که جماع در بستر صورت گیرد.

کسری روزی دید که چگونه پوست حیوان، کنده می‌شود و پخته می‌گردد، در نتیجه از خوردن گوشت سر باز زد و این موضوع را به وزیرش بیان کرد، وزیر گفت: ای پادشاه! غذا بر سفره و زن در بستر خوب است.

این نوعی دوراندیشی است و باعث می‌شود که مرد از زن عیب نگیرد، زیرا عیوبش را ندیده است.

برخی از مردم در این امور سهل‌انگاری می‌کنند؛ زن را در حالت مبتذل می‌بینند، یا زن می‌گوید: این پدر فرزندانم است [یعنی این باعث شد که من بچّه‌دار شوم]! مرد نیز به شکلی مبتذل خود را نشان می‌دهد! از این رو هر یک

از آن دو، اموری منفور از یکدیگر می‌بینند که باعث نفرت دل و از بین‌رفتن محبّت می‌شود.

این مسئله‌ای مهم و سزاوار تفکّر و عمل است.

تدبیر؛ نیمی از زندگی

انسان آگاه، زندگی دنیا را با عقل خویش می‌سنجد؛ اگر فقیر باشد، تلاش می‌کند که نزد مردم خوار نشود، وابستگی‌هایش را کم می‌کند و قانع می‌گردد. در نتیجه از منّت مردم، سالم و در میان آنان، عزیز و محترم می‌گردد.

فرد ثروتمند نیز باید مواظب خرجش باشد که مبادا فقیر گردد و دست نیاز به سوی مردم دراز کند. یکی از مصیبت‌ها این است که فرد در انفاق زیاده‌روی نماید و با انگیزهٔ خشمگین‌ساختن دشمنان، بر این کار افتخار کند. شاید با این عمل –اگر زیاد شود– خود را در معرض چشم‌زخم قرار دهد! از این رو باید در همهٔ حالات میانه‌رو بود و برخی از امور را پنهان ساخت.

فردی مرده‌شوی اموال فراوانی یافت و در انفاق آن زیاده‌روی کرد. مردم آگاه شدند، اموال را از وی گرفتند و دوباره دچار فقر گردید.

تدبیر؛ یعنی حفاظت اموال، میانه‌روی در انفاق و پوشیدن آنچه که آشکارساختنش جایز نیست.

علاوه بر این، آگاه‌نمودن زن از مقدار اموال، کار اشتباهی است؛ چون اگر کم باشد، باعث خواری شوهر می‌گردد و چنانچه بسیار باشد سبب می‌گردد که زن لباس و زیورآلات فراوانی را از شوهردرخواست نماید! الله ﷻ می‌فرماید:

وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا.[۱]

و اموال خود را که الله ﷻ آن را وسیلهٔ قوام [زندگی] شما قرار داده، به سفیهان ندهید.

فرزند را نیز نباید از مقدار اموال آگاه ساخت.

اسرار نیز نیاز به حفاظت دارند و حتّی به دوست نباید گفته شود، زیرا امکان دارد دوست تبدیل به دشمن گردد. شاعر می‌سراید:

إحـذَر عَـدُوَّکَ مَـرَّةً
واحـذَر صَـدیقَکَ ألـفَ مَـرَّه

فَلَـرُبَّما انقَلَـبَ الصَّدِیـ
قُ فَکَـانَ أدرَی بِالمَـضَرَّه

از دشمنت یکبار و از دوستت هزار مرتبه [بیشتر] بر حذر باش.

شاید رفیقت دگرگون شود [دشمنت گردد]، سپس داناتر [و تواناتر] به ضرر [رساندن] باشد.

---

[۱] - النساء/ ۵.



9786005837773

انتشارات حافظ ابرو
تایباد. میدان سعدی
۰۵۱۵ ۴۵۳ ۵۳ ۱۰